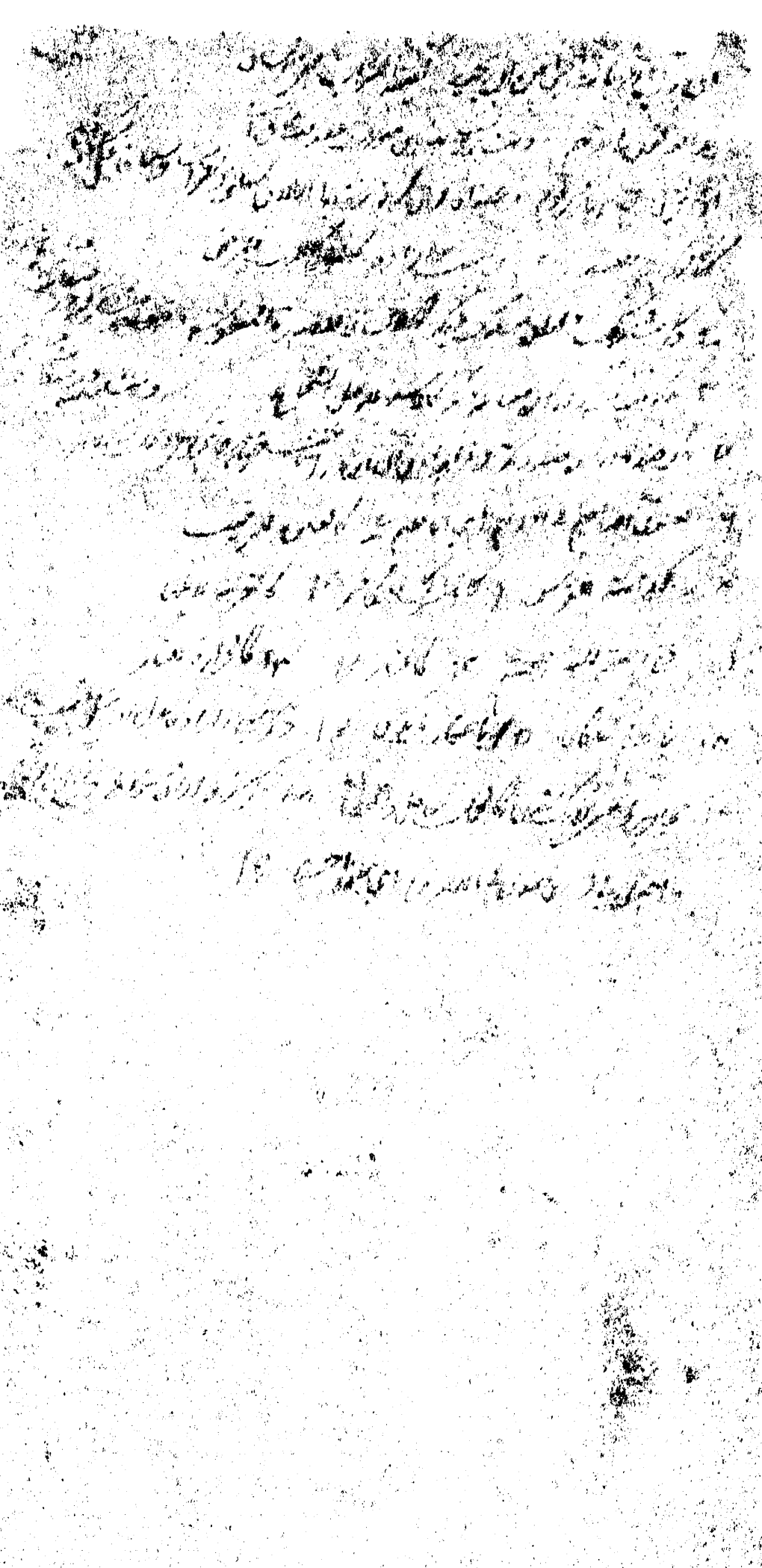

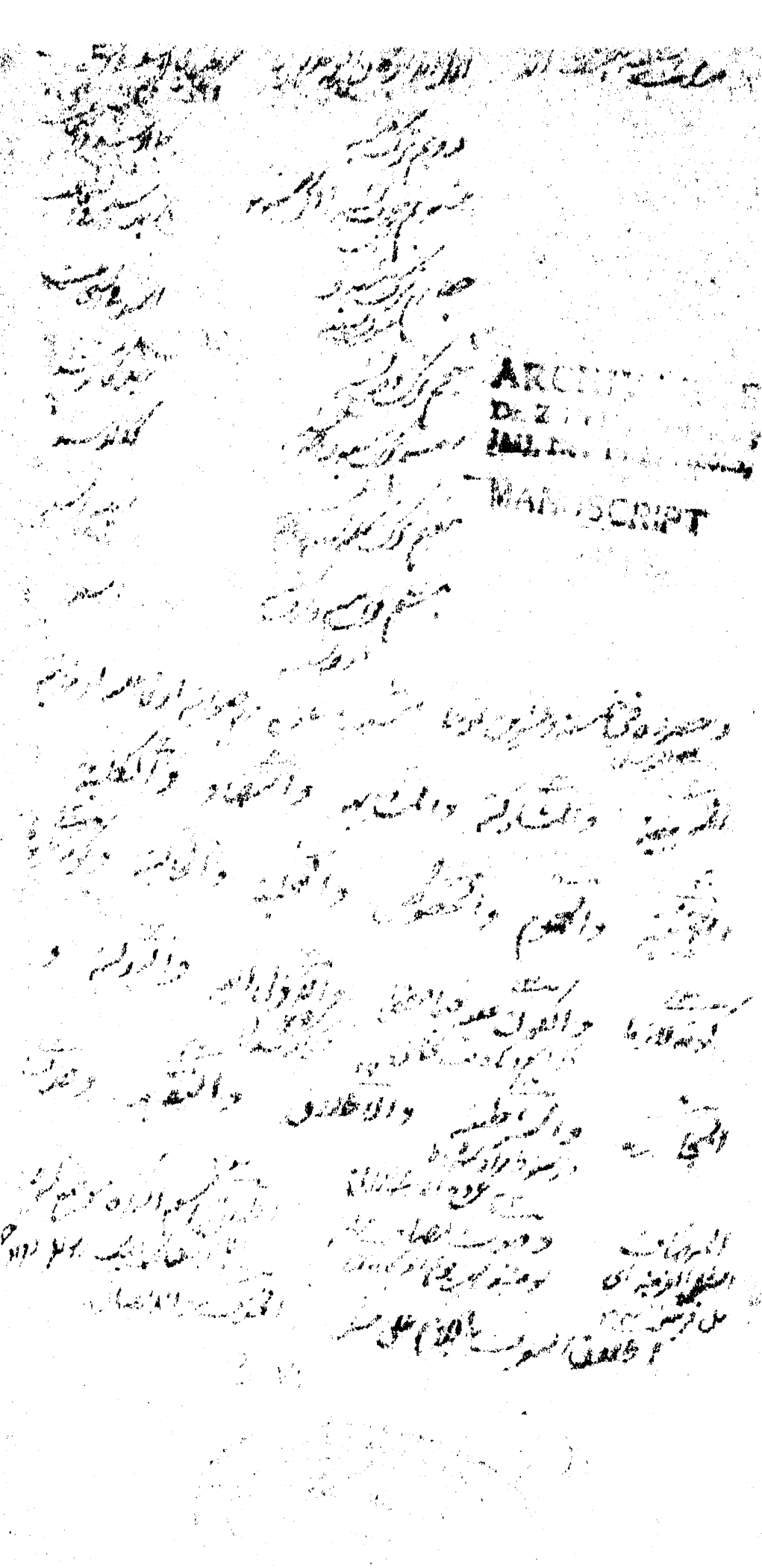
ARCHIVE
MANUSCRIPT

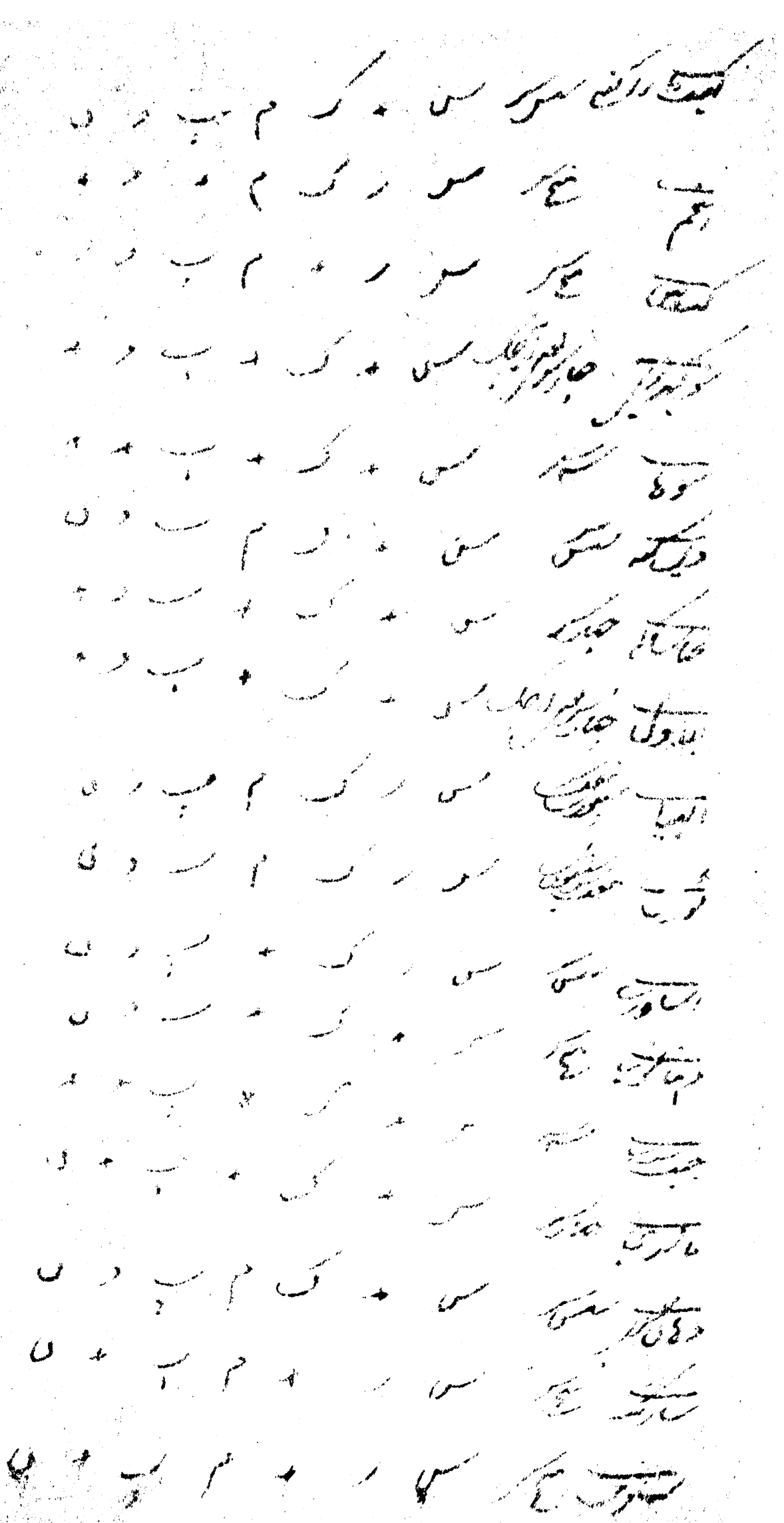

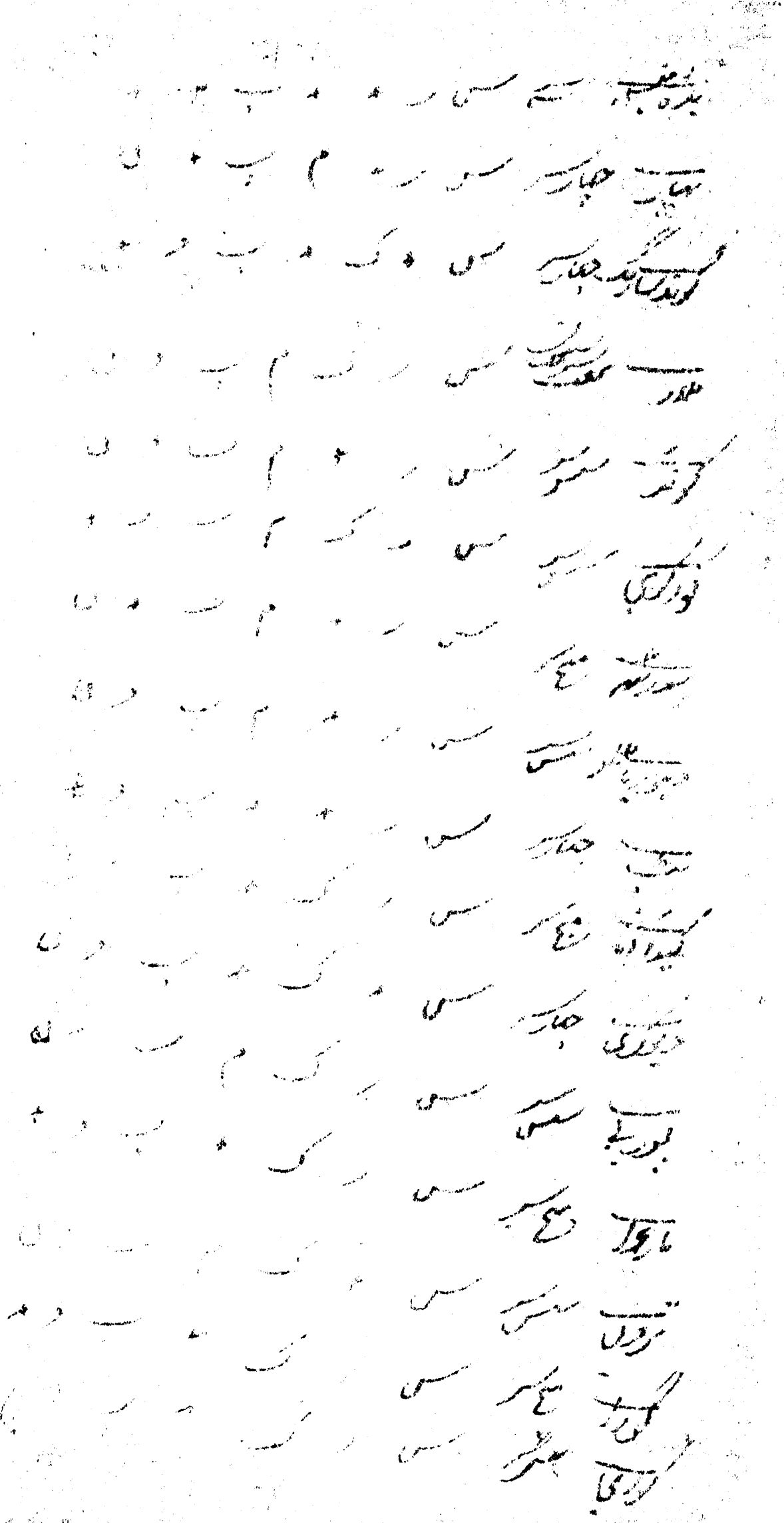

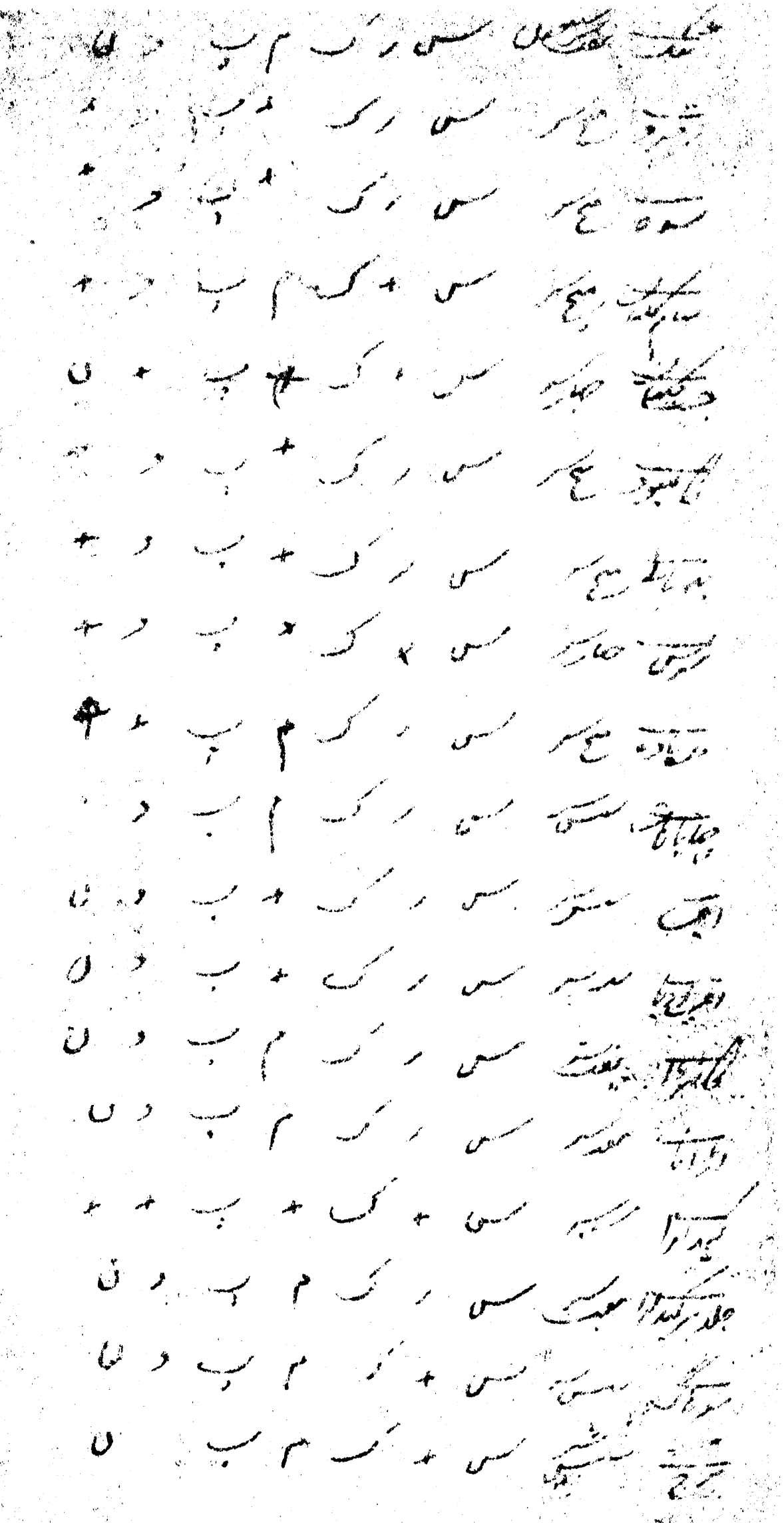

کمانچه سه تا س . ک م ب ر ف

سنگ ابری جناغ س . ک ر ب + ن

بیات ترک س س + ک م ر ر ن

کوچه بیدول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دولتی

برادری

بهادری

[illegible]

فرودین

از مبدء فیاض مستدعا کرده [illegible] را بالموسوم [illegible] کتاب [illegible]

مطابق [illegible] بیگانه [illegible] از آنجا محسنات کلام حق است [illegible]

کل اندام ایزد تعالی جل شانه بود و بالتوفیق کرامت [illegible] شب [illegible]

صبح صادق [illegible] رحمت [illegible] علی کل شی قدیر و بالاجابت جدیر

[illegible] مقصد اصلی [illegible] بیان [illegible]

کتاب [illegible] بعض [illegible]

در تبیع [illegible] اسمای [illegible] و صفات [illegible]

جلوه کمال [illegible] عالم [illegible]

[illegible] آنکه [illegible]

نوع اشرف انسان [illegible] است [illegible]

قدیم [illegible] ابو البشر آدم علیه السلام [illegible]

تاج خلافت [illegible] اسما حسنی [illegible]

[illegible] انجام کار [illegible]

[illegible] باتفاق جمیع مفسرین و محدثین [illegible] آدم

[illegible] آدم علیه السلام که [illegible]

[illegible] احادیث [illegible] قرآن آمده [illegible]

واقع شده [illegible]

طول او پنجاه روز [illegible]

از الجمله [illegible]

[illegible] قدم آدم علیه السلام [illegible]

[illegible]

بلکه جمیع فارسی [illegible] هندوستان [illegible] در قبول [illegible] روزه [illegible]

بوده اند و دیگر انبیا [illegible] مانند آن [illegible] بنیاد [illegible]

سوم بیعت محمود [illegible] و خطبه بنام سلطان [illegible]

[illegible] جهانست که مردم عرب [illegible]

در ابتدا صحیح [illegible] و باتباع عرب خطبه بنام سلطان [illegible]

و در [illegible] بر سبب [illegible] چه با بر می آید و بیعت می [illegible]

با علم [illegible] بمراتب اشرف عجمی بخشید و الخلافت [illegible]

جنات اقدس که امام شیخ جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور

[illegible] ابن ابی حاتم عن علی رضی الله عنه قال [illegible]

[illegible] آدم [illegible] السلام [illegible]

ثابت شده [illegible] است [illegible]

[illegible] نور محمدی در [illegible] است [illegible]

احادیث صحیحه نور محمدی در صلب آدم ودیعت بوده [illegible]

اینجا [illegible] شد [illegible] نور محمدی [illegible] است [illegible]

بالبدیهه [illegible] نور محمدی [illegible] آدم و آدم

[illegible] از کتب [illegible]

میگویند [illegible] حق تعالی در حالت غضب آدم را از

برآورده بینداخت غافل از اینکه حق سبحانه حوا را بجهت [illegible]

[illegible] است [illegible] امت محمدی [illegible]

روی زمین [illegible] رب العزة تعالی شانه آدم علیه السلام را [illegible]

[illegible]

[illegible] تا زمان بعثت حضرت عیسی که
[illegible] از زمان آدم تا بعثت [illegible]
[illegible] شبهات و تکلیفات خود است که
[illegible] آدم [illegible] خالق [illegible] که او [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] آورده است
و [illegible] المفید [illegible] در کتاب [illegible] الاوائل [illegible]
[illegible] اول من وضع [illegible] فیه الکتب [illegible] الحکمة [illegible]
علی لسان آدم علیه السلام و [illegible] بسیاری [illegible]
گویند بعبارت عربی ترجمه [illegible]
[illegible] کردم [illegible]
هندیان را [illegible] افلاطون الهی یونانی [illegible]
[illegible] اتفاق اند که
حکمای یونان [illegible] بجاده ایشان راه رفته اند و در علوم ریاضی
[illegible] اند [illegible] جهان [illegible] که در فن
[illegible] هندیان [illegible] اطفال خود را اول علم حساب تعلیم
میکنند و موسیقی [illegible] اجزای عبادت خود ساخته اند [illegible]
[illegible] آنجا رسانیده اند که فوق آن متصور نیست [illegible]
[illegible] علم حساب [illegible] هندیان [illegible] علم موسیقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... [illegible] کنند که [illegible] شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله [illegible]

[illegible] آیهٔ کریمه [illegible] باب [illegible] ابو [illegible]

[illegible] بالهندیه و فی القاموس [illegible] بالهندیه [illegible]

جلال الدین سیوطی [illegible] آیهٔ کریمه [illegible] سندس [illegible]

[illegible] السندس رقیق الدیباج بالهندیه [illegible]

[illegible] صادق و [illegible] امام محمد باقر رضی الله تعالی عنهما [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] ثابت شده است یعنی [illegible]

فصاحت [illegible] که این آیه افصح آیات قرآنی است [illegible]

[illegible] وقوع [illegible] در کلام مجید [illegible] خصوص [illegible]

[illegible] قرآن عرب [illegible]

نوشته اند [illegible] یکی [illegible] ساخته کسی که

واقف [illegible] است [illegible] عرب [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله و [illegible] قوم مبعوث شد قرآن مجید به زبان عرب

[illegible] زبان عرب [illegible] زبان [illegible]

[illegible] زبان عرب [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] حرف [illegible]

[illegible] فارسی [illegible]

[illegible] مخصوص عرب [illegible] لام تعریف [illegible]

[illegible] زبان عرب [illegible] در زبان عرب [illegible] مذکر و مونث [illegible]

[illegible] فارسی [illegible] است [illegible]

[illegible] مذکر [illegible] ساخته [illegible]

وموقوف و صحیح بوده و از تعاقب غریب [illegible] آن که زبان [illegible]

بنا که آنها نیز خوب ندارد و موضعی که زبان عربی و فارسی هم کمال

یکنقلی صحیح میکند بزبان هند یا میتوان گرد که خود زبان [illegible]

شده و مثالی که سه زبان عربی و از خطای هیچ زبان [illegible] باشد

و بحر عربی و فارسی و هندی اکثر مختلف است و تتبع [illegible] این علم

[illegible] است و بعض [illegible] در همه زبان [illegible] است [illegible] آمده

[illegible] است گویند [illegible] و [illegible] معنی آن [illegible]

[illegible] است که [illegible] کمال [illegible] دو [illegible]

[illegible] سبب [illegible] از [illegible] مصراع [illegible]

آخر [illegible] فصل [illegible] میان آمده [illegible]

اکثر [illegible] هم [illegible] چنانچه این مصراع [illegible] که [illegible]

[illegible] تمام رسالت صلی الله علیه و سلم و این بحر [illegible]

[illegible] فتح واو [illegible] با [illegible] و گاهی [illegible] آخر مصراع را

حذف کنند [illegible] عرب [illegible] مفعولات

فارسیان [illegible] استعمال کنند یعنی [illegible] فاعلات است و

در عربی [illegible] آن بسیار است از جمله [illegible] فاعلن [illegible] فعلن چنانکه [illegible]

[illegible] در [illegible] جل [illegible] [illegible]

و هم [illegible] و بجای [illegible] فاعلن [illegible] هم می آید چنانچه در مصراع ثانی [illegible]

[illegible] این وزن هندی هم هست و از اشعاری که [illegible] هم فارسی [illegible]

در [illegible] بحر نظم کنند و [illegible] هندی [illegible] قافیه [illegible]

مصراع آید [illegible] است و [illegible] قافیه [illegible] زبان نباشد

و همچنین مثل طرزی یعنی صنعت ملمع چهار بابی [illegible]

جدا جدا بزبان عربی در مثال مطبوع آمده بزبان فارسی در مثال مطبوع است

یا بعضی اوزان فارسی چنان واقع شده که مصراع آن بی وقفه دوازده

نبشته‌اند صحیح خشایور ظهرانی گوید وعده وفا مکن یا کریم یاد

وعده او نه اگر کند که کسی کرد وفا و مثل مصارع میرزا صاحب گوید

صفا این بیابان اگر گشت تماشائی است ز شبی درین باغ جام جهان نما است

و مثال دیگر در مطلع مجنون مولف گوید هرکس نگاه کند سر تیغ

خوب کن و صدقی است مردم کو گر کیمیا ملمع است و مطلع

درین بحر با قطع متحرک بشود چنانچه مصراع مقدم [illegible]

و جهان و دل [illegible] مطلع عربی که مطلعش تخلص نادم

و ایمای لطیفه [illegible] هر دم تیغ [illegible] جلوه

غزل هست عشق [illegible] سخن این فقیر را [illegible] علی سخن ناز دها

میشود [illegible] فقیر است که تخلص در بحر مشکلند چنانچه برای تجدید نام

در بحر محمد جان قدسی گوید [illegible]

از بر [illegible] و بر ناظران بوید که فقیر لفظ [illegible] ام

چنانچه قدسی آورده بلکه نسبت پهلوی اگر در تخلص کرده ام به بحر

مقطع را مطلق خالی از تخلص نگذاشتم بلکه با [illegible] لطیفه [illegible] و همچنین

در مقطع غزل [illegible] جلوه [illegible] درین چمن سرو ناز

[illegible] در شعر عربی [illegible] لفظ را تقسیم کرده

[illegible] مصرع ثانی [illegible] بزبان فارسی ترکی

[illegible] گوید [illegible]

و لا تقاسی و التقصص من عرب بر وجه مصراع اول بعینه تمام شده
چون از مصراع ثانی است ٭ دیگر صاحب تخصیص بیان با دیگر آن
که ابیات اطلحان سبوت ازو طرفها الیشی میدید و یست بعضی
شعر فارسی اندازه انحصار بیرون آورد شعر عربی بیوقت است
مگر بیعت فرزند ما لطف فیه بود و بیاد باب تتبع ظاهر کرد ما و سخن
بدیع را از عرب با استفاده کرده اند و اول کسی که در عرب سخن بدیع
بر آورده و بدیع نام کرده است عبدالله بن المعتز عباسی است و او در سنه اربع
سبعین و مأتین کتابی در بدیع تألیف کرده و مجموع هفده صنعت بر آورده
و بعد از وی جعفر کاتب که معاصر او است نیز قدم درین وادی گذاشت
و بست صنعت مخترع بود از انجمله در صنعت او را توارد افتاد
و سیزده صنعت ملحق کرده باقی ماند پس مجموع عدد صنایع بسی و پنج
مردم بعد ازین ابو هلال عسکری
جمع کرد و یک صنعت بود پس ... عسکری
عسکری فراهم آورده بعد شرف الدین ... صنعت ساخته
من بعد شیخ زکی الدین ابن ابی الاصبع ... صنعت افزوده
بیست او ... باقی مسبوق ... در وقت عدد صنایع
... از ... متوسطان ... و استقبال ... شده
کار کرده اند و صنایع را از حد ... گذرانیده اند ... که دانایان
... اختراع فنون بدیع ... کرده اند ... عرب خوشه چیده اند
و بسا ... قطره چشیده اند چه زمانه علم ... از ایشان
... که جانب ... آن ... معلوم است ... فرا ...

از ابتدای جلوس بابر تا حین [illegible] توزیع وقایع خود را ثبت کرده الی

سال ... هندی [illegible] و الف است و بابر [illegible] بلبل [illegible] معدود [illegible]

و [illegible] ... و الف [illegible] و سنوات [illegible] ...

[illegible] ... علما [illegible] ... داود [illegible] ...

[illegible] بیست ... [illegible]

با چنین [illegible] ...

... زبان معتبر است [illegible] ...

احدی و ستین و مایه و الف [illegible] ...

[illegible] ... الکاتب [illegible] ... است [illegible]

... [illegible] ... هندی [illegible]

[illegible] ... وج [illegible] ... سابقه [illegible]

زمان اسلام بوده [illegible] علما قدیم [illegible] صنایع [illegible]

و بعضی از کلام استخراج نموده اند [illegible]

[illegible] صنایع عربی و هندی [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] مثل ایهام و حسن التعلیل و [illegible]

و استعاره و تشبیه و اجناس و [illegible]

[illegible] حسن التخلص [illegible] قصیده [illegible]

[illegible] ... هندی [illegible] بیت [illegible]

[illegible] ... از زبان هندی [illegible]

[illegible] ... کتب عربی [illegible]

[illegible] ...

والاستتباع وتشبيه الكلي وتشبيه الحسي تشبيه التقريب تشبيه التمثيل
تشبيه المعنى والتفضيل على التقدير وتفضيل التشبيه براعة الجواب
وتفريقهما وقلب ما به والاستبداد والاشتقاق والاستخدام والاستثناء
وسؤال وجواب والمغالطة النادرة اشتغال اللهي والتسجيع والتقدير
وترجيع الترجمة وتقسيم التلميع وغير الخلاف ... احسن بالتعريف
صنعت خود نعت احوال خودم ... ان است تناول القول
التشبيه والتعريف والتسميط ... جزء متصل ترديد الحال والتحلي
والابهام والتشكيك والمعارضة القول والاقسام والتسوية حسن التعليل
والتفريط والاستدراك تشبيه التخدم وتشبيه الايجاز والتشبيه الانتقال
الايراد والتشبيه الاستفادة وتشبيه الاستقلال وتشبيه الاحتمال تشبيه التعبير
والمعاضلة وتفصيل المشروط وتفضيل الشيء على الغير وتفصيل الاستخدام
والتصدير المعنوي وعكس الاستدراج وعكس المغالطة این دو صنعت از انواع
صنایع بند دگر کرده ام و این دو جوی که بپای خود بنگرد خواهد شد یک صنعت
از ایشان و ... ترجمه صنعت آورده ام و آن بوقلمون است و صنعت
دیگر قدیم قلم داده ام و آن ... بیاسکت ... تاریخ است و از
حروف است با هم ... التذکیر است ... ترجمه مرجان نیاورده ام و در
کتاب آورده ام که در زبان فارسی مخصوصه خاص هیچ ... جموع صنعت
و بیست صنعت شد و عدد آن ... بیست ... اقسام ... و تقدیم
بر دو قسم است یکی استخدام مظهر که عبارت از ... است دوم
مضمر ... زبان ... صنعت
هم ... ترجمه المرجان کرده ام و بعضی صنایع دیگر ... الجزائر

[illegible] الحیوات یعنی ضد [illegible] یعنی شبیه الاستخدام و تقسیم [illegible]
[illegible] الحرانه [illegible] آن [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] خطر خان [illegible] نقش میکنم [illegible] تازه [illegible]
[illegible] پس [illegible] تنسیق [illegible]

و از سماع جوابی فصل   و بیان آفرین صنایع معنوی

یاکه کردن چیزی از مبالغت است سوال [illegible] و قول النبی
و [illegible] ملکا لا [illegible] لا احد من بعدی مثل قول [illegible]
صاحب کتابست آینه [illegible] و شرح [illegible] بیت
یعنی [illegible] در عالم [illegible] بوقت [illegible]
مولف [illegible] حسن [illegible] آینه [illegible]
حیرت یکتا [illegible] بیت [illegible]
خوش [illegible] بیت [illegible] آینه [illegible]
ماکی [illegible] نظر [illegible] حیرت چشم جهان جلوه یکتایی [illegible]
شیخ اصول [illegible] وانکه [illegible] تقسیم کرده اند باعتبارات دیگر
مولف در جملهٔ این چند قسم پوشیده در این کتاب [illegible]
و آن [illegible] یکی با شیخ نظام الدین گنجوی
در سکندرنامه [illegible] در مدح جناب نبوی [illegible]
گریزی کرده [illegible] دو عالم تعلق [illegible]
[illegible] چون ظهوری [illegible] و محبت یگانه [illegible]
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی   دیگر [illegible] اصفهانی
در لطف [illegible] سخن [illegible] اصفهانی [illegible]

موی در چشم نمود دیده که یک قطره اشک از پیش آب روشت

تو لبیا تحان آب بقا نسبت گرشش آن بعد از آن چاها تساقی آب حیات

عبارت از این که بدین ... پیش باد آید مهر ماه ...

... تقاضای در چمن هر دی گل ... باد نشستن سر بیاد دم و کرم

... مرزا محمد افضل مرحوم ... هر گل بیمه ... افتاده

... یک سو جگر یاد مرا ... گوید ... بلبل ...

... گاه تو بیادم آمد ... عشق تو نشان داری ... تو یاد ...

... باد آمد ... بر گلی که ... باده ... داشتن ... گوید

... برگ گل ... بیاد آمد ... در سوختم

... شب ... گلشن ... بیمه سیر بود

... افکنده دیدم غنچه های ... بار کرد

... باد ... لب ... سیر ... گریه چشم تو

می آید ... آید ... امید ... دلجوی

... بالمره ... از بس ... گریه

... العین ... و نظر چون ...

... باد ... چرا ... این ... گردش

... ایام ... بلبل است ... صبح و شام ... مولفه

... دل ... یاد کردم

... دیوانه کردم ... دعا ... کردیم

... است این که ... شنیده ... بر ... وصل

... و بعثت بود ... عمر ... ساحر ... نور ...

[illegible] ده [illegible] لعلش [illegible] است [illegible] گفتا

[illegible] بیا [illegible] رنگی [illegible] لعل [illegible]

[illegible] لب [illegible] ابدار است [illegible] بهاری [illegible] گل [illegible]

[illegible] که روز ازل [illegible] تو بر بید [illegible] مرا [illegible]

[illegible] چشم دلبران میخانه است [illegible] زبان [illegible]

[illegible] نشد [illegible] است [illegible] خورشید [illegible] شب [illegible]

[illegible] عکس [illegible] است [illegible]

[illegible] تلخ است [illegible] بهاری [illegible] نگارین [illegible] ما [illegible]

[illegible] فصل [illegible] دو [illegible]

[illegible] نهال [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] موافق [illegible] است سامان [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] سرو [illegible] قامت [illegible] وان [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] کریم [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] صدف بیرون [illegible] است [illegible]

[illegible] عرق [illegible] است [illegible] حیوان [illegible]

لب یار [illegible] که در سودای شکر [illegible]

[illegible] که در این آیینه [illegible]

[illegible] آب حیوان [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] دل خون کرده [illegible]

[illegible] که دهانش را مانند خط [illegible] آن عین زمان نماید

تا بیچی [illegible] تنم است پرستان بهره [illegible] ساده جست پند بر زمین

زده است و بر او بیع نقرآباد [illegible] سنگین پشت کرده عارض گلنار او

[illegible] رحل آنروی مصحف [illegible] بیدل [illegible] بر نامان

بایست که بسیار خلوت [illegible] آینه مانی [illegible] غالب [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] کشت [illegible]

[illegible] مرده کرده [illegible] [illegible]

مهربان او [illegible] بادی [illegible] کرم است این چنین [illegible]

جا گرفته [illegible] عرق [illegible] از جوش [illegible] بیرون [illegible] دیده [illegible]

آمده [illegible] بیرون [illegible] و نمک بادی [illegible] این [illegible]

[illegible] بیادکسی [illegible] دوم [illegible] مشبه [illegible] اثبات مشبه [illegible]

گوید [illegible] قصر [illegible] عظمت آسمان [illegible] این [illegible]

آسمان هم توان گفت که ترک ادب است قصر [illegible] احمد [illegible]

مهربان او [illegible] باقی [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] سوم [illegible] مشبه [illegible] تعدد [illegible] مولف گوید

[illegible] [illegible] پستان [illegible]

[illegible] چنان باشد که سلب کرده شود [illegible] مشبه [illegible]

و اثبات کرده شود [illegible] صفات گوید [illegible] ساقی آن [illegible]

[illegible] خاکیان [illegible] است کردیده [illegible]

[illegible] و آن چنان باشد که اضافه کنند [illegible] مشبه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

از آن جنس مولف [illegible] . اینست که جمعا [illegible] اند چون [illegible]

[illegible] قیاست باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مشترک [illegible] معانی متعدده [illegible] کرده شود [illegible] معانی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مشترک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایهام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایهام [illegible]

[illegible] ایهام [illegible] نفی باشد که استخدام دو قسم است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده شود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تعیین [illegible] یک قرینه [illegible] [illegible] [illegible]

و این قسم [illegible] مشترک است در میان عرب [illegible] [illegible] با این [illegible]

[illegible] ایهام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] منقول است معانی دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بیان کرده اند و لهذا این صنعت را در سلک صنایع بدیعی آورده [illegible]

نام آن صرف الخزانه مقرر کرده و تعریفی مناسب این نام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] این صنعت [illegible] [illegible] اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] مشترک [illegible] زبان [illegible] [illegible]

ازاد و لیکن را به سپاه چهار باشد از بی ماه و کرد السعد رخارا

در صدا اثبات خوبی از یاقوت البیتی و تلک فست اند و در او تو معنی ابن

خواب گران ملک مراد و سپید صبح بها ماند و ابر آن کاب سه میدان

گشت بدان صبح در دیدن ماه این مطلبان بگذر سمین کاشف شده لکان

مراد بر دارد خود را خواسته تا این مراد رسانیدن و سازنا بجانب ایران

وصد گشته از در و بال و مبتدی لطف خاص از روی حافظ بهم با دی بیان

از عرض [illegible] بیان صاحب المصباح عزالدین [illegible] اراده سعد

ازالیها است که لیکن احد المعانی و راجع کند ضمیر سوی او بمعنی آخر او را اعجب

بان استخدام [illegible] شده [illegible]

و مولف قسم اول استخدام را عبارت از صرف مجاز است استخدام [illegible]

میکاشند و قسم دوم استخدام را استخدام مضمر مثالش در فارسی مولف گوید

بیت [illegible] کسی را از آن [illegible] اول [illegible]

انسان و ثانیا ضمیر آن راجع شود بمعنی انسان العین [illegible]

گفت ازاد که جان از روی او در هم اول مراد از سجده ثابت و ضمیر آن

راجع سوی او بمعنی [illegible] استخدام مضمر در علی مره خاص دارد و در فارسی

نیز [illegible] شده [illegible] است

که فرق در استخدام و ایهام این است که لفظ متعدد المعنی که هر کدام از معنی

مقصود بالذات باشد استخدام است و اگر معنی قریب از معنی او و مطلوب

و معنی بعید مقصود بالذات باشد ایهام [illegible] ایهام را

معنی [illegible] عبارت است [illegible]

از [illegible] متعدده در این صنعت بیان صرف [illegible] است [illegible]

و کلمه [illegible]

چون واحد را اسامی متعدده مراعات داده‌اند یعنی جمع و لهذا شش الفاظ
در زبان عربی بعضی صنعت در فارسی این صنعت را نیز مثال شعر لطافت
همدم نام اکبر یاد کنید مثال در فن شعر که هیچ کس همه اهل سخن
در فن ابیات جمل ملک مصحف حسن احسن حرف ال بیت با هم کنید جامع کرد عمل
قدرت حکم کی شود کامل از ... مولف ... خراسان دراز
بحل العلم جواب های بر فضای ... ملا کشاد ... ضد داشت
... عبارت است از این که جمع کرده شود دو معنی را در یک حکم
و بعد از آن تفریق کرده شود در جهت جمع و امثال جمع مع التفریق
نیز گذاشته شده در عربی این صنعت بسیار مطبوع واقع میشود مثال فارسی
پادشاهان ... آید ... روز جنگ دشمنان دست تحاکرد ...
نعلین است سواری و پیاله باشد مست ... و از این صنعت هم چندان
فارسی لطف ندیده اما جمع مع التفریق تقسیم هم فارسی و هندی واقع میشود مثال
... گویند علیم یاد ... عشق ... ام ... عجمی ... ساخته
... عبارت است از این که صدل شود حقیقت هر یک صنعت چیز
... گوید ... از پیش ... شد ... باشد ... کتاب است
... ستم ... نصف ... لرزند ... جا شود
... نیستان ... بر ... جان ... جا شد ... صبا ... گلستان
... مثال ... یاغ ... سوخته شد ... که پرورده ... خاطر
شده ... سرخوش ... لطافت باشد ... گردد ... دیده ... بشکن
تفاصل ... باقی ... عقل ... شد ... روزگار ... تمام
... نظرت ... بعضی از ... گفت ... است ... عشق

مثل نظیری گفتا ما بصحبت دعوا کانی ۵ وقت شکستن نیز شیرین تر شکست

سنگ شکستن بهتر خاره نیست ۵ عجز از صحبت عالی همت

گردد و بیخبر بیهوشی شده بیعار ادر آنچه نکن سوی قطع نظر از تقریر

کردم و دیده آنکه ز سر آید بهم چشم و چو برد ۵ دیوانه عشق

بر هیچ راست شود ۵ مثل که آید شکستن سنگ بر راحت می شود هوا

او زبان آباد ۵ جهان گردیده کعل ... نظاره توکه جمع مژگان

گشته در شوق تماشایت ۵ استعداد ریخته مثل مستقل است

در اصطلاح این که مستقل باشد معلول در وجه خود ... و بدون علت مثل

قول نبی صلی الله علیه وسلم من جرح قلبا من الناس فقد ذبح بغیر سکین کسی که ...

کرده شود در میان مردم پس او ذبح کرده شود بی کارد مثل قول شیخ ...

در وصف ... صفاریک ... و تواند ...

علی کا سیرفی ... داریم و شهر تو گزارد ... سنگ می آید ...

ما از هر طرف لا ادری ۵ شیشه ما از نزاکت خود شکست ...

سنگی نبود ۵ ارجان ... بی ابروی تو از نظرم ... و این

تیر بی کمان چه قدر دور می رود شیخ محمد علی حزین اصفهانی ... جلوه جانانه

سوختم آتش بیتاب بود که ما خانه سوختیم مولف ۵ دیده مجلسیان

حیرانی است ۵ چه کم ... با تو بدینی حسن او نادیده ...

در ... آتم ... مانند گوهر دیده تر داشتم ... عبارت است از ان

که نافرمانی کند با معلول ... و سر ... وجود ... و این صفت عکس استبداد است

مثل قول شامل و بروی ۵ دارم از ... که بعد از سوختن گرفتار ...

از ... چون ... مشتاق ... گردد ...

... حضرت اندر زنخدان غمناک [illegible] می شود [illegible] بیت [illegible]

مرا [illegible] بهای بوسه میخواهد مشتاقان [illegible] چشمه آب بقا

[illegible] محمد علی [illegible] باده [illegible] معانی [illegible] ترا [illegible]

[illegible] ترا [illegible] کاری [illegible] آخر [illegible]

[illegible] بیت [illegible] بخاطر [illegible]

[illegible] کرد آهوی [illegible] علو [illegible] عاشق

[illegible] شده بوی گل [illegible] ما [illegible] کاشکی [illegible]

[illegible] بی [illegible] جهان [illegible] بیت

[illegible] چون [illegible] دارد [illegible]

[illegible] دولت [illegible] دل از دست جفای خویش [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] این [illegible] کرده [illegible]

[illegible] در بعض معانی مبالغه [illegible] و چون [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] عاشق [illegible] است [illegible] افتادن [illegible]

[illegible] و آن [illegible] است و علی هذا القیاس [illegible] بعض معانی

مبالغه که بالا مذکور شد برای این است که در بعض دیگر از معانی [illegible]

[illegible] طالب [illegible] عبارت [illegible] بیت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] بیت [illegible] دو [illegible] بیت [illegible]

۱۱۳۷۱

[illegible] تعلیل الکاذب بالصادق [illegible] میرزا صایب [illegible] رست

صاف از دل نکند [illegible] اخبار تحریش که از دوری کتاب [illegible] خم حرارت

بشکند عشق [illegible] به کلی مردم بال طاوس بود پای [illegible]

[illegible] سپیدی [illegible] تحوید [illegible] لیمان [illegible] [illegible] بوده [illegible]

[illegible] [illegible] تا نسیم عطر [illegible] بر صبا [illegible]

[illegible] [illegible] میرالهی همدانی [illegible] بسکه [illegible]

[illegible] ما میتوان [illegible] کرد میرزا رضا علی [illegible]

عبارت یادرس [illegible] کرده [illegible] بر جای [illegible] تا هم

[illegible] آن صف [illegible] آن خود کام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] میرجعفر [illegible] [illegible] است [illegible] بیان

[illegible] جانان [illegible] عبارت است

از این که تعلیل کرده شود امر صادق بامر کاذب این صنعت [illegible]

[illegible] است که در مقابله مخالطه برآورده ام [illegible] در مقام [illegible] مخالطه

ذکر کردم و [illegible] مقام این صنعت درانشا [illegible] است و این صنعت را

[illegible] حسن التعلیل که صنعت قدیم است [illegible] حسن التعلیل [illegible] آنست

که برای چیزی سبب مناسب ادعا کنند که فی الحقیقت [illegible] آن نباشد چون

[illegible] مخالطه [illegible] علیحده قرار یافت چنانچه در مخالطه گفته شد طالبی اصفهانی

گوید [illegible] [illegible] بر طرف [illegible] کسی [illegible]

دلبا [illegible] عرفی شیرازی [illegible] [illegible] جانان [illegible]

عید [illegible] گذشت [illegible] [illegible] موافق [illegible]

[illegible] افتاد [illegible] [illegible] افتاد [illegible]

و این صفت [illegible] تعریف [illegible] و در

نفس [illegible] کرید [illegible] ما را [illegible]

سیه چشمی و حیا را بهانه ساخت لا ادری ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت

خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت زاهد ندارد تاب جمال پریرخان

کنجی گرفت و ترس خدا را بهانه ساخت یوسف کجا و دست بریدن کجا

دیدار قصد بود و بها را بهانه ساخت مولانا [illegible] دستی بدوش [illegible]

بنهاد از سر کرم ما را چو دید لغزش پا را بهانه ساخت مولف [illegible]

ساده زنان عاشقانه رفت [illegible] را بهانه ساخت

[illegible] رنگ باخت [illegible]

[illegible] در او [illegible] باشد [illegible]

این صنعت [illegible] ذکر کرده اند سوال کوید صاحب تلخیص [illegible]

[illegible] ذکر کرده [illegible]

[illegible] بکنند [illegible] هر چه خواهند و ظاهر است که [illegible]

از امر و نهی است از اعمال ناشایسته [illegible] سوال کرد

[illegible] قتل کرده [illegible] سپرده او

ظاهر است که [illegible] امر او که [illegible]

کشته [illegible] نهی است [illegible] باشد یک چیز را [illegible]

[illegible] مختلفه [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] خواب است [illegible] چشم [illegible]

[illegible] پرستان [illegible] و

[illegible] منصور [illegible] اکبرآبادی [illegible]

۷

... ح لعربی بست [illegible] تعبیر [illegible] از [illegible]

حسن [illegible] دکان تو نیای شجر باشد شاه و [illegible] بیان عالم

[illegible] است [illegible] بنیاد طبع [illegible] خواستند [illegible]

از آن [illegible] شیعه که [illegible] خواست [illegible] نه از آن که [illegible] افضل [illegible]

[illegible] بنیاد [illegible] عالم [illegible] خطاب این [illegible] بارها موافق

نیست [illegible] انسان [illegible] از [illegible] کلام شما

[illegible] خواهند [illegible] نان [illegible] باشد [illegible]

عبارتست این [illegible] [illegible]

[illegible] که پنهان شده [illegible]

[illegible] آب [illegible] نام [illegible] شاعری

[illegible] چشم [illegible] شاید [illegible] [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] است و آن [illegible]

باشد که [illegible] [illegible]

[illegible] گوید [illegible] خدمت [illegible] است

که بودی [illegible] [illegible]

[illegible] شاعری گوید [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] قطعه عربی است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] آن است که [illegible] اعتقاد کند [illegible]

جانبیان مذاق زبان که کرشمه ام بحدیث [illegible] حرف [illegible]

از لطف صبا دارد زلف او بهم آشفتگی انشا وارد ... در بحارات [illegible]

بدر باشد جائیکه گوید ... بشوق ... باشد ... خون [illegible]

[illegible] است ... انکه سرزنش کرده شود شخصی ... جانب [illegible]

[illegible] زبان اهلی گوید ... کعبه چه ... بطرف [illegible]

کیا ... صفا ... می ... [illegible]

... کند ... [illegible]

در بهار قطره آمیخته اند ... گردن ... [illegible]

... توان ... کسی ... دیده [illegible]

وقتیکه ... انکه گفت ... جای ... [illegible]

هر که سرو ... چون ... آمد ... [illegible]

گرد ... سرو در باغ ... نام [illegible]

... [illegible]

... چون ... بود ... [illegible]

... باشد ... دل [illegible]

... است [illegible]

من ... باشد ... عاشق ... [illegible]

... حلقه زلف ... [illegible]

... [illegible]

دل ... انکه سرزنش کرده شود شخصی ... [illegible]

و فضل از دیگری در حال ... دیگر افضل است ... افضل است

[illegible] و اوقف میکنم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] است از آنکه دو معنی با هم موافقت داشته [illegible] بدیگری [illegible]

[illegible] این معنی [illegible] طباق [illegible] مطابق [illegible]

[illegible] مذکور شود [illegible] در کلام [illegible] الفصیح [illegible]

تعالی قول النبی صلی الله علیه وسلم فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا [illegible]

[illegible] هیچ از [illegible] صنایع دانسته [illegible] سکاکی [illegible] مفتاح [illegible]

مصنفات [illegible] بیان کرده [illegible]

از صنایع [illegible] طباق [illegible]

باشد چون سواد [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] خواه تقابل [illegible]

و خواه تقابل تضاد باشد خواه تقابل ایجاب [illegible] و سلب [illegible]

و تقابل تضایف [illegible] مثال آن تا اینجا ترجمه عبارت مطول [illegible]

[illegible] موافقت [illegible] وفاق [illegible]

مذکور باشد [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] صاحب فهم سلیم [illegible] که وفاق نسبت بطباق [illegible]

[illegible] و آنکه [illegible] طبقه بعد طبقه [illegible] صنایع [illegible]

[illegible] وفاق [illegible]

و باید دانست که وفاق [illegible] دو قسم معنوی لفظی مثال [illegible]

[illegible] است چنانکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جمعی غلو واقع شده بعضی [illegible] در شرح بیت ابتدا و [illegible]
و بعضی [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] نه در نه صورتی تحریر است [illegible] فهم [illegible] [illegible]
[illegible] با [illegible] بسته اند [illegible] مانند [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] از پریشانی ما جامع است چون
[illegible] دولت [illegible] عالی [illegible]
[illegible] جمعیت اسباب [illegible]
[illegible] جمعیت مستان خط جام [illegible]
[illegible] آمد سیاهی بهاران از خوبان [illegible]
[illegible] جهان ما [illegible]
[illegible] ما خوشی و صبح جهان [illegible] است [illegible]
که در خواب کردن است اینجا [illegible] جلال [illegible] جمال [illegible]
[illegible] زوال است [illegible] در هیچ بود نیست [illegible] باشد [illegible] عالم
[illegible] از تو وصالی نیست جای تو [illegible] اگر انصاف داری
باشد عاشق [illegible] خون بها دارد [illegible] در کار عشق [illegible]
[illegible] کسی دل [illegible] از دست [illegible] و [illegible]
[illegible] جوانی چون شراب کهنه در جوشیم ما [illegible] با عالمی داریم [illegible]
[illegible] و رنگ آباد [illegible] دل [illegible]
[illegible] است [illegible] عبارت است از [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بیاد [illegible] زلف [illegible] چراغ است در [illegible]

بجاه آن الحسن [illegible] گوید [illegible] که بود با نور [illegible] رفت

[illegible] آواز [illegible] سالاری [illegible]

[illegible] سایه [illegible] چراغ آشیان گم کرده [illegible] گفت [illegible]

[illegible] شکست آینه ما و توتیا کردید جهان خیال [illegible]

[illegible] گوی [illegible]

[illegible] در چمن [illegible]

یک [illegible] کرده ام از روی اشتیاق [illegible]

[illegible] عشق [illegible] کرد [illegible]

[illegible] از جستجوی [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] ما چون [illegible]

[illegible] خالی [illegible]

[illegible] داریم با [illegible]

[illegible] عشق [illegible] جهان دارم [illegible]

[illegible] کردیم [illegible] افغان [illegible]

[illegible] مولف [illegible]

[illegible] باقی است [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] تمام است از [illegible] الله [illegible] انتقال [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] کرمانی [illegible]

[illegible] آشنا [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] است

از گل بوی تو مستی هم ز لعلت بیخودی [illegible]

بیت قطعه پیر کوری [illegible] و دیگر آنکه داعی [illegible]

بخاک [illegible] عقیق یمنی [illegible] صنایعیست [illegible]

[illegible] دوش [illegible] اصلی [illegible]

گفته شدم که خواهم [illegible] کل [illegible]

من که [illegible] هر چند [illegible] بیش [illegible] بلند برآید

از امیدوار [illegible] سینه [illegible] کس نگذاشت بیدادش دل ما

[illegible] قاتل ما [illegible]

اغیار [illegible] گشتم بجای [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

یک [illegible] دیگر [illegible] نگذاشت [illegible]

[illegible] ریخته [illegible] سرشک [illegible]

قاتل من [illegible] بهمان ذوق شهادت [illegible]

من [illegible] راحت مرده ام اما [illegible] خانه [illegible]

من سوده [illegible] میر عبدالواحد [illegible] سوم در

[illegible] این صورت گران [illegible] تصویر [illegible]

شیخ محمد علی حزین اصفهانی [illegible] است [illegible]

[illegible] خاک [illegible] مولف [illegible] من [illegible]

[illegible] وقت [illegible] شیخ ناصر

آخر [illegible] عالم [illegible] بعد از [illegible] وفات من [illegible]

[illegible] تازه [illegible]

مانده ای این قتیل [illegible] اند و عابر و جمیل [illegible] که قلم [illegible]

گردیده ام [illegible] قلم جلاد [illegible] کرد تیغ [illegible]

[illegible] این [illegible] و بادی [illegible] کشتن بود

آن [illegible] داده منع کرد [illegible] از [illegible] جراحت [illegible]

[illegible] عشاقم [illegible] دل او [illegible] جای [illegible] فولاد [illegible] قاتلم [illegible]

[illegible] مشتعل [illegible] مراحم [illegible]

[illegible] نگذاشت [illegible] تیغ عشق [illegible] سد و [illegible]

[illegible] بود دشت [illegible] چون [illegible] زده [illegible]

شعر [illegible] دل [illegible] فغان [illegible] کشتم تیغ [illegible]

[illegible] قتلم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عبارت این [illegible] دعوه کرد [illegible] متکلم [illegible]

[illegible] نقش [illegible] ایجاد [illegible] نیست [illegible]

[illegible] لطف [illegible] مثل [illegible]

[illegible] تعریف [illegible]

به یعنی [illegible] کوه از جای خود [illegible] بشنود [illegible]

[illegible] خوی او [illegible] قول [illegible] شعر [illegible]

گر [illegible] کی توان [illegible] غلام [illegible] آب [illegible]

[illegible] گذشت [illegible] چرخ [illegible]

اگر [illegible] اضطراب دل [illegible] تیغ [illegible] حال [illegible]

تیغ [illegible] خود [illegible] آسمان [illegible] هموار [illegible] حایل

[illegible] عشق [illegible]

درین عقیده تصور ... دیده ... بلقیس که مفصل دل ... [illegible]

شرر ... بوستان ... جلوه ها ... عرض ... [illegible]

که با خون ... جمعی ... چو ... آمده از بی کران خواه

... عکس صورت ... چند ادم ... [illegible]

... صورت ... است ... [illegible]

... اشکال ... که ... است ... [illegible]

... از ... بی ... و ... [illegible]

... صغیر ... کبیر ... [illegible]

این تفصیل که صغیر و کبیر در کم متصل ... [illegible]

منفصل یعنی عدد و این ... [illegible]

... سایه ... [illegible]

... الدنیا ... [illegible]

... مال که ... [illegible]

... حال که جزوی ... [illegible]

... [illegible]

... مولف ... [illegible]

صغیر و ... [illegible] ... آسمان ... [illegible]

... آسمان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

آسمان ... مولف گوید ... [illegible]

عبارت از حسن ... مصطفا ... [illegible]

عبارت است ... که ... [illegible]

ای ... ما ... سعدی ... شاه ... [illegible]

... ایران تو دست ... کرده ... [illegible]

... صفحه ... [illegible]

جمیع ... کرد ... [illegible] ... دیگران

پوشیده گردد ... [illegible]

دیده ... [illegible] ... باشد کتاب ... [illegible]

من آن ... که کتاب ... آن است ... معشوق عاشق ... [illegible]

طالب ... مولف گشته اگر ... [illegible]

گردانیده ... صحبت ... زبان ... عبارت است از وقوع

امری که ... باشد ... عقل ... باشد ... [illegible]

گرام آن تعجب است و تعریف آن چنان کرده که ... [illegible]

اظهار ... و این تعریف ... که ... تعجب لازم است که اظهار شگفت ... [illegible]

... خلاف عادت ... [illegible]

و خصوص ... اجتماع مولف ... [illegible]

... صفحه تصویر ... [illegible]

در ... خلاف عادت ... تعجب است ... [illegible]

... دوست ... دل ... [illegible]

خوبی ... جسم تو ... [illegible]

بگفت ... تعجب است ... [illegible]

[illegible]

بوده و دیگر از این قبیل [illegible] بود آنکه [illegible] تشبیه [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] را [illegible] تعالی [illegible] محبت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] مستعد بوده [illegible] فعل و عادت [illegible]
و [illegible] در [illegible] انواع آن [illegible] [illegible]
شان عالی دارد [illegible] در موضع مستحق قرار داده چنانکه [illegible]
در بیان [illegible] است که [illegible] ضرورت مقام آن
و آن بر سه قسم است تبلیغ و اغراق و غلو تبلیغ آنست که ادعا
شی ممکن بوده عقلا و عادتا باشد لکن مستبعد باشد مثل قول [illegible]
در وصف کرامات جهان [illegible] آفتاب [illegible] که [illegible]
میکند [illegible] ساختن [illegible] امر [illegible]
بهم رساند عقلا و عادتا ممکن است لکن مستبعد است و اغراق آنکه از جهت عقل
ممکن و از روی عادت در حیز امتناع باشد مثل قول انوری [illegible]
چنان [illegible] نماند [illegible] [illegible]
خیال [illegible] لذا ممکن است عقلا و عادتا ممتنع [illegible]
ممتنع باشد مثل قول محتشم کاشی در مدح شاه طهماسب صفوی [illegible]
[illegible] را [illegible] بآن سبب [illegible] مبالغه [illegible]
مستحیل و مستبعد است و غلو [illegible] در عادت واقع
[illegible] صادق [illegible]
مبالغه اعم مطلق است از اغراق مثال آنکه مبالغه باشد و اغراق نباشد
قول [illegible] در وصف کرم [illegible] گذشت و [illegible] عقلیه [illegible]

مستور نماند که در بیت ششم که سابق گذشت باید دانست که ادبا رعایت

کرده‌اند که بهترین علو آنست که مقترن با ذات لقب باشد معنی که بعد معنا

[illegible] لطافت نزدیک [illegible] طالب آملی بود در صفت گریه [illegible] افشا

[illegible] که بر [illegible] نبالی سخن [illegible] [illegible] لطافت در این بیت [illegible]

[illegible] گرفت [illegible] بود و [illegible] باده [illegible] دمان [illegible]

[illegible] خیار و لطف [illegible] بر [illegible] صفت [illegible]

دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بعید

[illegible] [illegible] تصدیق [illegible] خارق [illegible]

[illegible] خارق [illegible] عادت [illegible]

استحاله [illegible] آنست [illegible] خلاف آن

[illegible] خارق [illegible] دریافت [illegible]

مستحیل [illegible] است [illegible] خارق [illegible] معلوم است

خارق [illegible] خارق [illegible] می‌آید [illegible]

[illegible] معلوم است که [illegible]

[illegible] شوق دل [illegible] کرده [illegible]

در خانه [illegible] کرد عارف اصفهانی [illegible] دل [illegible]

[illegible] چون رنگ [illegible] علی [illegible]

[illegible] دارد [illegible] دامان [illegible] دارد [illegible]

[illegible] [illegible] جلوه [illegible]

[illegible] [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] کدام [illegible] گل [illegible] بوی گل [illegible]

علاوتی ... سوال ... کریم دلم غمین اوست که درمیان من و دل ...
ست لا نحوا ... جامه لطف خاموش کردانیدن خصم ... درانه علا
عبارتست از ... و ... در وقوع امری که نزد خصم مستحیل یا مستبعد باشد
اوری گوید ... در ... همچو عنی که درمیان ...
... عاشق گشت ... تو ... تازه ده ...
عایب ... حاصل از ... مرا ...
از چشمه ... دارد ... مطالع ... است ول ...
از ... زیر دست ... چون زلف ... یا ...
... رمز اقبال جهان ... از ...
... زمین آسمان ... فرمان ...
ز ... جهان کرد ... کرد ... سعیدای ...
بود ... ملک جهان عدل تو ... بوده تا ... خدا ...
... ذات ... بوده ... نوازد عشق ...
... منقبت ...
فروشنا ... چشم او ...
گوید این ... آتش ره ندارد ... عاشقان
ان ... ساک ... داد ... آتش در ... مستحیل ... مستبعد
عنی ... کار ... آب خود ...
... آور ...
دیگران در اصطلاح جمع درمیان تشبیه و تفریق و این ...
جزئی از اجزای ... است ...

از آوردن و دفن مخالف هم سخن هم قدم و صحیح و محبوبست و خوب است

و خوشیست که مرتب اجزا افتان است آن ابعاد که صفت مستقل قرار

داده شد ما بین ابهی گویند که سخن خوشست و خوب است ای دلکا یاد دارم

گرد نیست کلی را ار یاد نمی بنگارم می شد   ول کم گشته دل رسید

عشق یار را ندیدم که چه خواستم بهتر رسید معرفت شد رحمت حق بر ساد نگار

آید اگر رستمان و دوستان اقتضا به آید از آن عبارتست از که در قیام

ستیمی بسیل خلاف امری که کار از بیان و بسیل قیم کرده عمرها گوید

دارم بالعیوم و مخالفان از جانبست گویند که ریاده ده قیمتی دین را بست

چه سالم که در عدو دین است و اسد جو هم چون عدو را که عروه [illegible] تا آورد

سد لعمن بعد یده ز آنکه کرده این است خط را آورده از قران معانی و

را فیسه و بوسه دادم پیش فرسو و نفرین کنند گفتن جانان سبات

بست و خوانده [illegible] عبارت این که اظهار کند متکلم در کلام خود

با غیری آنکه او را رنجاند و فایده این قبیل آنست که مباح از شهر ممیز نبود

و این صنعت در کلام بسیار آید ما کسی از راه [illegible] قرا [illegible]

خلعت مستقل بر شنا نیم و از منصب امتیازی بر آورده [illegible] ثنا

فنا نیم و بهترین مباح آنست که عالی المجلس [illegible] اگر ده [illegible]

شنوند شرم ادا را منکر نشود چنانکه در [illegible] گفته اند و در روایت صحیح آمد

که حضرت صلی الله علیه وسلم مزاح میکرد و از زبان مبارک بر منبر و [illegible]

راست از آن جمله اینکه عجوزی عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که بالله

که مرا از حور بهشت کند و بعد عجوز را جنت نخواهد شد عجوز گریه دعا [illegible]

که در مقابله اگر [illegible] پند باد [illegible] این [illegible] جماعت [illegible]

حاصل معنی این بیت که حق تعالی همه بتان را جوان کرده داخل بهشت خواهد کرد

الا در [illegible] بلاد [illegible] اگر علما گفته اند [illegible] ملا [illegible]

بهشت [illegible] کرده [illegible] آدم [illegible] آن [illegible]

[illegible] قصار [illegible] کنند [illegible]

[illegible] جوان [illegible]

[illegible] جهت [illegible] نکنند [illegible]

[illegible] و [illegible] اضافه [illegible] کنند

[illegible] که [illegible] خواهد جوان و صفت کرده [illegible] قضای

[illegible] خواهد اجابت [illegible] که تقسیم کنند [illegible]

[illegible] اشخاص [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] و [illegible] خود [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] داخل [illegible] آن قسم [illegible]

[illegible] را [illegible] تقسیم [illegible]

اقسام [illegible] داخل [illegible] اقسام [illegible]

[illegible] کافر [illegible] دل [illegible]

[illegible] و [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] خاک کربلا [illegible]

[illegible] اگر [illegible] نسبت [illegible] الا

[illegible] الذین [illegible] که [illegible]

واقع شده باشد یکی [illegible] مثل قوله تعالی استغفر لهم او لا

تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم [illegible]

لطف بر شام تو شکیبی دل من بود شکیبست و الفت تیر جگر تو نکند

خاموشیست و مرا صابر که دیده تماشا نکشاید بجز خزم من سنگ که دل

بیران نشانی براو نیست بلی این خانه و پیدا نیست است و همین از دوست

تا مدل دیوانه ما در خانه آلوده ام سوده زبان خود میلم که نیکنامی جویدا

... از ... که را درد ... نظر ... نشاید ... بکام دانه بیوستانم

... چون گل چوش من که ... چوش بهار ... منصور خزان

نو بهار من یکی است و در دل افسرده زمستان آشنای ... بدانه

... جوابش هم انصاف فنا ز غم ... باب بیت ساد ...

گران ... بیمار من رنگ کاهی هم ... آورد ... شکر ...

کدای ... گل ... مولف ... برگ جود

جهان است در بازیکی ... شاه وکدا ... تماشا ...

عبارت ... سطور ... خیر خواهی خود ... لسبیلم کوید

دراستی ... ناتمام شود شعله ... افتاده ...

فروشی چون مرا ... صبا ... چون ... که ریخته باشد ...

مرا ... پرواز من ... پیوسته ... سنگ ... بال

خویش را ... که چون گل سینه ... صبا ... رنگ ... سوخته

... عقبا ... غنی کشمیری از برای سرو ... چون کنار آب ...

آب از شوق ... کنار من ... شمالکوئی چه ... است تنگ

... زاده راه ... بر ... دید ... جام ... می

... جهان ... باد ... که ... آیینه سوخت

... سوختم ... دامن ... چراغ برای شام تو ...

پادشاها ماه را ز دنبال ابلق ملک سلطانست قسیم او شهر [illegible]

[illegible] اندر دو گردون [illegible] مشکین [illegible] کار اجرا [illegible]

[illegible] باشد بخشش احیری [illegible] دو [illegible] ما جهان [illegible]

[illegible] عالی [illegible] جمع [illegible] وقت [illegible]

[illegible] از میان مردمان آن [illegible] [illegible] کلام [illegible]

[illegible] بی [illegible] الرقی [illegible] کاکجای [illegible]

[illegible] لغت [illegible] حال [illegible] دو [illegible]

[illegible] اصطلاح [illegible] جمعی حال دیگر [illegible]

[illegible] دیوار [illegible] است که این [illegible]

[illegible] مردم [illegible] کل [illegible]

[illegible] بانو [illegible] بصد [illegible]

[illegible] خود [illegible] چون [illegible] ماده [illegible]

[illegible] دلشاد [illegible] گاه [illegible]

[illegible] شوم [illegible]

[illegible] خود [illegible] جان [illegible] مولف [illegible]

[illegible] تجنیس مستوام [illegible] آن کل مست [illegible] صافی [illegible]

دو رنگی [illegible] حلاوت [illegible] عبارتست از آنکه

منفرد کند مخصوص [illegible] که مخالف عرف [illegible] باشد و مستعمل [illegible] دو [illegible]

خوش آینده خواه حقیقی [illegible] خواه تحقیقی و در میان اغراق و حسن التعلیل عموم

عموم و خصوص من وجه است و حسن التعلیل عبارتست از آنکه برای چیزی

مناسب ادعا کند که فی الحقیقت سبب آن چیز باشد مانند ماده اجتماع [illegible]

... بیچی ... ریاست رومی سن ... تصنیف ... الفوت ...

... بیت ... التعلیق ... مجمع است باده افزون ...

... چشم مبارک ... افتاده ... داده ... با ارقام ...

... جلی ... است و ... عراق ... الیف ...

... من ... رباعیات ... حیدر ...

... سال ... است ... عبد الله ... اولاد بود

... ساحت ... باشد ... ریخته ...

... بیشه ... نقل است که روزی سلطان ... کوی ...

... از ... بر سر ... افتاد ... امیر معزی ... البدیه گفت

داشت ... اما ... کمر ... خود ... رسانیدن ...

گردون ... نظاره ... کاس ... اسب ... کردم ... دولت ...

آخر الهام ... واقع شد سلطان ... اسب ... باو ... داشت ...

... عرض کرده ... ردیم ... الحرس ... گفتا ... این ...

... جهان برداریم ... جهان ... منال ...

رباعی ... حکیم ... وقت ... [illegible]

از کمال صنعت ... اکبر آباد ... که ... نیز ...

... مشکل که ... دیدار ... باشند ... [illegible]

... استخدام ... و ... تکلم ... واحد ...

... لفظ مشترک ... [illegible]

... کمال ... زاد ... جام ... سلیمان ...

... اصلی ... اتفاق ... ساقی ... و ...

بعد [illegible] این لازم [illegible] شیفته [illegible] بسبب [illegible] گران نگردند
[illegible] است [illegible] متعلق با غلام [illegible] است که مشبه به [illegible] استخدام
باشد [illegible] گویند اگر [illegible] [illegible] مرسوم [illegible]
اول [illegible] معنی [illegible] است ضمیر راجع بسوی آن [illegible]
عبارت [illegible] تکلم کرده [illegible] بسبب [illegible] آدم
از [illegible] است [illegible] گوید [illegible] [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] حکم [illegible] که [illegible] فصل [illegible]
[illegible] دیده ام [illegible]
[illegible] صفای [illegible]
[illegible] دارد کرم
[illegible] است یکشب
[illegible] دعوی کند [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] ثابت کند یعنی [illegible] لوازم [illegible]
[illegible] گوید [illegible] روشنی شمع [illegible] است [illegible]
[illegible] شمع [illegible]
[illegible] صاحب حدائق السحر [illegible] الاضمار آورده [illegible]
[illegible] تشبیه کند [illegible]
تشبیه [illegible] ضمیر [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] معشوق [illegible]
[illegible] الاضمار [illegible]

[illegible] عبارت است از آنکه دعوی کند متکلم که شعر من [illegible]

مشتمل است بر آنکه [illegible] یعنی [illegible] و صنعت [illegible] خواهد

[illegible] تا کی [illegible] نالی [illegible]

[illegible] الا [illegible] سیان [illegible]

[illegible] ساید [illegible] الا [illegible]

[illegible] مولف [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] ساحی کرد [illegible] تو دم [illegible]

آب [illegible] [illegible]

[illegible] و بوستان [illegible] خوش [illegible]

[illegible] کلشن چمن [illegible]

[illegible] شادابی گرفت [illegible]

[illegible]

[illegible] ماند بود [illegible]

گل و قدح لاله [illegible] خوش [illegible]

[illegible] خوش [illegible] مولف [illegible] کباب کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] مستعار [illegible] یعنی [illegible]

و [illegible] کرفته [illegible]

شیخ سعدی شیرازی [illegible]

[illegible] شیوه از پری [illegible] سیه‌کاری [illegible] پیچ و تابی که شمع آرد [illegible]

زلف [illegible] باد استغنا [illegible] طره [illegible] فکری [illegible]

ساطور [illegible] بیا بکوفت [illegible] دل [illegible] جدا [illegible] الا دو

[illegible] نسیم [illegible] قطره زدن [illegible]

مساوات است [illegible] تنگ [illegible] دو چیز [illegible] تمام شد [illegible]

[illegible] بیا [illegible] گشته [illegible]

[illegible] آن باشد [illegible] بلند [illegible] طالع [illegible]

[illegible] چشم خوبان [illegible] خاطر من روشن [illegible]

[illegible] یک سر [illegible] افتاده است [illegible] دل [illegible]

[illegible] مزاج عاشق و طفل است یکسان امتحان کردم [illegible]

[illegible] مولوی محمد [illegible]

[illegible] رسید [illegible] زلف

[illegible] ظلمت [illegible] شمع دل [illegible] روشن [illegible]

عبارت از [illegible]

[illegible] تمام [illegible] رفته [illegible]

[illegible] تیزی مژگان خونریزی [illegible]

[illegible]

[illegible] امتیاز [illegible] خار [illegible]

[illegible] میان [illegible]

[illegible] گلدسته چون [illegible]

[illegible] عبارت از آنکه [illegible]

تا دم و [illegible] و الا مالم یعنی بشنید و سخن [illegible] دولت گوید [illegible]

[illegible] خشت [illegible] بیاله باشد بها [illegible] است [illegible]

[illegible] ماتحت [illegible] و ان است که مفعول [illegible] بردی [illegible]

باشد [illegible] ساق ماش بهار و قریب [illegible] بسم [illegible]

[illegible] ضمیر و راجع [illegible] است [illegible] باست [illegible]

شود و آخر [illegible] که اده [illegible] بالفتح [illegible] مصراع اول [illegible]

واقع است [illegible] المعنوی [illegible] اول

[illegible] ماده [illegible] است [illegible] گوید

[illegible] افتاده [illegible]

[illegible] است [illegible] که اول [illegible]

[illegible] است [illegible] زبان [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] سعدی [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] است [illegible] قال الله تعالی [illegible]

من [illegible] اهل [illegible] گفته [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] بدر [illegible]

[illegible] من الکافرین [illegible] قرآن [illegible]

طوبی لهم [illegible] عرب [illegible] خوشی و نام [illegible] است [illegible] سعدی [illegible]

[illegible] است قوله تعالی [illegible] الغرفین [illegible]

[illegible] صالح [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

خازن مال [illegible] در عربی بمعنی [illegible] که بعربی [illegible]

[illegible] ما [illegible] بهندی نه [illegible] کنند [illegible]

[illegible] آهو که [illegible] باشد

[illegible] بمعنی [illegible] از دوست

و در بسیاری از [illegible] امثال آن باشد [illegible] حرف [illegible]

در اصل [illegible] بمعنی [illegible] در [illegible]

بمعنی [illegible] سراج اللغات آورده که [illegible] بهندی [illegible]

[illegible] که [illegible] فارسی [illegible] است و در هندی [illegible]

[illegible] کوتاه و آن بهندی [illegible] بالا بلند [illegible]

[illegible] بالا بلند [illegible] در فارسی [illegible] و در هندی [illegible]

بسیار [illegible] از [illegible] که آن [illegible] و در فارسی [illegible]

و در هندی بمعنی [illegible] و در زبان هندی [illegible]

[illegible] زندگانی [illegible]

در عربی بمعنی [illegible] و در فارسی [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] بسیار در [illegible]

هندی [illegible]

در اصل [illegible] کلمه [illegible] باشد

[illegible] لفظ [illegible] و عبارت [illegible]

[illegible] است [illegible]

شاهجهان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شاهجهان [illegible] است [illegible] جواب [illegible]

به عدد علی است و این بیت بنظر آورده داخل جواب شده نتیجه بنده

همان [illegible] عدد [illegible] است [illegible] ماه طالب [illegible] و [illegible]

است [illegible] و [illegible] علی است عالم

بعده [illegible] داخل [illegible] است [illegible] علی [illegible] عدد [illegible]

علی است [illegible] جمع [illegible] است [illegible] موجود [illegible] یکسانی

و تعرض [illegible] گرفته شود [illegible] حروف [illegible] انداخته شود حرف اول

[illegible] است چنانکه [illegible] میم اول [illegible] اسم باقی ماند [illegible]

[illegible] بود که الف

[illegible] ماهر شده [illegible] الف [illegible]

[illegible] اسم [illegible]

محمد و علی [illegible] اسم علی ایمان [illegible] اسم محمد اسلام [illegible]

این دایره [illegible] تاریخ [illegible] آید [illegible]

و اول دایره [illegible] دایره تاریخ وفات [illegible]

[illegible] که [illegible] و الف [illegible]

دایره مبنی بر چهارده خانه است [illegible] چهارده

خانه [illegible] تاریخ سال مطلوب باید [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] مرکز [illegible] دو دایره

[illegible] باید کرد چهارده خانه فوقانی و چهارده تحتانی [illegible]

خواسته [illegible] عبارت [illegible] فوقانی و اعداد [illegible]

تحتانی و سال مطلوب را بجای مرکز باید نوشت مخفی نماند که [illegible]

[illegible] دایره [illegible] سابق [illegible] قلم [illegible]

تا قوت عدد که را در دایره سرگردانی افکند و در حقیقت این دایره بازی

بیش نیست کدام متاع گرانمایه است که از بخل آن کسی صرفه تواند برد اینجا دایره که

در تاریخ وفات جدی او استاد [illegible] حسینی [illegible] متوفی [illegible]

[illegible] والف [illegible] فکر [illegible] ام الطریق [illegible]

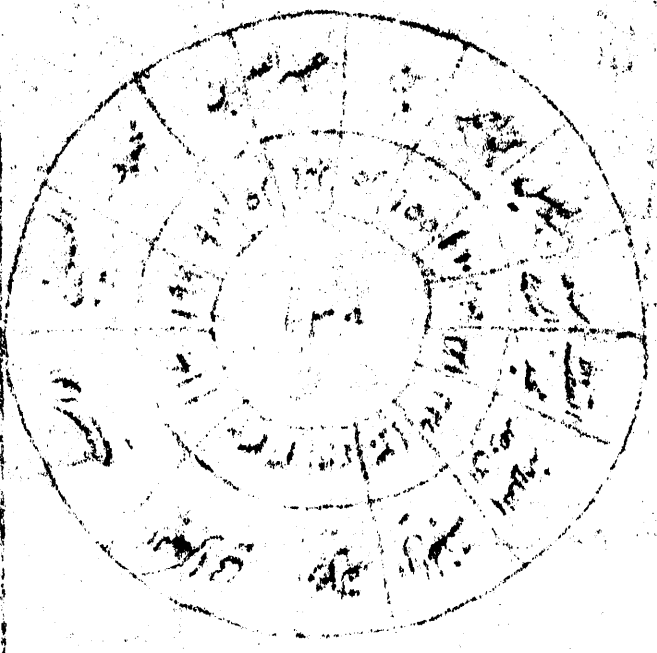

طریق استخراج تاریخ ازین دایره اینکه ازین خانهای چهارده گانه هر خانه که

خواهند مبدء قرار دهند و هر عددی که بخاطر رسد شمار نمایند سوای واحد و چهارده

و اضعافش و اول و آخرین و هر خانه که شمار تمام شود عددش بگیرند پس عددی

که بآن شمار مقرر شده اگر فرد باشد باز خانه منتهی را گردانیده تعداد نمایند

مره بعد اخری و دوره بدوره تا آنکه منتهی مبدا اصل گردد اکنون اعداد غایات

جمع کنند پس مجموع آن تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه همسایه منتهی را مبدء گردانیده و همین نمط

شمار منجر شود تا آنکه منتهی خانه قبل مبدء اصل گردد پس مجموع اعداد غایات

تاریخ شود مخفی نماند که مراد از اضعاف که در اعداد مثنی واقع شده مثلین و

مثل مصاعد باشد و این لغوی است چنانچه صاحب قاموس گوید خلاف مصطلح

علما حساب بر ارباب نظر والا گهر پوشیده مباد که مشهور بین الجمهور طریق

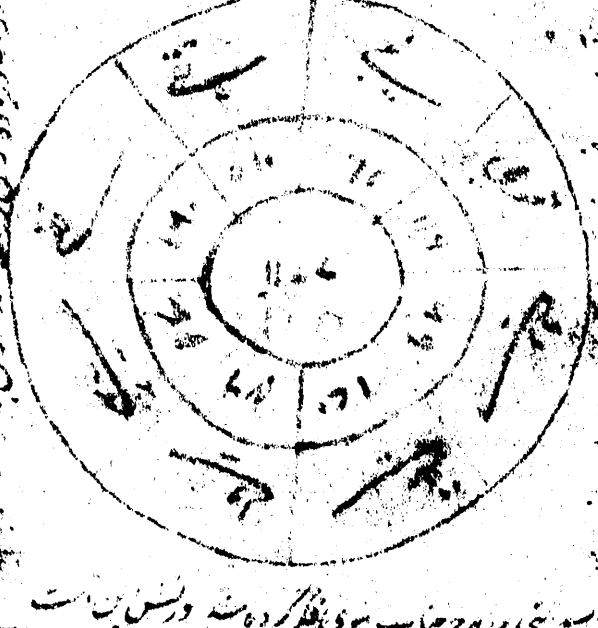

[illegible] مبین فعله بر برک قطره طریق استخراج تاریخ از مثمنه عکس طریق

مشهور است یعنی عدد مختار اگر فرد است همسایه خانه منتهی را مبدء باید ساخت

و اگر زوج است خود منتهی را مبدء باید نمود و در مثمنه استثنا نیست بلکه

شمار بجمع اعداد از واحد تا نهایت صحیح است و شک نیست که دایره از عیب

منزه باشد افضل دوایر است چون مربع و مثمنه و یازده خانگی و طریق

استخراج تاریخ از دایره یازده خانگی همان طریق مشهور است دایره بسنده

معلوم باید [illegible] دایره سبعه است که نیز در سبعة المرجان مواضع سال

تاریخ تالیف کتاب در مدح جناب نبوی تحریر یافته صورتش اینست

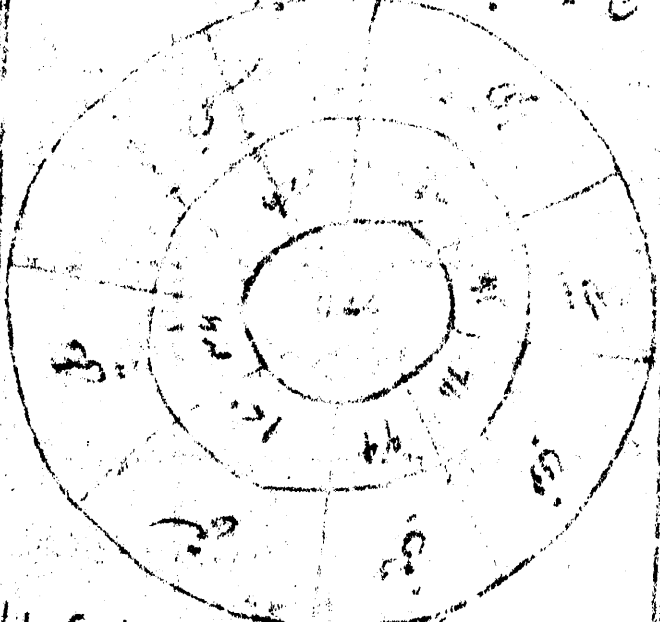

طریق جاری میشود یعنی اگر خواهند منتهی را مبدء سازند در فرد و خانه همسایه را

مبدء سازند در زوج و این طریق مشهور است و اگر خواهند همسایه را مبدء سازند

در فرد و خانه منتهی را مبدء سازند در زوج و این هر دو طریق در جمیع اعداد

جاری میشود الا هفت اضعاف لغوی که در اینها یک طریق جاری است

یعنی گردانیدن خانه منتهی مبدء خواه عدد مختار فرد باشد خواه زوج و الا

که در آن هم یک طریق جاری است یعنی گردانیدن همسایه خانه منتهی مبدء

و دایره سبعه عجب دوایر است از آنجهت که هر دو طریق در آن جاری میشود حیف

که عیب نیستش دارد و نوع استغنا بر دو قسم نهاده طبیعت ازلی میکند

[illegible] فصل [illegible]

سعدیات مفرحه بدان قال النبی صلی الله علیه وسلم حبّ الدنیا [illegible]

والله اعلم این حدیث حجت است بر آنکه طلب دنیا اصل [illegible] الدنیا [illegible]

[illegible] دلیل است که با نجاست نظر بسوی دیده و محسوس [illegible]

[illegible] که دیده [illegible] این هر دو نعمت [illegible] در هر دو [illegible] خاص

[illegible] چون حق تعالی [illegible] آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] و نهاد [illegible] طلب [illegible] خلق [illegible]

[illegible] آمده که [illegible] الدنیا [illegible] الله [illegible]

سعدی [illegible] در حدیثی طویل [illegible] ابن سعد [illegible] روایت میکند

[illegible] آدم [illegible] در آن حدیث واقع شده [illegible]

سعدی در تفسیر منسوب میگوید اخرج ابن جریر والحاکم وصححه والبیهقی فی شعب

[illegible] عن ابن عباس رضی الله عنهما [illegible] قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه

[illegible] آدم [illegible] من [illegible] الجنة و نیز سعدی [illegible]

[illegible] میکند [illegible] وقتی که آدم علیه السلام [illegible]

با او [illegible] از جنت بود [illegible]

سعدی نقل میکند آدم علیه السلام [illegible] برگهای بهشت با خود آورده [illegible]

[illegible] در هند [illegible] طلب [illegible] از [illegible] وقتی

آدم علیه السلام [illegible] برگهای بهشت که پوشیده بود با خود داشت [illegible]

[illegible] خشک شده [illegible] هند [illegible] گشت و [illegible] طیب شدند

برگهاست [illegible] حق تعالی [illegible] العلم [illegible]

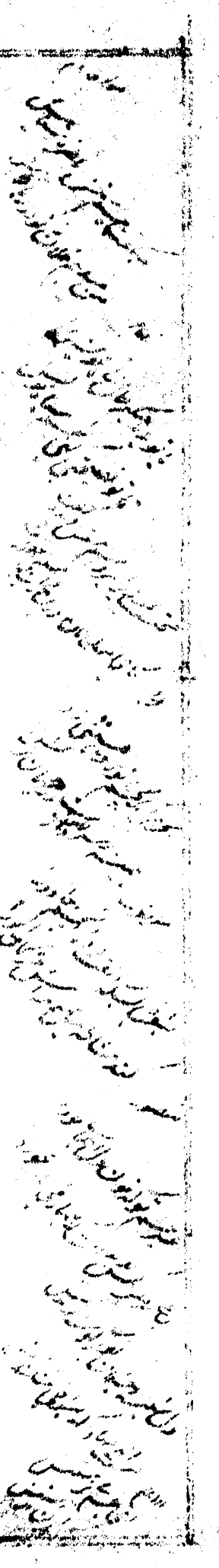

ازاین بالا دینی صلی الله علیه وسلم کرده اعتقاد اگر مومن ...

در بهار از روح جمال که اکری خوده ... اطاعت کرده که ... او

ساخت ... کند خود ... ساخت ... ازاین ...

کرد و اعمال ... خواهی کردن ...

این نفس ... کتاب ... کنند ...

خواهی ... ابوالبرکات ...

گوید ... منزل ... خویش ...

خویش ... اصحاب ... دوام ...

در این ... روی ... چشم ...

... چهره ... عرق ... گناه ...

... باغ رنگ ... شبنم از خوش گل ...

در آنچه دار روی تو شرم ... دست

... محبوب ... اردن ...

... بوسه ...

... محبوبان ... سال ...

... چشم ... آید ... آید

... تو محبوب ... بادندار دایام ... گریبان ...

... عرق ... محبوب ...

... محبوب ...

محبوب ... عاشق ... محبوب ...

... محبوب ... گفته

[illegible] چو طفلان اندرین [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] واقف [illegible] چون [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کاف فارسی [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] فارسی [illegible]

[illegible] الف [illegible]

عالم رسیده و ملااو [illegible] بان خوردن ای بهار ارکت بیاید با تو

مصرع انگه‌ زبرت [illegible] شوخ شد [illegible] سه‌ حق ملا ساخته و سید تا مرا آورده

نظم لطف [illegible] مرغ ام و تا [illegible] عشق و اله‌ به بزرگی یاد

دوری چند ارسوزنان برگرش [illegible] تا [illegible] شوقی او بود که

چون چیزی [illegible] الموره [illegible] سوز و نمان این ابیات چه گفته

[illegible] ساند [illegible] شیوه گفته دین هم ساخته [illegible] خود [illegible] اما [illegible]

از جنت بیت که با جرات هم ساخته بزرگی این بیت [illegible]

روزی [illegible] دیدم در دیر قدم را الکشم [illegible] او بجلم این مصرع اینه

نمودی است چون [illegible] مرحوم لعلی که ذکر [illegible] گفته اند در صحابه نوشته

میرزا [illegible] شبیه [illegible] نگاه [illegible] دور [illegible] ارشاد [illegible]

نداشت [illegible] از ان خورد بی پروا که با اهل سوق [illegible] مجلس [illegible]

جهد [illegible] در بحث سوزن [illegible] میرانست [illegible] ابیات [illegible]

عاشقانه [illegible] فریب کشت [illegible] دیدم [illegible] به تیر [illegible]

[illegible] الله آبادی [illegible] احمد [illegible] عشق [illegible] نام [illegible] آید آگاه

[illegible] گیرد [illegible] تنگ [illegible] چون [illegible]

میرزا بیدل شوخ بیبالی که رنگ عشق [illegible] خواست [illegible]

عاشقانه [illegible] با توانی عاشق [illegible] مباش [illegible]

سر کردان [illegible] خورشید [illegible] دست من [illegible] هر کس [illegible]

[illegible] که خصوص کسی نیست [illegible] دل [illegible]

[illegible] دست [illegible] نتوان [illegible] دست [illegible] چون [illegible]

چون [illegible] دل [illegible] کو [illegible] دیگر است [illegible]

جهان در دل [illegible] به مجلس [illegible] حدیث [illegible] که [illegible]
وصال [illegible] [illegible] غم [illegible] آید [illegible]
من [illegible] آید [illegible] که [illegible] [illegible] گشت [illegible]
که [illegible] حاجات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عاشقان [illegible] [illegible] شب [illegible]
[illegible] جان [illegible] جهان [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] وصال [illegible]
[illegible] عاشقی یافته [illegible] شب [illegible] [illegible]
[illegible] دولت است که [illegible]
[illegible] دام آن [illegible] خورشید [illegible]
دلربا [illegible] [illegible] عالمی [illegible] [illegible]
جلوه کرد [illegible] [illegible]
وصال [illegible] وصال [illegible] [illegible]
[illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible]
بود [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] وصل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خویشتن [illegible] افتاده [illegible] خویش [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

تا عشق که قیامت بود به خواهد رسید لا ادری [illegible] تا [illegible] بیت [illegible]
کجا است [illegible] و انحای [illegible] لا ادری که جای جان تو و این غم رسال [illegible]
در ما [illegible] و [illegible] کمال [illegible] مولف نقش [illegible] و از روی [illegible]
با عشق بلند [illegible] دیدم [illegible] کسید [illegible] جان [illegible] سود [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] انجان [illegible] بنای [illegible] باشد [illegible]
مهر [illegible] جمی [illegible] جان [illegible] چه [illegible]
[illegible] لا ادری [illegible] چون [illegible] [illegible]
[illegible] جان خویش را [illegible] مرده باشد مراد [illegible]
[illegible] کلبه این [illegible] بوکه [illegible] است [illegible] از [illegible]
در دام [illegible] نگذشت است در [illegible] عوض چو باست [illegible]
[illegible] ایکش [illegible] حسن [illegible] روی [illegible] باغ او [illegible] دارد [illegible]
[illegible] ده وقتی [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] عشق [illegible] غنچه [illegible] خاک آن [illegible]
[illegible] شهید [illegible] طفل [illegible] دم
[illegible] بی [illegible] آن [illegible]
طفل مهر [illegible] است تا [illegible] است [illegible] شهید [illegible] آنکه [illegible]
درد [illegible] دار [illegible] باشد [illegible] آیات [illegible] خوبان [illegible]
[illegible] با [illegible] کرده شد [illegible] [illegible] دیده در آینه [illegible]
[illegible] خود [illegible] جلال [illegible] آینه [illegible]
[illegible] زده [illegible] خود [illegible] میرظاهر [illegible]
[illegible] خویش [illegible] پاره [illegible] خود [illegible] [illegible]

[illegible] ملازمانه [illegible] حیرت ما [illegible] احسن [illegible]

بود شوقی در خانه آئینه سا [illegible] بیقدر [illegible] در علاج [illegible] حیران که [illegible]

ای آئینه [illegible] عجب [illegible] که [illegible] این سنگدل را [illegible] از [illegible]

[illegible] چند روزی شد که با ماتم [illegible] آئینه [illegible]

مبارک [illegible] سنگ دیدی مبارک [illegible] آئینه [illegible]

مبارک [illegible] نگاه [illegible] دیدی مبارک [illegible]

[illegible] آئینه [illegible] نمودن [illegible] آئینه [illegible]

[illegible] عشق [illegible] گلی از روی [illegible] عشق [illegible]

[illegible] عادت [illegible]

[illegible] الف [illegible]

[illegible] گلستان برآمد [illegible]

[illegible] وضع [illegible] شرم [illegible]

[illegible] آئینه [illegible] الباری

این [illegible] الباری

[illegible] دست [illegible]

[illegible] شرم [illegible]

[illegible] لیلی [illegible] مجنون [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] نرگس [illegible]

[illegible] آئینه [illegible]

[illegible] شوق [illegible]

بارنامه بی وضم بای ابجدی و سکون واو و فتح دال ابجدی و تا تحتی و
سات قول الغی و زاده ... الّتی هی ... وعاقبت الا ...
وقالت ... انک ... که ... صحبت ... کرد ... آموزش
ترا ... قدر افسرده دل ... ما ... در ... است
و در صورت مثال این بیت ... سید کرده ... و ...
بیت ... کام ... عاشق ... نهاده است ...
... صاحب ... که ... در ...
... مضطرب ... من ...
باران ... انت ... دانکه ... شده چون ... است ... گر ...
... جواب ... کند ... صحبت ... سیاه ...
... تخت ... گشوده ... گفت ... بیت ...
... در ... شود ... در ... چیزی که ...
... سعید ... داول ... تمام ... دیده ...
... نقیضی است که ... آن ... و آن ...
... با دیگری صحبت داشته باشد ... جنس ...
صحبت داشته شب مشاهده نموده ... شکایت واکند ... که ...
بفتح قاف ... و ... و سکون نون ... کسر دال ... ابجدی ... تا ...
و الف و آن بر دو قسم است یکی ... شکایت ... کند ...
دیگر ... کسر دال ... سکون ... ابجدی ...
... سالم ... کلمات ... است ...
... شکایت ... کند ... دیگر ... دست ...

بکار برد و آن بر دو قسم است یکی فاطمه و آلاء که در گفتگو فطانت [illegible]

گویند بفتح با موحده و فتح جیم فارسی و سکون نون و کسره بای موحده و ضم دال مهمله

و سکون کاف فارسی و فتح دال مهمله و های مختفی و الف مثالش در حدیث واقع شده که

حضرت صلی الله علیه وسلم با عایشه رضی الله عنها فرمود که من [illegible] وقتیکه راضی [illegible]

[illegible] و وقتیکه خشمگین میباشی عایشه رضی الله عنها گفت [illegible]

وقتیکه راضی میباشی [illegible] وقتیکه خشمگین میباشی

عایشه رضی الله عنها گفت [illegible] رسول الله [illegible] است آورده

که [illegible] مباشرت کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

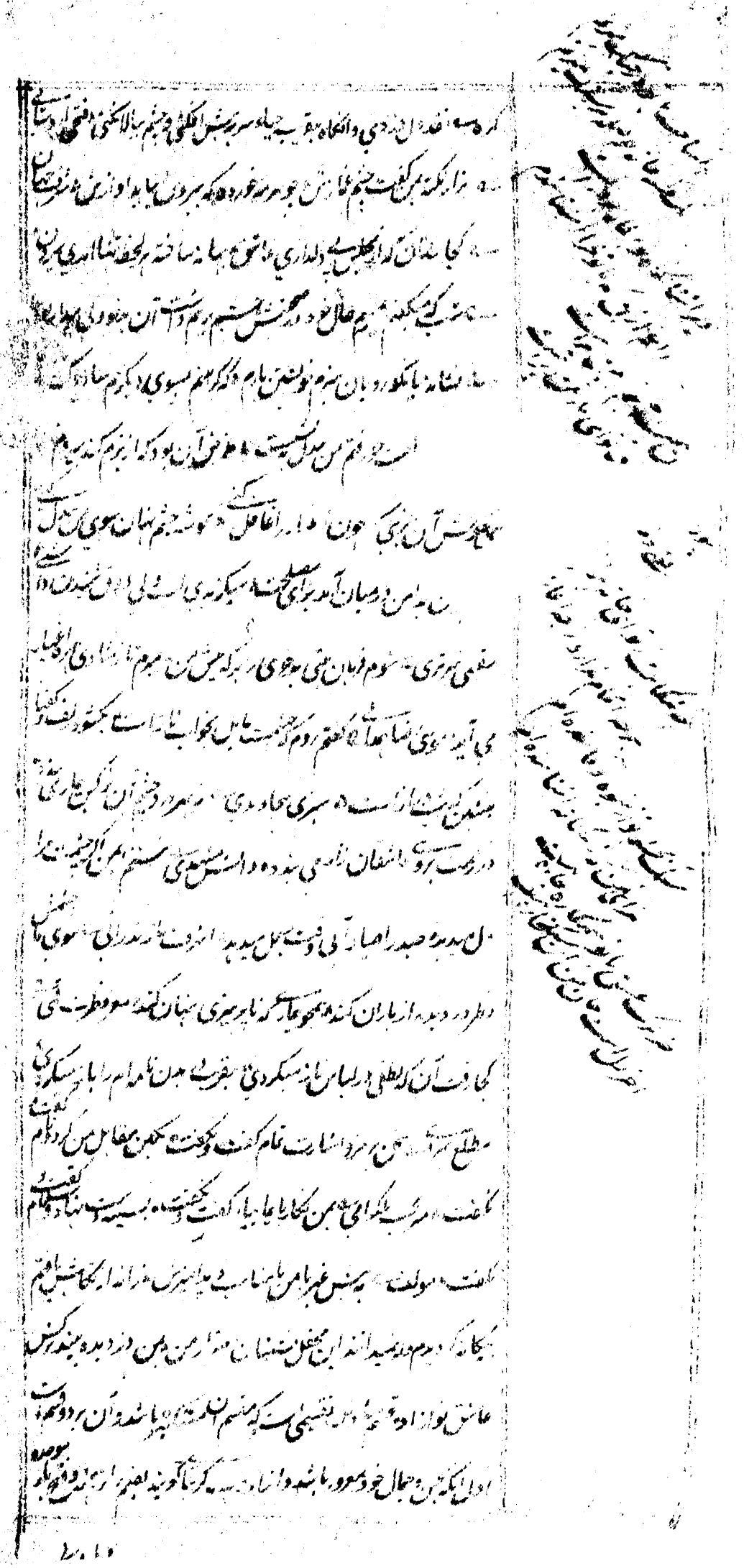

8171

و تار فوقانی و الف حکیم [illegible] گوید [illegible] ای شمع [illegible] کی [illegible]

[illegible] آن [illegible] که [illegible] سیر [illegible] قدان که [illegible]

[illegible] شمع [illegible] در دل [illegible] شاید [illegible]

[illegible] رعنا [illegible] سیر [illegible] گل [illegible] شبنم [illegible] است [illegible]

[illegible] تو کردم [illegible] کسی [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] مرجان [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] دلم [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] دوم [illegible] و آن [illegible] فارسی

و سکون یای تحتانی مجهول [illegible] باقی [illegible]

کردن [illegible] که ترا [illegible]

نیاز عاشقان [illegible] تو [illegible]

[illegible] شمع [illegible] پروانه [illegible]

افتاده است [illegible] تو [illegible]

[illegible] آشنا شده ام [illegible] لغت [illegible]

[illegible] کند [illegible]

و [illegible] جیم فارسی مفتوحه و سکون تای فوقانی و فتح [illegible] فارسی [illegible]

وسلاف تازی واهب شیخ سعدی شیرازی گوید شعر بلبل [illegible] که [illegible]

[illegible] مشتری [illegible] دو شش است و مارا [illegible] از [illegible] سعدی

[illegible] می آید [illegible] شش [illegible] باران [illegible] جهان [illegible] [illegible]

[illegible] امروز [illegible] [illegible] بالوی [illegible] ای [illegible] عمر [illegible] بیت

[illegible] [illegible] سعدی [illegible] مؤلف [illegible] از حلقه اصحاب [illegible]

[illegible] [illegible] کن [illegible] [illegible] [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] بکسر [illegible] بواو معروف والف وفتح سین مهمله وسکون [illegible]

وفتح [illegible] بکسر [illegible] [illegible] فوقانی والف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کرامی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ای [illegible] خانه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قضای [illegible] رفته اند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کرده ام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بفتح کاف [illegible] وسکون لام وفتح [illegible] وسکون [illegible] وفتح [illegible] فوقانی [illegible]

فوقانی والف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و نوبتی که در خواب بازپرسش کند میرزا اصفهانی فطرتی گوید [illegible] بال و گلگون

شده [illegible] که [illegible] نوکری [illegible] حقی بزی بگفت [illegible]

در خواب یکدم [illegible] باهم [illegible] ذوق [illegible] ابید [illegible] لله [illegible]

[illegible] که راستی در خوابی دیده ام برگشته [illegible] دیده [illegible]

[illegible] خوشالش شب بخواب آید [illegible] خزان [illegible]

گلشن [illegible] دوست [illegible] بخواب [illegible] باز [illegible]

که بیدار شدم [illegible] نیال [illegible] خواب [illegible]

[illegible] دین [illegible] و جان بیده در خواب [illegible] و در [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] پیری [illegible] کند خواب [illegible]

تخلص [illegible] بود [illegible] خیال [illegible] [illegible]

[illegible] بکلمات [illegible] گذشت [illegible] نظر [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] تا [illegible]

[illegible] بیدون [illegible] الف [illegible]

در آخر [illegible] آنکه [illegible] غیرت [illegible] بابا [illegible] کند [illegible]

[illegible] طبع [illegible] آنکه [illegible] خواهم [illegible]

خیالت [illegible] ندیمان [illegible] یعنی [illegible] بدخشان [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] روی گوید [illegible]

و [illegible] خیر [illegible] صفهانی [illegible]

[illegible] جوانان [illegible] نشانه [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] [illegible]

[illegible] کند [illegible] گوید [illegible] زبان [illegible] دست [illegible]

[illegible]

ششم و هم در وصف سرخ‌ه [illegible] تعلیقات شکری جیده [illegible] مبارک

رسالهٔ [illegible] ناصر [illegible] مقاصد [illegible] بیان [illegible] شوق [illegible]

[illegible] فصل [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] که [illegible] ارکان اقسام [illegible] اشتقاق کرده [illegible]

جمال [illegible] اقسام [illegible] و [illegible] در تقیید نظم [illegible]

[illegible] قسم [illegible]

و [illegible] در [illegible] جات [illegible]

[illegible]

در [illegible] سلوک [illegible] جهان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] جهان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] قسم [illegible] در سلک

[illegible] مذکور [illegible] شیرازی [illegible]

[illegible] کتابه [illegible]

عالی [illegible] مضمون [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] عالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قسم [illegible] نظم

[illegible] شیرازی [illegible] کرده [illegible]

[illegible] اقسام [illegible] کرده [illegible]

است مانند متن فاطمی و عارف و کریم و عاشقان که گوهر را بجه بزبان نظم تقدیم کرده ام

[illegible] با معنی که حرف او با رسیدن عشق تو گوهر اثار عجب است و عاشق را کلام دوست

مشکل کند زیرا که این بود چه صورت عجب است [illegible] این هر دو هم معنی را تمام ما

سابر معنی [illegible] و بر [illegible] الفاظ [illegible] معلوم با شد [illegible] اعیان [illegible]

شده [illegible] حقیقت [illegible] اگر [illegible] حاصل شود [illegible] کلام دیگر

دارد و [illegible] که عاشق شود و [illegible]

[illegible] که گوید [illegible] شرم و حرم [illegible] شود [illegible]

[illegible] در کنار [illegible] شود [illegible]

[illegible] صورت [illegible] باقی با شیخ [illegible]

عشق و [illegible] عاشقان [illegible] آورد [illegible]

[illegible] کتاب است که [illegible] شواند [illegible]

[illegible] جا [illegible] و [illegible] چون [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بر [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] نکاه [illegible] نگذاشت [illegible] جوان [illegible]

با [illegible] که [illegible] شود [illegible] کند [illegible] سابق [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] شود [illegible] عشق [illegible]

اشعاری که می آید [illegible] فاطمی هم [illegible] شد [illegible] فاطمی [illegible]

[illegible] شیخ سعدی [illegible] با هم [illegible]

تا گوید [illegible] که [illegible] امیر خسرو دهلوی خوش آن [illegible]

[illegible] نظر [illegible] که هم [illegible] نظر [illegible] عبارت [illegible]

از [illegible] آن [illegible] که هم [illegible] شناسد [illegible]

انجام هر جا رسید وای تشنه [illegible] افتاد خون خوابیدست سکندر در بن آب [illegible]

[illegible] راحت اغنیا مرا کار عشق از رنج [illegible] عاشق و با بودن وعید [illegible]

جید [illegible] طفلی که دنیا کم نمی گردد اگر کم ساغر دست [illegible]

نسیم [illegible] که با [illegible] که عندلیب [illegible] هم استعداد [illegible]

[illegible] هر جا جوهر [illegible] می است [illegible] روان [illegible]

[illegible] بیشه وحشی [illegible] عاشقت [illegible] بال [illegible]

سو [illegible] گویند [illegible] سرو گویند [illegible] قیمت [illegible]

[illegible] الان [illegible] خود [illegible] دست [illegible] پشت [illegible]

آن گوی سوار [illegible] خواجه [illegible] بر زبان [illegible]

[illegible] دست [illegible] مسلمان [illegible] وصل [illegible]

درست [illegible] گل [illegible] جرای [illegible]

می [illegible] ازان بکردی [illegible] قیمت خود را [illegible]

دارد ما شاکرده [illegible] کمال است [illegible]

[illegible]

انکه ظاهر شده باشد [illegible] از جوانی [illegible] گویند [illegible] سکون کاف

فارسی و فتح دال [illegible] و یای مخفی [illegible] و الف [illegible] است

[illegible] انکه ظاهر شده باشد [illegible] جوانی [illegible]

الیات خوبان گویند بفتح همزه و کاف [illegible] مکسوره [illegible] تحتانی مخففه

معقود و الف [illegible] بضم میم و سکون واو و سکون [illegible]

و الف و [illegible] گویند [illegible] است که [illegible]

مرد [illegible] افتاده است میرزا صایب [illegible] در تماشای تو افتاد [illegible]

اگر هر چه خیر از خدا بنشین را ... چو قدر عنایی ... حبیب ... دل ... گوم آمد

میان ... صحبت ... نجد ... از ما ... مشکوک ... بخارا ... دل

دست ... عشق ... طفلی ... چشم ... اوکی ... عشق ... انداز ... نسبت

... طربست ... زاده ... در ... طفلی ... بیدار ... کنند ... کتا

... ما ... ... ان ... مانند ... بدل ... عنقا

... نگاه ... کشتن ... بیزار ... خوش ... دلبا ... سنیده ... زان ... سر

... هر ... عظمت ... عمر ... کاری ...

... ... نسبت ... گرم ... خود ... خبر ... نسبت ... عریان

... حسن ... ... اول ... کتاب ... جهانی ...

... ... سیما است ...

... کوچه ... جای ... ...

... صبح ... بهار ... شوق ... است ...

... زبان ... ... اشعار ...

... طفلی ... ... آتش ... ...

... ... نسبت ...

... ... اما ... جوی ... ...

والی ... عاشق ... تقسیم ... انداز ... جمله ... ایکس

... محمد ... سعید ... شرعیت ... کوید

... شعر ... دل ... بیت ... کتابم ...

... طفلی ... اشارات ... آبروی ... عیان

... ... او ... حقیقت ...

[illegible]

[illegible] تو [illegible] باغ [illegible] ز رنگ [illegible] با [illegible]

خوابیدن [illegible] آب [illegible] آن [illegible] ریحان [illegible]

[illegible] وصل [illegible] شام هجران [illegible] کاه [illegible] اگر [illegible] حال [illegible]

[illegible] دیوانه [illegible] سخن [illegible]

[illegible] اگر رنگ [illegible]

دنیا [illegible] دل [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

دل [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مهربان [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

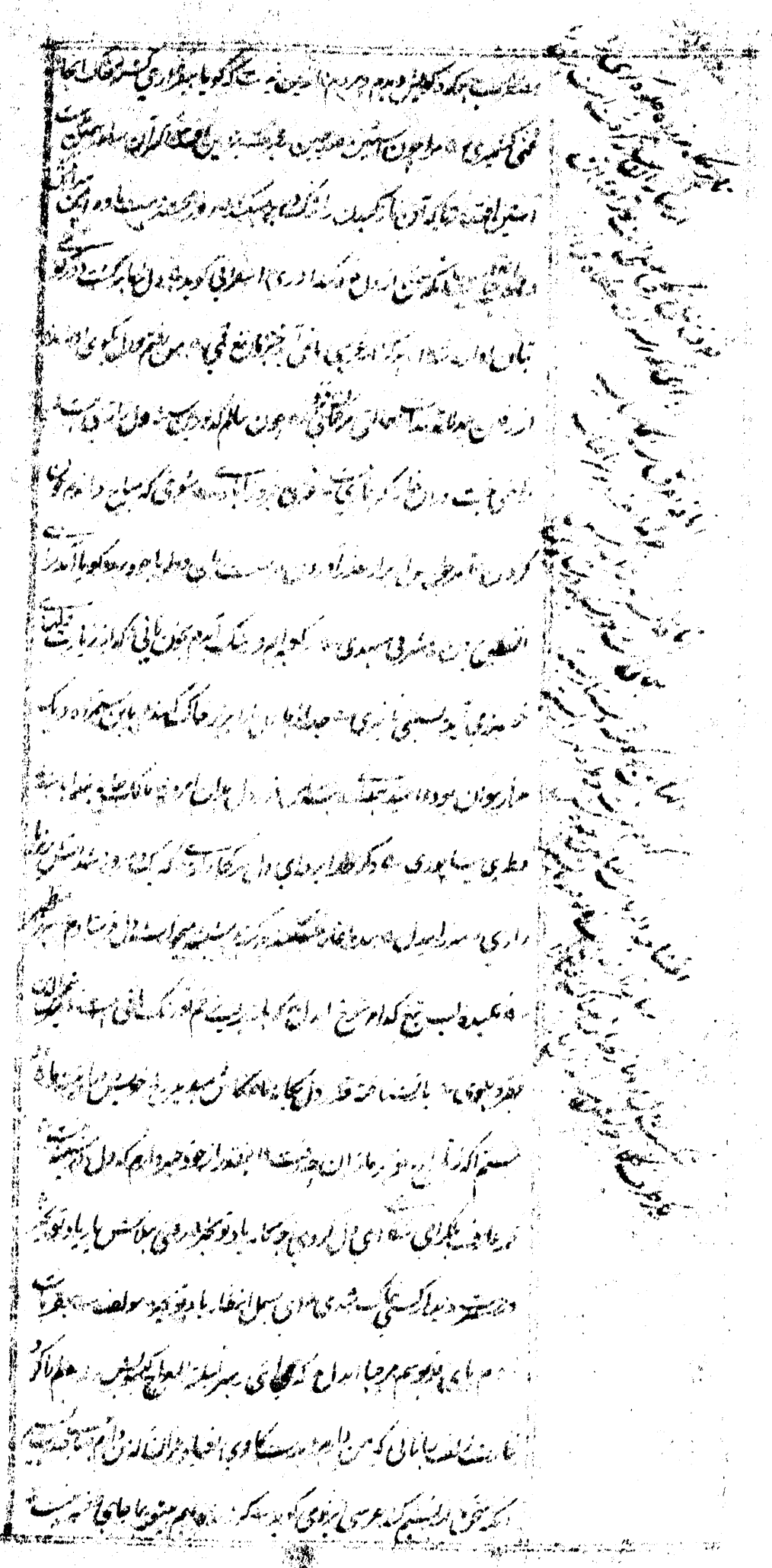

سوی ترا ابا و صبا می توان شد [illegible] که [illegible] زان گل

[illegible] بود و دل ای محمد صفت [illegible] میرزا [illegible] اصفهانی [illegible]

از رفاقت [illegible] بود باد صبا دست [illegible] زمین [illegible]

[illegible] گر با خوش [illegible]

میرزا احسن [illegible] عرض [illegible]

[illegible] استفتاح [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] تمامی نام [illegible]

[illegible] مقامات [illegible]

[illegible] گردانند [illegible] میرزا حسن [illegible]

[illegible] خاک [illegible] فقیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ثم الاشتغال [illegible] امام زین العابدین [illegible]

[illegible] موقع الاشتغال [illegible]

نفس [illegible] الاشتغال [illegible]

[illegible]

[illegible] تحصیل علوم [illegible]

[illegible] فضل عالی [illegible]

[illegible] عبدالجلیل [illegible] لغت و حدیث [illegible]

[illegible] فنون ادب [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] خلف علامه [illegible] عروض [illegible]

از تربیت [illegible] استفاده [illegible] بینات شیخ محمد حیات شیخ

[illegible] که در مدینه منوره [illegible] از [illegible] رسید و اجازت [illegible] سند

[illegible] صوفت [illegible] شیخ عبدالوهاب

[illegible] که [illegible] فواید [illegible] از زبان [illegible] خاطر

[illegible] سید [illegible] بلگرامی [illegible]

[illegible] الحرمین [illegible]

[illegible] شاهجهان آباد [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] بلگرامی [illegible]

[illegible] سال [illegible] شاهجهان [illegible]

[illegible] سنه [illegible] و اربعین [illegible] بلگرام [illegible]

عزم [illegible] سیوستان [illegible] شاهجهان آباد [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] بلگرام [illegible] سیوستان [illegible]

[illegible] سنه اربع و اربعین مائه والف [illegible]

[illegible] شاهجهان آباد [illegible] والد ماجد فقیر [illegible]

[illegible] بلگرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بلگرام [illegible] سوم [illegible]

[illegible]

[illegible] بکلام آمدم [illegible] زیارت حرمین و

اختیار [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] رسالت [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

و [illegible]

و [illegible]

او [illegible]

[illegible]

و [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن خجسته [illegible] که [illegible] بر صفحه الهی [illegible] سخن
حمد [illegible] [illegible] لطفی [illegible]
ساخته [illegible] که [illegible] [illegible]
واضح میکند [illegible] [illegible] [illegible]
چون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] سخن [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] عنوان [illegible] است [illegible]
جای [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] ایوان

او زبته جامع علوم [illegible] بود [illegible] در علم [illegible] داشت [illegible] نظم [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] بیت [illegible] ملا [illegible] جامی [illegible]

دیوان نظم [illegible] قصاید و قطعات و [illegible] و رباعیات داشت در تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] خلیفه [illegible] کرده [illegible] خان

خلافت [illegible] تاریخ [illegible] افتاد تاریخ تولد [illegible]

[illegible] یافت [illegible] خانه [illegible]

[illegible] ساختند [illegible] باقی [illegible]

تاریخ [illegible] می آید [illegible] جعفری [illegible] از کامل عیار [illegible] جعفری

[illegible] جهان آمد [illegible] گفت [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] شاد [illegible]

[illegible] چنین تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخی [illegible] سال

[illegible] بمکافات [illegible]

[illegible] یک جسم [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] هجرت [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] نظم کرده [illegible] داده [illegible] دو بیت [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] نام نهاده [illegible]

[illegible] نام [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخ بر آورد [illegible]

در ریاض جنان مخلد شد ... تسجیع الهیه بوست شد ثانی

جامی از جام ... شد ... در باب او ... داشت ...

... دل از دنیا بر داشت ... عبرت دنیا ... دنیا ...

... [illegible] ... است کسی ... دنیا ... [illegible]

... [illegible] ... شمس ... [illegible] ... است

... [illegible] ...

... عبدالله ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... انگاره ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... زبان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... دل ... [illegible] ... است ...

... زبان ... [illegible] ...

... [illegible] ... زبان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

است ... [illegible] ... جام ... [illegible]

[illegible]

شعر که فرموده شیخ و شیخ گفته است شعر : با جام باده با قدح کوتاه

عراقی به نغز نامه فکر کرده بود و دوران جنتی تجنیس ادا فرموده که مقبول

طبایع گردیده فقیر سراینده این مطلع گفت [illegible] سکر و [illegible] دری فردوس

فرود و اعمر [illegible] از [illegible] کلیم فرود [illegible] جای [illegible] دلبند نگاه [illegible]

[illegible] دیوان رباعیات [illegible] حروف تهجی علیحده رباعی

[illegible] نکنند [illegible] سعدی فطرت مرد اند و سعید [illegible]

مرد [illegible] کاهدانش [illegible] نا [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] که [illegible] اوست [illegible] پاکان [illegible] دست [illegible]

[illegible] که [illegible] شکر [illegible] او [illegible]

[illegible] ملحوظ اند [illegible] طلب [illegible] صورت [illegible] اشعار [illegible]

ابیات [illegible] عاقل [illegible] دستی [illegible] کاسه [illegible]

انکه طلائی [illegible] بود [illegible] احتیاج [illegible] باده لعل

[illegible] زر [illegible] شد [illegible] سخن [illegible]

[illegible] خود [illegible] باران [illegible] است [illegible]

[illegible] تعشق [illegible] بر [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible] ستاره صبا [illegible]

ابیات ایشان را از [illegible] مطلع ساخته [illegible]

ایشان [illegible] ملحوظ شده [illegible] که [illegible] رباعی باشد به

[illegible] اوزان [illegible] فرمودند [illegible]

بر کلی [illegible] جرات [illegible]

بر کلی [illegible] ذات وحدت ما را

دیوان شعر را آورده عجب دلکشتم هر گشته تو تماکنم چه بدون رنگ [illegible]

نوشته گشتم به صحبت گرگ و به نام بهار و در پوشش نوایی [illegible] بوی کشا

باده باشم به عقیبان مست میکنیم گل و باغ و بسیار میں بهار [illegible]

حال از نوا را اسیر و صلاحی با مقبیان [illegible] دل برگشته او [illegible] جوان [illegible]

[illegible] لا الہ [illegible] بیم جان چشم [illegible]

عهد و خوانی علما و [illegible] بوده آن حیاحت [illegible] تکانه [illegible]

وقت ما هم نماید بهم و دولت عزت المثل و در [illegible]

وارم بهار پی و لبسته کرده کالوشرا [illegible] تحسین [illegible]

[illegible] باشد کلمه حسد السابق بالحب [illegible] [illegible]

[illegible] الا [illegible] او تا [illegible] درخشان [illegible] کرده [illegible]

کلام [illegible] طبع [illegible] داشت چون [illegible] شعرا [illegible]

[illegible] دل [illegible] [illegible] [illegible] حافظ

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] [illegible]

و شاد آن [illegible] جوان [illegible] بودند و [illegible]

زبان [illegible] صالحه [illegible] والقا [illegible]

[illegible] خود [illegible] گاه [illegible] رباعی [illegible] زبان [illegible]

[illegible] میکرد [illegible] کلام الملوک [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] باعی و [illegible] بالفعل ظاهر [illegible] میکرد و [illegible]

[illegible] عشق [illegible] [illegible] دوست [illegible] چون [illegible]

[illegible] شوق [illegible] استاده ام [illegible] [illegible]

[illegible]

از روی حقیقت ... شده‌ام و اهم و نه دانا [illegible] و اهم که پای ما [illegible]

به ... است ... بهم فضول که هم رسالان بچوتری [illegible]

... ران ... به نقیر نوشته جواب آن گفته این سبب

کجا است ... حقیقت بجان ... بود ... که بنشستم کمال ...

چون ... گریبان بحرکت شوق ... و باعث ... پایان

... نقل چند ... داستان کامل کرم ... آید

... یکی از ... بیان ... این ... نوده ...

از ... خواست ... او ... خود ...

... موقوفست ... القصه ... که ... ازآن

... که این ... چگونه نسبت ... داشت

... هر دو خواهر ... که عبارت ... است

... است ... آن ... است ... سالها

یکی از مداحان این ... قصاید ... مدح آن

کرده ... بصورت و انعامات ... یافته ... ده هزار ...

نقد ... خاصه ... فیل و اسب ... گشته ...

... آن ... که یافت ... سعدی ... دولت ...

... کف ... تا ... زبان آور عربی

... سعدی ... این ... کردند ... ازو ما

... پادشاه ... ابو ... که ... بی‌اندازه

... که پادشاه ... ضعیف ... بیلم ...

در پای ... اندر انداخت ... پای ...

اما بعد

گر چه جمشید می آید [illegible] و کمانی [illegible] در [illegible] که این [illegible]

چو [illegible] اندازد [illegible] دست و دامان [illegible] که این

دلالهم در خوبی از معشوق کمتر نیست و قصه از کتب هندوی [illegible]

بنظم آورده مطالب [illegible] خوب [illegible]

تلاش و خوشحال بوده در قصاید غزلیات و مثنوی [illegible]

تلاش کرده [illegible] بلند [illegible]

شبها [illegible] چشم [illegible] چون [illegible]

هجر [illegible] یک [illegible] صد سال یکی است [illegible]

[illegible] قطره قطره خونم [illegible] چون [illegible]

[illegible] است [illegible]

چون [illegible] چشم [illegible]

[illegible] خواب [illegible] در خواب [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] نقش [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

[illegible] از دیده [illegible]

[illegible] چراغ [illegible]

[illegible] خوناب [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] مست [illegible]

در مدح آن پادشاه عالیجاه آورده و مطلع در خداوندت در همین [illegible]

چو خواندند [illegible] تاج دولت [illegible] ابتدا تا انتها [illegible] عروض [illegible]

در تقطیع [illegible] گفت نظام [illegible] گر [illegible]

[illegible] شاعر [illegible] واقع شده [illegible] معروف [illegible]

[illegible] تقطیع [illegible] آید [illegible] مفعول [illegible]

مستفعلن از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن [illegible] شاعر [illegible]

[illegible] شعر [illegible] عالی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] معنی [illegible] بالکسید [illegible] کار [illegible]

[illegible] بلند [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] بالکسید [illegible] این [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] چو [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] طبع [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

است [illegible] قطره [illegible]

[illegible] عهدی [illegible] کمال [illegible]

و [illegible] طبع عالی پادشاه عالم پناه [illegible]

حال بسر می بردند روزی [illegible] بسیار صید کردند و درین اثنا [illegible]

سیاه افکند از فرط خوشحالی بزبان مبارک رفت [illegible] پادشاه زوکاله یعنی

[illegible] پادشاه [illegible] سیاه افکند ابوطالب [illegible] بود [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] از [illegible] خاص هم آنجا انعام شد سبحان [illegible]

[illegible] بود و [illegible] حق تعالی ما را در زمانه انداخته که هر چند را با [illegible]

[illegible] در کسی ندیدم [illegible] بر آن کرده بیاید [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] روزگار ما گویند یکی از صاحب [illegible] زمانه [illegible]

[illegible] از [illegible] است [illegible]

بجود از یک [illegible] بغارت [illegible] رسانند که

[illegible] یکروز [illegible] رفته [illegible]

[illegible] بیاید [illegible] گفت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] چند روز [illegible]

ایشان [illegible] آخر معلوم شد که [illegible] ترک [illegible]

که شاعری [illegible] گفت

[illegible] چند [illegible] شاعر [illegible] و جوال [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] بیرون آمده شاعر گفت

[illegible] برای [illegible] آورده [illegible]

[illegible] ترک گفت [illegible] خرقی [illegible]

[illegible] آمد [illegible] و جوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible] مطالع [illegible]

[illegible] که [illegible] تلاش [illegible] آمده [illegible]

[illegible] مطالع [illegible] بر [illegible]

تاریخی گفت [illegible] جاهل [illegible]

[illegible] خواند [illegible]

[illegible] ماند [illegible] صورت [illegible]

[illegible] سال تاریخ [illegible]

تاریخی برای [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] شعرای [illegible] تاریخ

[illegible] تاریخ [illegible] خاطر خواه او تاریخی گفت [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] تاج و تخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نشان کرده [illegible] امجد خان [illegible] دادن [illegible] دولت [illegible]

[illegible] صبح [illegible] این بیت را جزا [illegible] یک [illegible]

[illegible] ملک [illegible] بود که [illegible] خود [illegible] گوید [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] [illegible] واقعا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] این [illegible] بود [illegible]

[illegible] آن [illegible] گفت این [illegible] بود [illegible]

عرض کرد که [illegible] این [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خواهی بود گفت [illegible]

[illegible] زبان [illegible] بسته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

جای [illegible] آمد [illegible] هزار [illegible]

داد [illegible] ایام خدمت [illegible] عالم [illegible]

فقیر [illegible] قصیده [illegible] [illegible]

[illegible] این قصیده مشهور است [illegible] یک بیت [illegible] فقیر است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible] چون [illegible]

[illegible] [illegible] جلوه [illegible]

چون [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

کرده هیزم برخاست و دست پس گذاشت کلاه دست برگشت و گفت

برادر بنده علاء چه بگویم وجه توقع ما [illegible] ور تیره خاک شنگرفی نمیدهم [illegible]

از کرم کریمی شنیده ام دیگر از استادزاده سعد الله بو سلم دیوان خالصه است

[illegible] مثنوی اجرای مردی سه جا بود [illegible] نام [illegible] چون تا این غلط [illegible]

[illegible] علاء [illegible] نوشتم کتابت و اگر تا جواب [illegible] کذرانده

دیوان [illegible] گفت [illegible] ام وقت [illegible] مضمون گفت [illegible]

[illegible] عاید [illegible] سعد الله است [illegible] نام او چون [illegible]

سعدی [illegible] دوستی [illegible] از ساقی [illegible] احوال [illegible]

این باده را انجام او [illegible] سر [illegible] سواد [illegible]

بکام او [illegible]

[illegible] مغضوب اگرچه [illegible]

[illegible] آوردن [illegible] شعر است

که قاتل [illegible] از این زمانه قائل [illegible]

بر حال تو [illegible] لازم است [illegible]

[illegible] قربی نامان

[illegible] آن کار [illegible]

[illegible] دولت بود [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] از امرای [illegible]

[illegible] مثنوی شیرین خسرو [illegible]

[illegible] آن شهرت [illegible] انجه [illegible]

[illegible] افتاد [illegible] شاکر [illegible] حال است [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] کسی [illegible] منقولست [illegible]

[illegible] همه رسا داشت [illegible]

[illegible] اسمان [illegible] اتش [illegible]

چراغ [illegible] حافظ [illegible] دارد [illegible]

[illegible] غزلیات [illegible] ولی [illegible]

[illegible] ساده [illegible]

[illegible] خط [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]

[illegible] حرام [illegible]

[illegible] رفت [illegible]

[illegible] بیند [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] خوان [illegible] مساکن

[illegible] سوار [illegible] است [illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible]

[illegible] اشعار [illegible] است [illegible]

[illegible] خالی از [illegible] مشهور

[illegible] صادق [illegible]

[illegible] حواس [illegible]

[illegible]

منه مرا بیت پرسی می کند کو برون منه مرا سید اگفت ظاهرا این مهر آفتاب

در عالم امروزی فرموده با شنیدن این غضب شد سید را فرمود که در جواب او

حسن مطلع است [illegible] آن سرم ماند بود برگ گل سیلی ز بیلن برگه

در سخن پنهان شده بود نکته بیان کو شما بشنید سکوت کن سخن

[illegible] لب [illegible] خوش سخن بود این بیت او از معز شنیدم

یاقوت لب تو دم [illegible] سر فنا این غلط گرفته این که چه شکل است

[illegible] با دوست گفته او است تو صافی [illegible] و ز کجا باد

است [illegible] بالفرض ملاقات [illegible] و با شیدا صحبت داشته دیوانی طرفه

دارد یک بیت [illegible] کرده [illegible] دعوی کردم سعید و [illegible] کارم

و [illegible] سرهم اکنون کتاب [illegible] نقل کرده شیدا [illegible]

[illegible] روزی می گفت میرزا [illegible]

[illegible] کردن [illegible] یک بیت

[illegible] گفته بود شهرت [illegible] کی با علی دولت [illegible] که

نامش محمد علی است [illegible] بیقدر بود شده این بیت [illegible] سیدام

[illegible] تو آواره شده تا من [illegible] دعوی بیت بردارم [illegible]

[illegible] سن یا زده سالگی گفته بودم [illegible] جشم [illegible] شده اند

[illegible] که [illegible] کشیده اند یا [illegible] دیوانش [illegible] آخر او

[illegible] بالای چشم و ابروی [illegible] آن [illegible] بود که [illegible]

و قد [illegible] بیت [illegible] افتاده بود که گفت [illegible]

[illegible] بیت [illegible] کرات بسر برده

[illegible] در حقیقت [illegible] بیت خدایم [illegible] کرده [illegible]

بدانیم چه یاران در جواب این مکاشفه [illegible] فی حلقی [illegible]

هر قطره حکایت [illegible] تجربه ایم همه بحر هر قطره [illegible] که [illegible]

[illegible] آمد که زبان [illegible] [illegible] [illegible]

نظر ان کرده گفته [illegible] این [illegible] این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مردکان [illegible] خیال [illegible]

[illegible] [illegible] میخواست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سال [illegible]

شوق [illegible] [illegible] دل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

افقرا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سحری کرده [illegible]

[illegible] این بیت بادی [illegible] نعمت است [illegible]

زین نعمت است [illegible] شراب خوردن [illegible] [illegible]

[illegible] که مست شراب است [illegible] [illegible]

جواب این [illegible] بیگفت که [illegible] [illegible]

[illegible] خوش [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بدون غرضی خود ناخوش است خندیدن یک اتفاق غریبت خود با

۱۰۹

سر و سبب است که با کسانی نیاز دهد بیاده که دیدن [illegible] انجوانان قابل

منشی جست بود بهی در خدمت نواب زیب النسا بیگم خلف عالمگیر پادشاه

شعر اندوزی کرده زیب البیات را که تالیف آن بیگم والا صفات است

ترجمه [illegible] صاحب المثنوی نموده بیان ما سوره وقتی از سر حرفی [illegible]

سامان نو بهار با برگ و نازکی نکته سنجی شکست دارد [illegible] ما [illegible] برای جا [illegible]

مجنون [illegible] زندان سبب هوای کیست آزاد [illegible] عم وطن خود [illegible]

مسافر حسن بخیلم [illegible] [illegible] صفات [illegible] [illegible] کم از [illegible]

در باب [illegible] لطائف شبی [illegible] خواب [illegible] [illegible]

[illegible] گرفته استاد [illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] میرزا [illegible] کرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جمال [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] [illegible] گفت [illegible]

صاحب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] گفت [illegible]

[illegible] تازه [illegible] صاحب [illegible] مضمون [illegible]

[illegible] عالمگیر [illegible] از ولایت [illegible] [illegible]

دیوانی [illegible] قصاید [illegible] قدما دارد و این [illegible] مشهور است

[illegible] [illegible] [illegible] قدیم است و در

منطق [illegible] کتابی است که تمامت ده [illegible] کرده [illegible] در وی

کرد است و جهت [illegible] کثرت را محاکره [illegible] که وی [illegible] است که

در عالم [illegible] سری [illegible] [illegible] [illegible] صورت

[illegible] [illegible] که [illegible] جام خود [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] کتب هم [illegible] یکجا

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نام کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

و [illegible] در تمام [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

بود [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در تمام [illegible] [illegible] بوستان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] منطق الطیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] مولوی جامی [illegible] مفصل [illegible] است در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در اینجا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیمرغ [illegible] [illegible] کردند [illegible]

[illegible] چون [illegible] [illegible] که سیمرغ هم [illegible] بودند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقصد دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible]

الفتام و ... [illegible] هست ... میدانم ... در فضل و کمال مصطفی ... [illegible]

اسلام ... [illegible] ... سعدی است ... سخن انسان ... [illegible]

بچون روالف که بازو دران ... [illegible] ... بیع ... [illegible]

... [illegible] شکست ... [illegible] ... بود در حوالی ... [illegible]

و ... [illegible] ... داشت روزی ... [illegible] ... خاندان

... [illegible] ... این بیت ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

... [illegible] فرمود که این ... [illegible] ... بیت ... [illegible]

... [illegible] رسانید که این بیت سعدی ... [illegible]

... [illegible] ... شد پادشاه ... [illegible] ... بطرف ... [illegible]

... [illegible] ... دیوان ... [illegible] ... این بیت ... [illegible]

... [illegible] ... سعدی ... [illegible] ... [illegible]

که چون ... [illegible] ... روزی ... [illegible]

... [illegible] ... گفته ... [illegible] ... خاطر ... [illegible]

چون ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] تمام ... [illegible] ... اصلاح ... [illegible]

... [illegible] ... این ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

دل ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... سعدی ... [illegible]

حافظ [illegible] قبا و [illegible] بیت [illegible]

[illegible] با ... [illegible] منسوب [illegible] گردد [illegible]

منسوب [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] بالا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آمد [illegible] عشق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دل [illegible] جمع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

معنی این ابیات [illegible] [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دل [illegible]

شمع محفل ساختند عشقش افزود آتش که بر ما بخشند همی نقش آید نگر

حسن کامل ساختند تبسم بر لب ذکر [illegible] با [illegible]

مقابل ساختند [illegible] جستجوی [illegible] سایم [illegible] دوا از لب

[illegible] اعتصام [illegible] با محرمان پوشیده دارم [illegible] خویشتن [illegible]

سایم سودا از خویشتن [illegible] صورت [illegible] خط و خالش

[illegible] بعضی بر لب [illegible] تمنا [illegible] بسان [illegible] مستغنی

در عالم [illegible] که [illegible] ظلمت جمع ساز [illegible] دلم [illegible]

حسن حیرت افزایش که جان [illegible] عارض [illegible]

[illegible] که [illegible] شود [illegible] کوه [illegible]

[illegible] که [illegible] سعدی [illegible]

[illegible] برق [illegible] شعله شمع [illegible]

برق [illegible] [illegible] دارد [illegible]

سامان برق ظلمت [illegible] صفای [illegible]

[illegible] صفای دل [illegible] حسن آن [illegible]

[illegible] خوبان [illegible] است [illegible]

رنگ [illegible] خاکساران [illegible]

[illegible] باخورد بر هم تا که ما بیدار شویم

در میان این [illegible] صدا بیدار شدیم [illegible]

[illegible] تا [illegible] چون [illegible]

بر هم [illegible] سکوت [illegible] سخن [illegible] دل [illegible]

[illegible] کام در راه [illegible] چو برق [illegible]

[illegible] عشق بود [illegible] فرق [illegible] کشکول [illegible]

[illegible]

دشوار است که تحقیق نمود که با کدام کامل صحبت داشته [illegible]

[illegible] عزیزان کنند بالیقین باید دانست که [illegible] کامل [illegible]

[illegible] فرماید [illegible] کسی را از ظلام [illegible]

[illegible] طبع ناقص [illegible] که باری [illegible]

[illegible] آواز [illegible] از [illegible] بالا [illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] رشته [illegible]

[illegible] جویای [illegible] رهنماست [illegible]

[illegible] دوست [illegible] بیخودی [illegible]

[illegible] نقش [illegible] [illegible]

[illegible] حیاکی [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] شب [illegible] گر رفت [illegible] جان [illegible]

[illegible] تو [illegible] زمین [illegible] گوهر [illegible]

دل [illegible] و جان [illegible] دست [illegible]

[illegible] از [illegible] گذشت [illegible]

آینه [illegible] بود [illegible] گشتم [illegible] چون [illegible]

[illegible] بدل [illegible] توان [illegible] چه گفتگوی [illegible]

[illegible] زبان [illegible] نقش [illegible]

[illegible] چون [illegible] بر دارد [illegible] نظری [illegible]

[illegible] آمد از [illegible] چشم [illegible]

لاله و گل را [illegible] شعله [illegible]

[illegible] چون [illegible] با مال [illegible]

[illegible] چون قلم [illegible] خود [illegible] عمر [illegible]

شعر را مرد و لب بپاید [illegible] شعر و ساقی با [illegible]

خانه تخت روان گلستان [illegible] ذوق [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] معنی [illegible] باقی است تا [illegible]

[illegible] و اکنون [illegible] سایه [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] همین وادی گذشت

[illegible] تیره [illegible] گذشته [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] چشم آهو [illegible] روشن [illegible]

[illegible] دوست [illegible] تا ما ز کعبای بهشت [illegible]

[illegible] شوق [illegible] گشت [illegible] کعبتان [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] از [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بسته بود

[illegible] [illegible] گرد و [illegible]

[illegible] از دامن وصال بدامنت [illegible]

[illegible] [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] حق [illegible] ز احسان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سخن [illegible]

[illegible] سیاهی چون کرده [illegible]

[illegible]

اما [illegible] شده [illegible] و [illegible] گذشت [illegible]

[illegible] چند [illegible] باد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] کرد [illegible]

[illegible] شب [illegible] وقت آن [illegible]

[illegible] در میان [illegible] مفارقت می اندازد از عالم [illegible]

[illegible] آمد گفت [illegible] نواب [illegible]

دست [illegible] انجا این تمام عالم بخشیده دست [illegible]

[illegible] که نواب [illegible]

[illegible] از میان برخاسته شود [illegible] عالم [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] خواهم بود نواب [illegible] فرمود که تو چند ساله عرض کرد [illegible]

[illegible] نباشد گفت نهایت [illegible] سال فرمود [illegible]

[illegible] سال الطلب این بحساب [illegible]

کرده [illegible] باقی عمر محتاج [illegible]

[illegible] ایستاده [illegible] آمد [illegible] رسید که [illegible] عرض کرد

از [illegible] فرمود که [illegible] گفته [illegible] خان [illegible]

نواب [illegible] خان فرمود که اگر دولت زاده بگو که [illegible] کدام [illegible]

[illegible] است گفت [illegible] نواب قدردان فرمود که [illegible]

[illegible] را خود [illegible] نشاند و [illegible] احوال [illegible] شده در

[illegible] دولت رسانید [illegible]

از [illegible] نواب [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] فرمود اگر [illegible] بگو [illegible] کدام [illegible] است [illegible]

[illegible] نواب [illegible] از فضل [illegible]

[illegible] حکم جهانگیر شاه با بستخان متوجهی نواب نادر [illegible]

سرهای دولت [illegible] افشان را بریده درجوالی گذاشته جوال پوش [illegible]

پیش نواب و[illegible] قرآن مجید مشغول بود جوال آورده [illegible]

پرسید که چه چیز است [illegible] عرض کرد که نواب [illegible] سرهای [illegible]

چون سر جوال [illegible] آورد [illegible] آن [illegible] گفت [illegible]

[illegible] روزی [illegible] است [illegible]

[illegible] فضا [illegible]

[illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] وقت [illegible]

[illegible] عرض کرد [illegible]

[illegible] میکردم [illegible]

[illegible] وقت [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] آن [illegible] کرده [illegible]

[illegible] داشت [illegible] خواست

[illegible] نواب [illegible] عرض حال کرد [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] پروانه نوشته [illegible]

[illegible] پروانه [illegible] همچنین کرد [illegible]

[illegible] صاحبان [illegible]

[illegible] وقت حال [illegible] طالع [illegible] نواب [illegible]

... جلوه او [illegible] شدم رفتم و [illegible] مجنون [illegible]

[illegible] دیوانه شدم رفتم خویش [illegible] جلوه کرشمه ام [illegible]

[illegible] نو [illegible] خاموش [illegible] زبان [illegible]

[illegible] سودا [illegible] دماغ من [illegible]

من [illegible] کس [illegible] پیدا [illegible] نتوان گفت [illegible]

[illegible] از [illegible] انکشاف [illegible] او [illegible]

[illegible] اگر [illegible] خواهی [illegible]

عاشقان [illegible] هر قدر [illegible] چو [illegible]

این [illegible] بخت [illegible] پهلوی [illegible]

[illegible] که از [illegible] مجنون [illegible] روان [illegible]

[illegible] دماغ او [illegible]

[illegible] بستان [illegible] دارد که [illegible] دماغ

[illegible] عشق [illegible] خواهد [illegible]

داغ او [illegible]

[illegible]

[illegible] مجنون [illegible]

[illegible] اگر [illegible] داغ [illegible]

[illegible] که [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] گلشن [illegible]

[illegible]

[illegible] باهم هرگاه [illegible] این قصیده گفته [illegible] دانی باد [illegible]

خوب است [illegible] حسن [illegible] عشق [illegible] یاران خوش [illegible]

[illegible] شاه [illegible] بکشور [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] آن [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] جوان [illegible] موصوف [illegible]

[illegible] خوش [illegible] عالم [illegible]

[illegible] شهره [illegible] چنین [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] گفته [illegible] قصیده [illegible]

[illegible] چهار [illegible] گفته [illegible] است [illegible]

چنین گفته [illegible] بر [illegible] جوشان [illegible] رفت [illegible] داد [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] حاجی محمد [illegible] ملک [illegible]

عالم [illegible] جوانان [illegible]

مناظره [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] جواب [illegible] طالب [illegible] پادشاهی [illegible]

چنین [illegible] شب و روز [illegible] طالب [illegible] ترکست

[illegible] قول [illegible] است [illegible] طالب [illegible] است [illegible]

[illegible] چنین بیان کرده [illegible] حاجت

[illegible] میرزا [illegible] خان که او [illegible] گفته [illegible]

[illegible] است [illegible] قران که [illegible]

[illegible] سالی که [illegible] شده بود

حکم شد که [illegible] شد [illegible]

[illegible]

دیوان اعلی فقط [illegible] بهم مودب و [illegible] رحمت کرده [illegible]

از بد خانه دستار [illegible] از سر او ناو با کمک داشته که نواب [illegible]

برای [illegible] چون [illegible] گفت عرض کرد من در دیوان [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] خواهد [illegible] نواب [illegible] قطعه [illegible]

هر [illegible] بر روی [illegible] چنانکه [illegible] بیهده [illegible]

از دوست [illegible] که [illegible] کلان من [illegible] نمایند که مرا [illegible]

عاشق [illegible] کار او [illegible] زمین [illegible] کلام [illegible] گل است [illegible]

تازه [illegible] بود [illegible] احتیاج [illegible] بود [illegible] ساده [illegible]

[illegible] فلم [illegible] که [illegible] پیدا کرده [illegible]

حیرت [illegible] ما [illegible] تصویری [illegible]

[illegible] سواد [illegible] تنگ [illegible]

[illegible] اگر [illegible] تنگ [illegible]

خورم [illegible] اینها [illegible]

کمی [illegible] مقابل [illegible] کتاب [illegible] تنها [illegible]

بخواند کتاب [illegible] گل [illegible] دیوان عشق

[illegible] حساب [illegible] گل [illegible] بر [illegible]

[illegible] لاله [illegible] کرده [illegible] [illegible] دست [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] که بود [illegible] [illegible]

[illegible] محضر [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] داد [illegible]

از [illegible] سیه [illegible] [illegible]

[illegible]

153 V1

[illegible] روزی شیخ عبدالعزیز [illegible]

نقل کرد که پادشاه عالمگیر از من پرسید که شادمان هوای این بیت شعری

[illegible] گفته باشد [illegible] عرض کرد که یک بیت او [illegible]

[illegible] کسی [illegible] است [illegible]

که پادشاه عالمگیر [illegible] بطالع [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] شعر است [illegible] بی مزه [illegible]

شیخ [illegible] است که [illegible]

از وی [illegible] این بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز خلوت ما را چون دم صبح نور کرد در خرابات عالم رندانه مست جستجو
چراغ خلوت ماست ... دور از چشم تو گشاید دل از سلطان را اهتمام کشور
زرگسان ... را ... نگشت گرد دامن سکیال ... خاطر ...
صندوق کشایند ... شبها با ناکسان بود السبتی لی دامن شد
جوان صبح ... دم ... بود ... سواد ... اصفهان ... بلند ...
حیران ... ... در ... بنوشی ... اصفهان ...
نشام ... چنانند ... ... خالی ...
چو ... نگاه ... آماده ... ... دست ...
رخسار ... سواد ... ... پایان ...
سوسن ... ... سلیمان ...
سوسن ... در تمام عالم شهرت اشعار ... خویشتن انداخت
... زبان ... ... سخندان ... خیال ...
... ...
چون ... ... در ... ...
دیوان ... ...
هندآمده و چندی با ظفرخان ... ... همراه او ... ...
تا از اصفهان ... با نواب ظفرخان دوستی ... ...
این بیت ... ... احسان ... ...
... ...
... ...
... ...
حق ... ...

شکست خواهد یافت قضا را مادی [illegible] گذشت [illegible]

بیت [illegible] شکست [illegible] دست [illegible] جوابش [illegible]

[illegible] بی رحم صیادان [illegible] بود [illegible] آتش [illegible]

[illegible] طباع [illegible] تلف [illegible] بر [illegible] تا کام

[illegible] این فصل الهی [illegible] مطلبش [illegible] جواب [illegible]

[illegible] چیزی در [illegible] خواهد [illegible] پای [illegible]

[illegible] دست [illegible] شده [illegible]

[illegible] حالات [illegible] جواب [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] گلها [illegible] باغ [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible] عجب [illegible] طالع [illegible] خود [illegible] در [illegible]

سوخت [illegible] شعر [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] چون [illegible] همسایه [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] سوخت [illegible] توان [illegible]

[illegible] کنون [illegible] عصمت آن [illegible]

[illegible] تا دیده [illegible] چمن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] چمن [illegible]

[illegible] افتاده [illegible]

هرگز که سینه زدم نقش تو کافت [illegible] سبب [illegible]

[illegible] خو چو بود که در جهان [illegible] آتشی که صد [illegible] تو [illegible]

خواستم با [illegible] سالم [illegible] در بیابان [illegible] ما [illegible]

[illegible] کعبه [illegible] بنالیم [illegible] چو [illegible] خود [illegible]

[illegible] صوفی [illegible] ای دل [illegible]

مهمان درون [illegible] از [illegible] دگر [illegible] کن • رضا [illegible]

[illegible] وقت [illegible] بیرون کند [illegible]

[illegible]

جواب [illegible] خویش [illegible]

و [illegible] برد و [illegible]

در [illegible] دارد اشعار [illegible] معنی [illegible]

[illegible] الشیخ [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] زمانه

در جمیع علوم و فنون یگانه [illegible]

[illegible] تصوف [illegible]

اتحاد و اخلاص تام [illegible]

در بیابان [illegible] خاطر او خوشنود کردم دل بهر کمالات

پریشان [illegible] غزلان [illegible]

[illegible] من [illegible] دل [illegible] صوفی [illegible]

[illegible] من [illegible]

نظام الدین [illegible] میرزا [illegible] الله [illegible] برادر [illegible]

تماشای کمال او صفت ... در ملک سخن بوده چنانکه ... و منصب ... میرزا علی

باشعر علی ... کسی ز انسان ... تا ... امیر ... اشاره ... [illegible]

... در اوقات ... جنون ... داشت دم ... علی

طلسه ... بیضای ... صد ... فقیر ... باشد ... [illegible]

علی ... اندر ... در ... معنی ... جوشش

معنی کرده ... صورت ... معنی ... حرف ... خوش بیان ...

... علی ... عالم معنی ... عشق روز ... بیاد ...

... کو ... سود ... ناصر علی ... افتاده اشعار ... [illegible]

... گفت ... شان ... ... ما ... طرح غزل ... [illegible]

... شعر ... افتاده ... او ... [illegible]

... علی ... تو ... کن ... [illegible]

... عیان ... جناب ... افتاده ... بیت ... [illegible]

کسی ... کسی ... خطاب ... روزی ... گفت ... [illegible]

... که ... کرده ... بیت ... [illegible]

... خود ... رنگ ... [illegible]

... علی ... فقیر گفت ... دارم اما ... [illegible]

... عشق ... [illegible]

... در دیوان ... معنی ... [illegible]

... باشد ... یک ... [illegible]

بلکه ... شبنم ... [illegible]

... سودا بازگشت ... اشعار بیان ناصر علی ...

... معنی ... ست ... چند شعر خوش ...

[illegible] از [illegible] جمع [illegible]

[illegible] بیان کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] نیز [illegible]

[illegible]

[illegible] عاشق [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] جدا [illegible]

[illegible] خویش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] جای [illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] یعنی [illegible] دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] آمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بوده ام [illegible] شده ام [illegible] بیا [illegible] لعل تو رجان لب

جدا [illegible] جواب [illegible] آمیختی هستی [illegible] خود [illegible] کرده ام [illegible]

[illegible] گره [illegible] بوده [illegible] جان [illegible]

[illegible] گیسو [illegible] کرده [illegible] بر دوش [illegible]

[illegible] کرده ام [illegible] هستی [illegible] چون [illegible]

[illegible] عشق [illegible] خورده بود [illegible]

[illegible] جو [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] فکر [illegible]

[illegible] روشن [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] فکر [illegible]

[illegible] چو [illegible]

[illegible] گشته ام [illegible]

[illegible] جون [illegible]

[illegible] خورشید [illegible]

جهان کاروان [illegible] است [illegible] گشته [illegible]

[illegible] شنیده ام [illegible] گفته [illegible]

[illegible] کرده ام [illegible] میتوان [illegible]

[illegible] نغمه [illegible] پیغام [illegible] میتوان [illegible]

[illegible] حرف [illegible] گفته [illegible] توان [illegible]

[illegible] بوده [illegible] کلام [illegible] شده ام

[illegible] سنائی [illegible] الابد گردید نام

[illegible]

[illegible] عجایب زمانه [illegible]

[illegible] بجو [illegible] کشتن [illegible]

[illegible] کجاست [illegible]

[illegible] سنائی [illegible]

[illegible] ملک الشعرا [illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible] ملاحظه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] جهان [illegible] بود [illegible]

[illegible] ملک الشعرا [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

خوب گفته [illegible] صاحب [illegible] شمع سوخته [illegible]

[illegible] شمع [illegible] پروانه [illegible] شمع و سوخته

[illegible] کمال [illegible] ملک الشعرای عربی [illegible]

[illegible] بیت [illegible] سنائی [illegible]

[illegible]

[illegible]

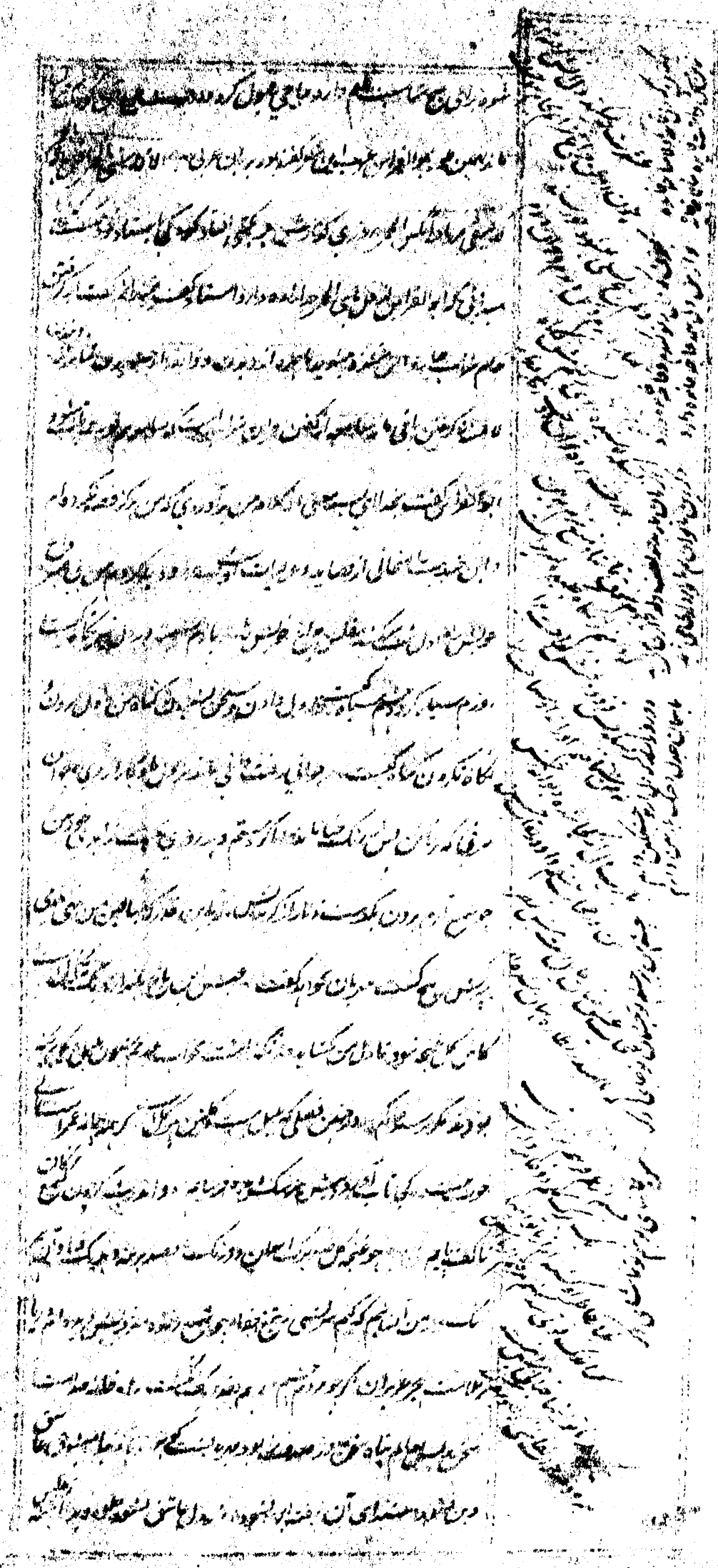

دو سال و چند ماه [illegible] بود در گشتن [illegible] سفر دریا [illegible] که [illegible]

[illegible] بود [illegible] بعد از [illegible] و [illegible] آورده [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] گشت [illegible] عالی

[illegible] بود و [illegible] آورده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مال گرفت [illegible]

[illegible] شاهان [illegible] گرفت [illegible]

و [illegible] عاشق [illegible] را [illegible]

و [illegible] نام [illegible] و [illegible] مال [illegible]

[illegible] نام [illegible] و [illegible] حیات [illegible]

[illegible] [illegible] داده [illegible]

[illegible] جهانی [illegible]

[illegible] خرد [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] عالم [illegible]

[illegible] حیات کرده [illegible]

[illegible] روشن [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خلق [illegible] بود [illegible]

۱۱۶

و [illegible] است [illegible]

[illegible] نام [illegible] کرده [illegible]

داشت چند سال پیش [illegible] کرد [illegible] او را

[illegible] بدیع [illegible]

او [illegible] گشتم [illegible] عالم [illegible]

جهت بهار گلشن بقا بهشت دیم ایشان دل همه یار خود عشق

[illegible] چشم کریم [illegible] کرده [illegible]

روزی سفر [illegible] گرد [illegible] بیانه بون باقیست دادم [illegible]

و [illegible] ساعد [illegible] زدم خوف [illegible] کردم [illegible]

[illegible] جند گاه [illegible] کار [illegible] دست [illegible]

[illegible] گذشت بهانه [illegible] کرد [illegible]

[illegible] باخبر [illegible] یاد کرد [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible] دشت [illegible] دریای [illegible] قمری [illegible]

[illegible] کرد [illegible] قمری [illegible] زبان

[illegible] حقیقت حال [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

[illegible] گم کرده [illegible] بیابان [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] نشان [illegible] دست [illegible]

[illegible] فریاد [illegible] عراقی [illegible] معنی [illegible]

[illegible] کفت [illegible] ساقی [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

[illegible] طبع [illegible] معقولات [illegible]

[illegible] طبع [illegible]

[illegible] دست [illegible] عبارت [illegible]

غنچه [illegible] سلک [illegible] بلاغت [illegible]

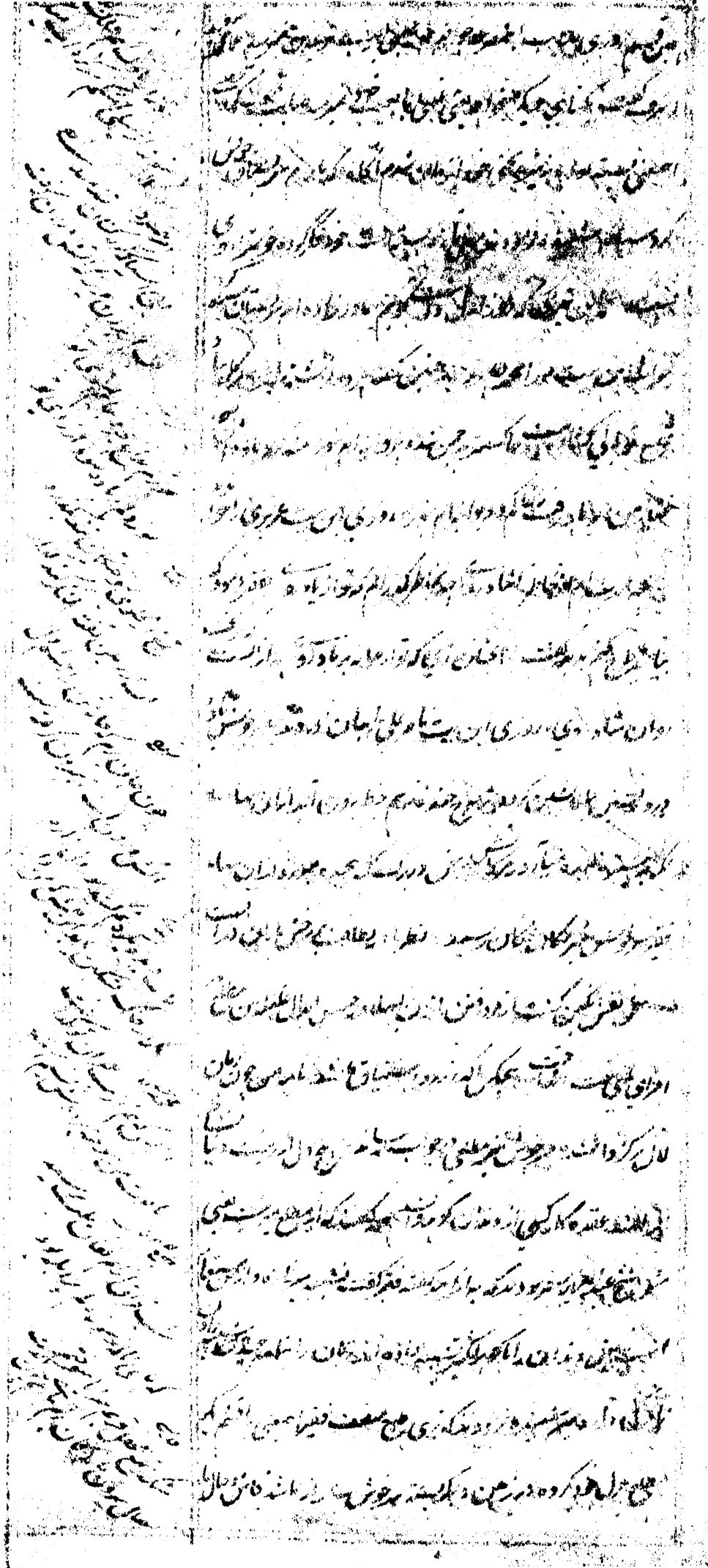

[illegible]

[illegible] ۱۲۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تعلق [illegible]

[illegible]

چشم صاحب [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] از چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از خود رفته [illegible]

[illegible]

نمود به جود دست بغربال کسی ندیدست حسن تو از آن کو بود با وصال

نبشنود ل تند نفرصت [illegible] و مرد دل هوا [illegible] در من مدام

[illegible] بهار گلزار گلشن دیدم [illegible] مرهم [illegible] دلی و [illegible]

[illegible] دیدم [illegible] تعصب [illegible] تازه ایجاد نموده [illegible]

بود [illegible] که در باب [illegible] حسن [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] الدین بهائی [illegible] بسته او را [illegible]

[illegible] از [illegible] معانی [illegible]

[illegible] جواب دادم [illegible]

[illegible] که [illegible] درست [illegible] روز [illegible]

[illegible] که [illegible] شوق شعر [illegible]

[illegible] ای لاله [illegible] حسنت [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] تمام [illegible]

چون شمع [illegible] نهان [illegible] خار خار عشق [illegible] در دل

[illegible] در دیده [illegible] جلوه [illegible]

[illegible] مست [illegible] جام چون [illegible] ناله [illegible]

[illegible] عشق [illegible] چون [illegible] مژگان دراز [illegible]

[illegible] چون [illegible] عالم شد [illegible] شعله [illegible] شمع

شد [illegible] دل ندیدست [illegible]

[illegible] عشق [illegible] شد [illegible] بوده

دل [illegible] زلف [illegible] مانده [illegible] پریشانی [illegible]

[illegible] جنونم ناله زنجیر افسانه [illegible] دلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۹۵۷

شنیده است [illegible] عصیان [illegible] اوراق [illegible]

[illegible] ساعه [illegible]

قدیم بود [illegible] یعنی ما مخلوق [illegible]

[illegible] اختیاری [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حوت [illegible]

[illegible]

[illegible] چنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

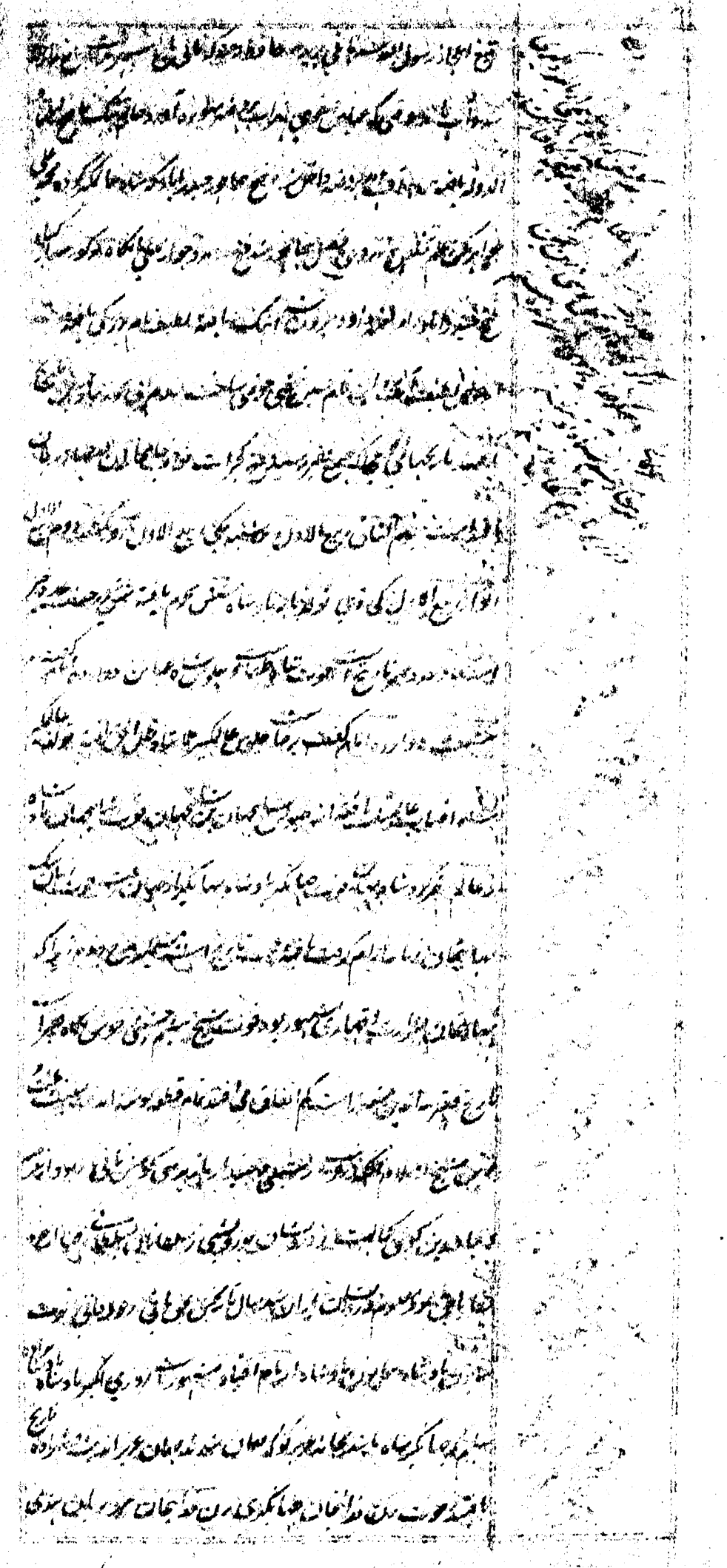

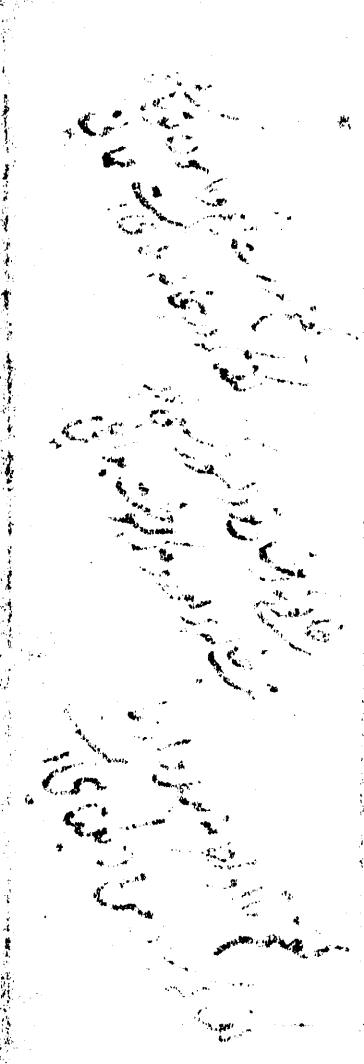

یعنی آن خبر دهد متکلم بظاهر حال که مسند خواه از روی اعتقاد واقع
مطابق باشد بخلاف آنکه مطابق حال نباشد خواه از
اعتقاد فقط که ... نباشد خواه از روی
فقط بخلاف ... گوینده ... حال ... افعال
... این قول مطابق واقع است لیکن معتقد آن نیست
از روی اعتقاد واقع مطابق نباشد بخلاف ...

مجاز عقلی از ... اسناد فعل یا معنی فعل است بسوی ملابس
باشد یعنی اسناد فعل معروف بسوی غیر فاعل باشد و اسناد فعل
مجهول بسوی غیر مفعول باشد ... مفعول و مصدر ...
... باشد چنانکه گویی ... قائم است ...
... جاری ... روز ... است و
... و در قرآن شریف ... فرماید
اخرجت الارض اثقالها و یذبح ابناءهم و یجعل
الولدان شیبا و یا هامان ابن لی صرحا و ...
قرینه ضرور است خواه لفظی باشد یعنی لفظی ... اول ...
استعمال نماید ... استعمال ...
... اول خواه معنوی یعنی ... قیام مسند ...
... عقل چنانکه گویی محبت تو آورد مرا بسوی تو یعنی آورد
مرا بسوی تو ... چنانکه گوی ...
... حالت مسند الیه ... مسند الیه از جهت آنکه ...
مسند الیه ... یا برای احتیاط ... ضعف قرینه یا برای
تنبیه ... یا برای زیادتی ایضاح ... یا برای تعظیم
... چنانکه گوی ... یا برای اهانت چنانکه
... یا برای تبرک چنانکه گوی محمد صلعم
... یا برای ... چنانکه ... یا برای ...

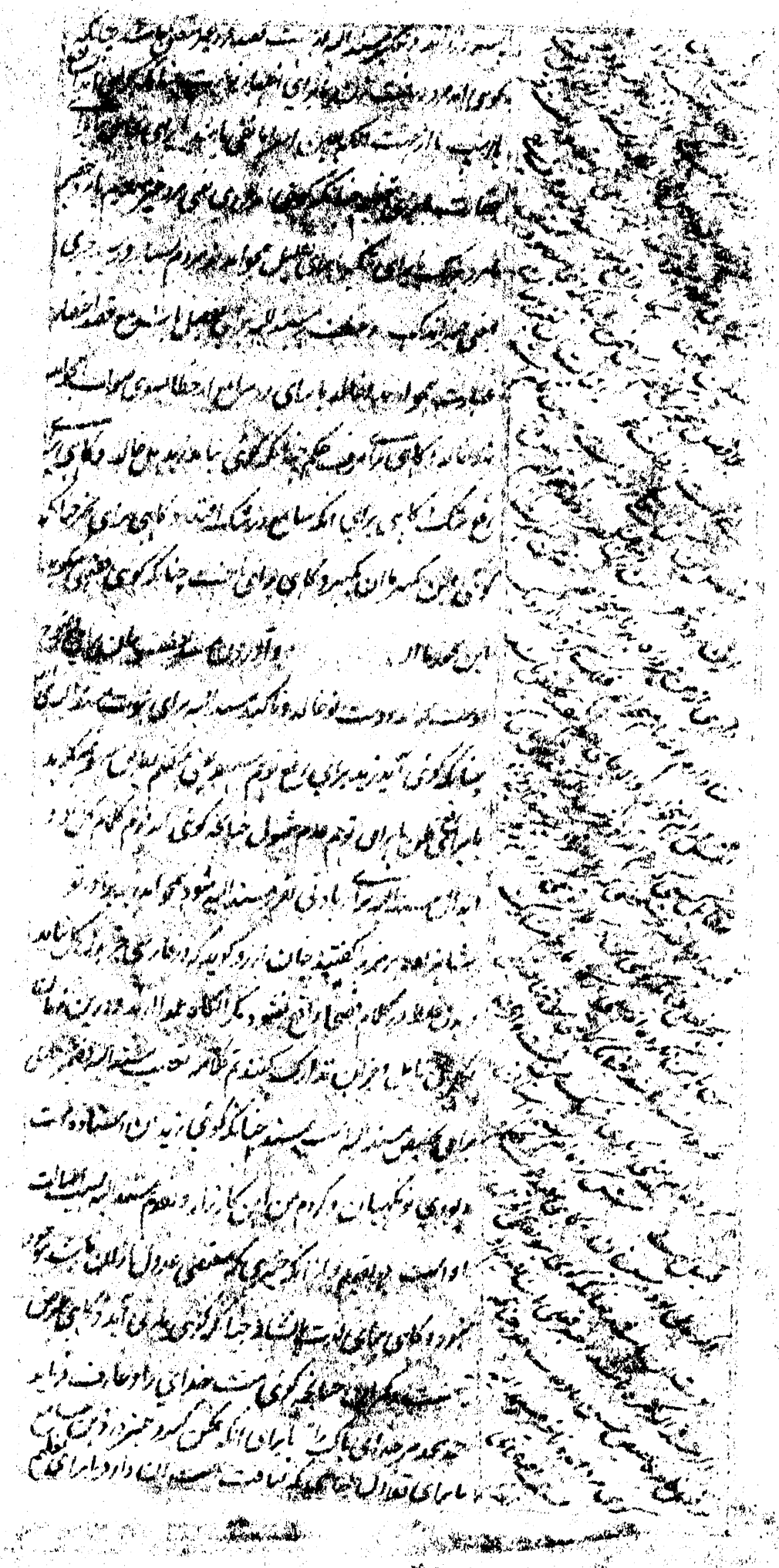

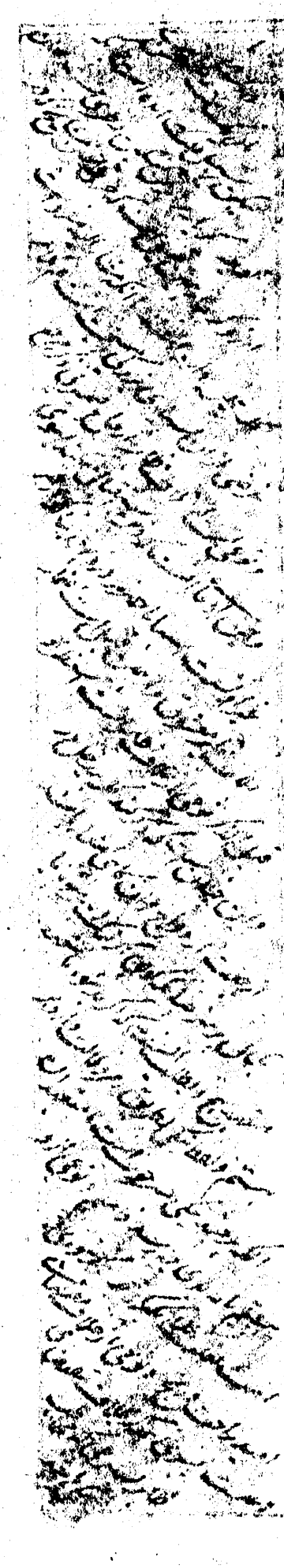

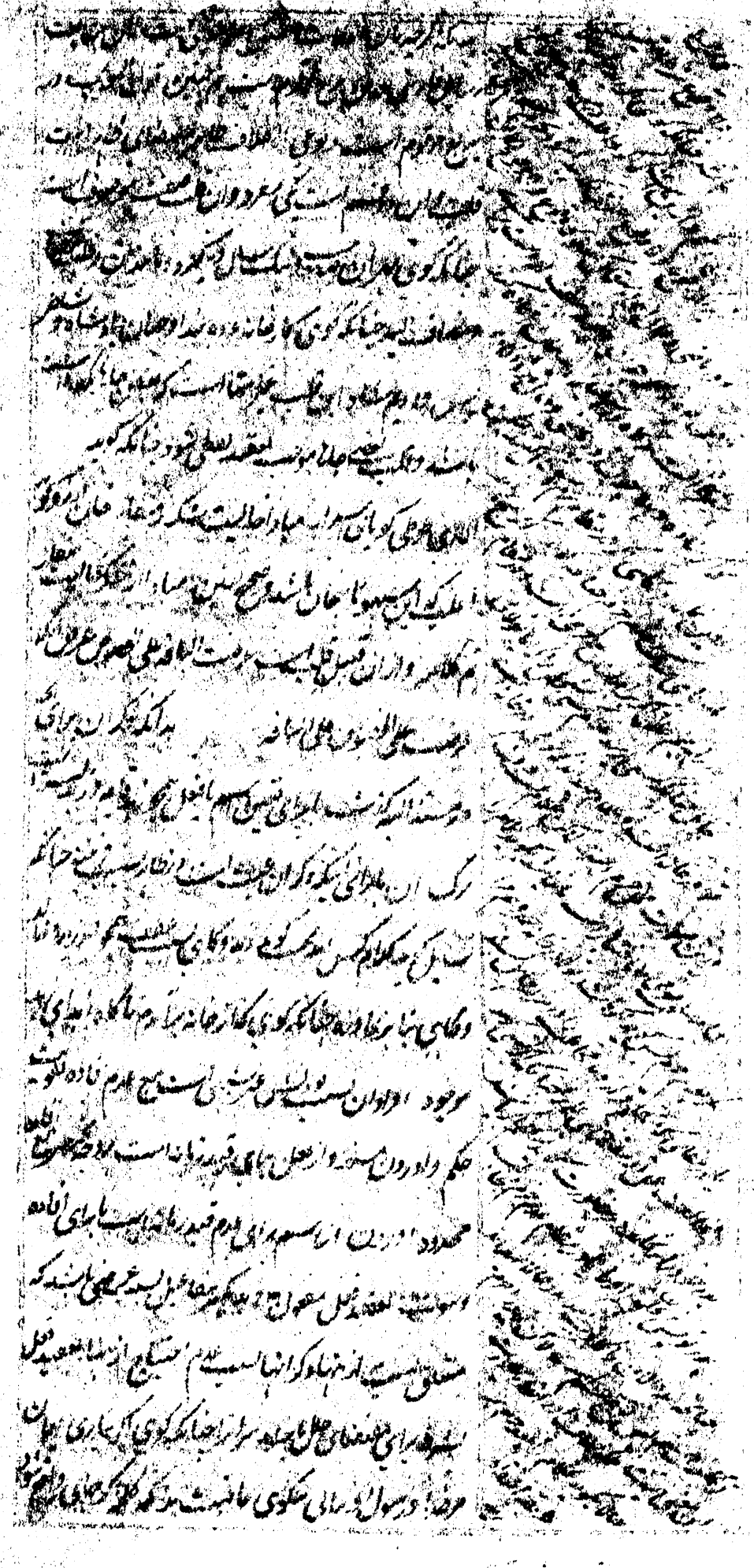

[illegible] جوابی [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] دوست [illegible]
[illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] اختلاف [illegible]
یعنی یکی [illegible]
[illegible] چنانکه
گویی [illegible]
[illegible] چنانکه گویی [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] چنانکه گویی [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است یعنی [illegible] برای [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] است [illegible]
برای خصوصیت و [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] مسند [illegible] است چنانکه گویی [illegible] است
[illegible] مسند [illegible] فعلیه [illegible]
[illegible] تعلیق است و ظرفیت مسند برای [illegible] است چنانکه
گویی [illegible] است [illegible] است و [illegible]
[illegible] کنند چنانکه [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] مسند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] برای اتمام [illegible]

[illegible] ثابت فعل برای فاعل [illegible]

[illegible] مفعول [illegible]

[illegible] گوید [illegible]

[illegible]

[illegible] نشان [illegible]

[illegible] است [illegible]

برای [illegible] چنانکه گوید [illegible]

باشد [illegible] است [illegible]

بعرض آنکه [illegible] است [illegible]

جایز نیست [illegible] برای [illegible]

و ایاک نستعین [illegible] باشد چنانکه گوید

تمام [illegible]

[illegible] چنانکه گوید [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

و گاهی [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible]

[illegible] چنانکه گوید [illegible]

و گاهی جهت رعایت سجع چنانچه [illegible]

والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و [illegible]

گاهی فعل و مفعول [illegible] و محذوف شود [illegible] چنانچه

گویند فلان [illegible] استخوان [illegible] گوشت [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] تقدیم ظرف [illegible] برای [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] و گاهی تقدیم [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

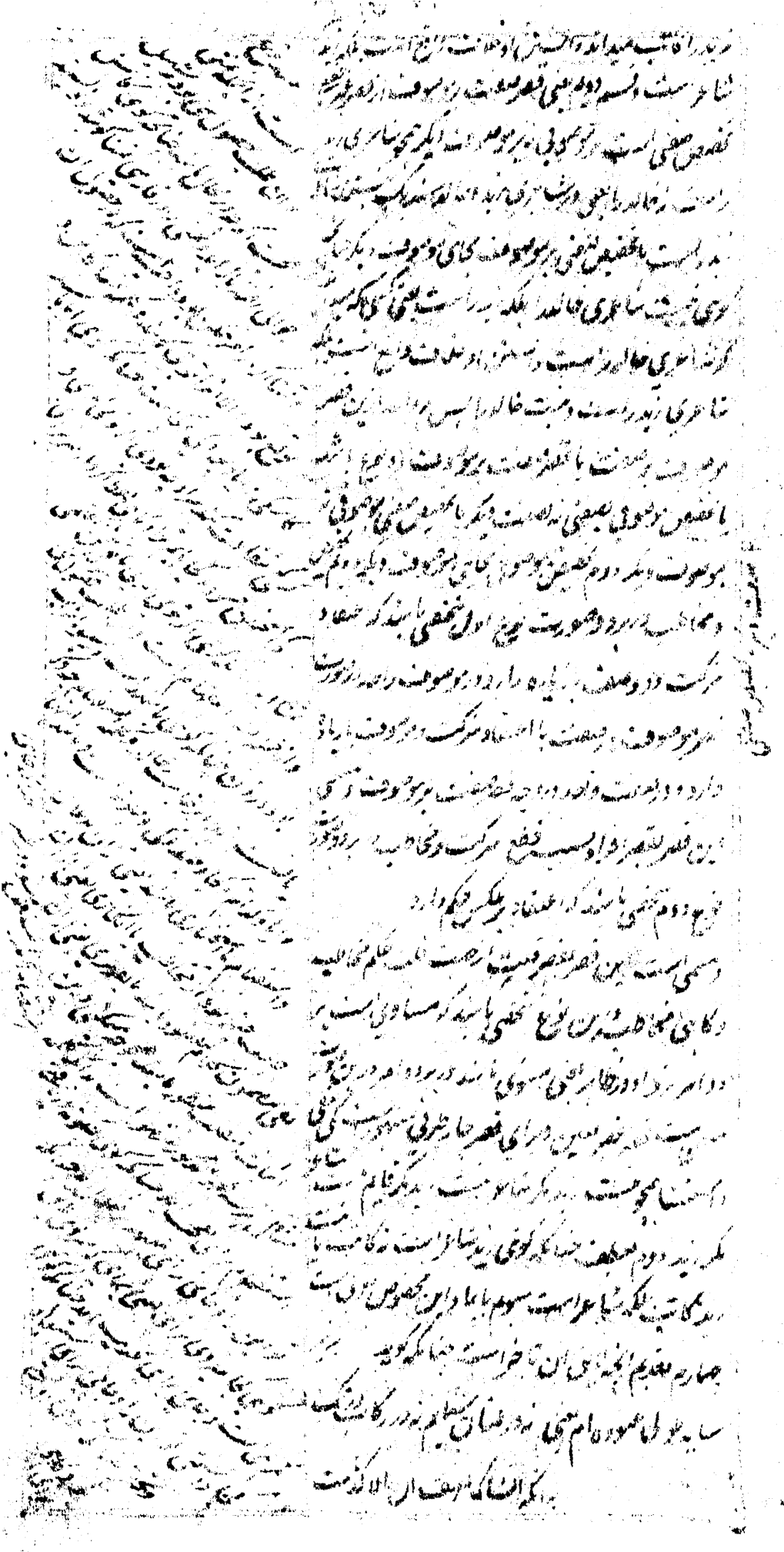

... چنانکه گویند ... [illegible] ... گاهی ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ...

گوید ... [illegible] ... و برای ... چنانکه گویند ... [illegible]

... و برای ... چنانکه گویند ... [illegible]

بیان کلمات ... عام ... [illegible]

... [illegible] ... برای ... چنانکه ... [illegible]

... [illegible] ... چنانکه گاهی ... [illegible]

... چنانکه گویی ... [illegible] ... و گاهی برای ... [illegible]

چنانکه گویی صبر کن ... و گاهی برای ... چنانکه ... [illegible]

... و گاهی برای ... چنانکه گویی ... و گاهی برای ... [illegible]

... چنانکه گویند ... [illegible] ... و گاهی برای دعا چنانکه گویی ... [illegible]

و گاهی برای ... چنانکه گویی ... [illegible] ... و گاهی ... [illegible]

... چنانکه گویی ... [illegible] ... و گاهی برای ... [illegible]

چنانکه گویی ... [illegible]

... [illegible] ... چنانکه گاهی ... [illegible]

... [illegible] ... و گاهی برای ... چنانکه ... [illegible]

... [illegible] ... و گاهی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... و گاهی ... [illegible]

... چنانکه گویی ... [illegible]

... [illegible]

... چنانکه گویند ... [illegible]

... و گاهی برای ... چنانکه گویند ... [illegible]

... [illegible] ... و گاهی برای ... چنانکه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای بیان حال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قیمت و مبالغه [illegible]

[illegible]

[illegible]

موضوع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معقول [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حقیقت گویند [illegible] المجاز و الحقیقت الکلمة المستعملة فیما وضع له

فی اصطلاح به التخاطب [illegible] مجاز دو نوع است مجاز مفرد و مجاز مرکب [illegible]

[illegible] اصطلاحی که بآن تخاطب [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] باشد چنانچه صلوة [illegible] حقیقت لغوی است [illegible] مجاز [illegible]

[illegible] حقیقت شرعی است [illegible] مجاز [illegible] حقیقت لغوی است [illegible]

مستعمل [illegible] مجاز لغوی [illegible] حقیقت عرفی است [illegible]

مجاز لغوی [illegible] منقول اگر ناقل این مفهوم [illegible] عرف خاص گویند [illegible]

[illegible] منقول شرعی یا منقول عرفی اگر ناقل این مفهوم باشد [illegible] عام گویند [illegible]

[illegible] در حقیقت [illegible]

باشد از منقول [illegible] عبارت [illegible] باشد

[illegible] حقیقی و مجازی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مجاز مرسل گویند و مجاز مرسل [illegible]

[illegible] باشد [illegible] گویند [illegible]

سبب [illegible] سبب [illegible]

[illegible] مجاز مرسل [illegible] گویند چون

[illegible] برای یک معنی موضوع باشد [illegible] گویند [illegible]

[illegible] استعاره [illegible] حقیقی و مجازی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] قرینه باید که دلالت کند [illegible] باید [illegible]

[illegible] استعاره [illegible] گویند [illegible]

[illegible] استعاره [illegible]

[illegible] حقیقت گویند [illegible] استعاره [illegible]

[illegible]

[illegible] استعاره [illegible]

[illegible] مجاز [illegible]

[illegible] استعاره [illegible] تعالی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

روشنی بخش شمع افروزان محفل معانی سیمای صافی نیت چراغ عالم افروز ضمیر ارباب دانش [illegible] فروزنده آتش زبانی انجمن سخن [illegible] سخنوانی بزم گفتاری تحمیدت حضرت [illegible] [illegible] در سخن [illegible] [illegible] [illegible] افروخته

روشن شمع ما [illegible] [illegible] [illegible]

شمع محفل افروخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جست [illegible] اعطای [illegible] دریافت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داغ عشق او چراغ خانه اش [illegible] [illegible] پروانه اش

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و لوامع بوارق درود نامحدود شمع انجمن آن بزم افروز [illegible] حقیقت و چراغ [illegible] راه طریقت [illegible] پروانه شمع [illegible] و فروغ افزای [illegible] محفل قدر [illegible] الصلوة والسلام [illegible] امامت و فروغ [illegible] ولایت [illegible]

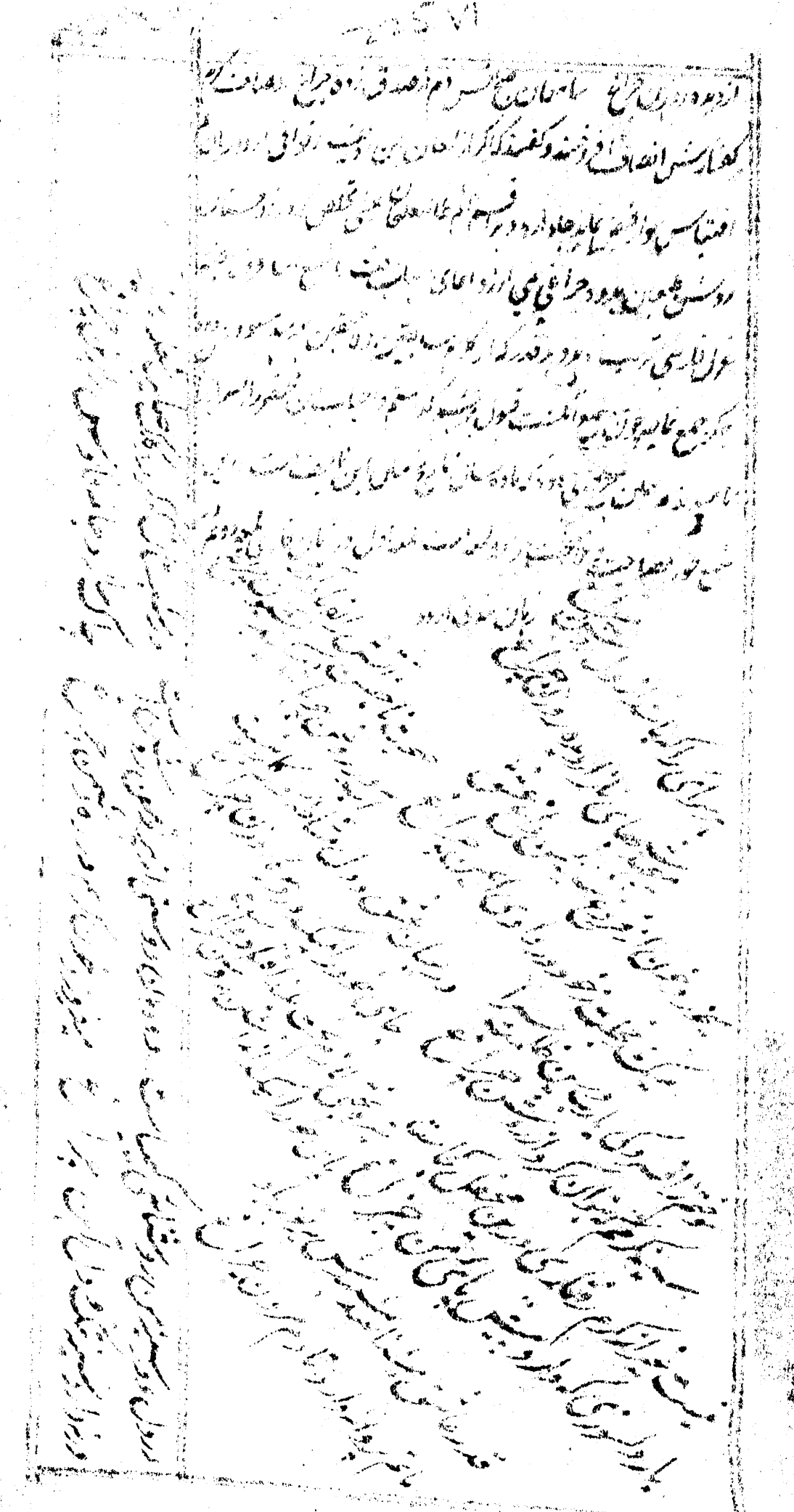

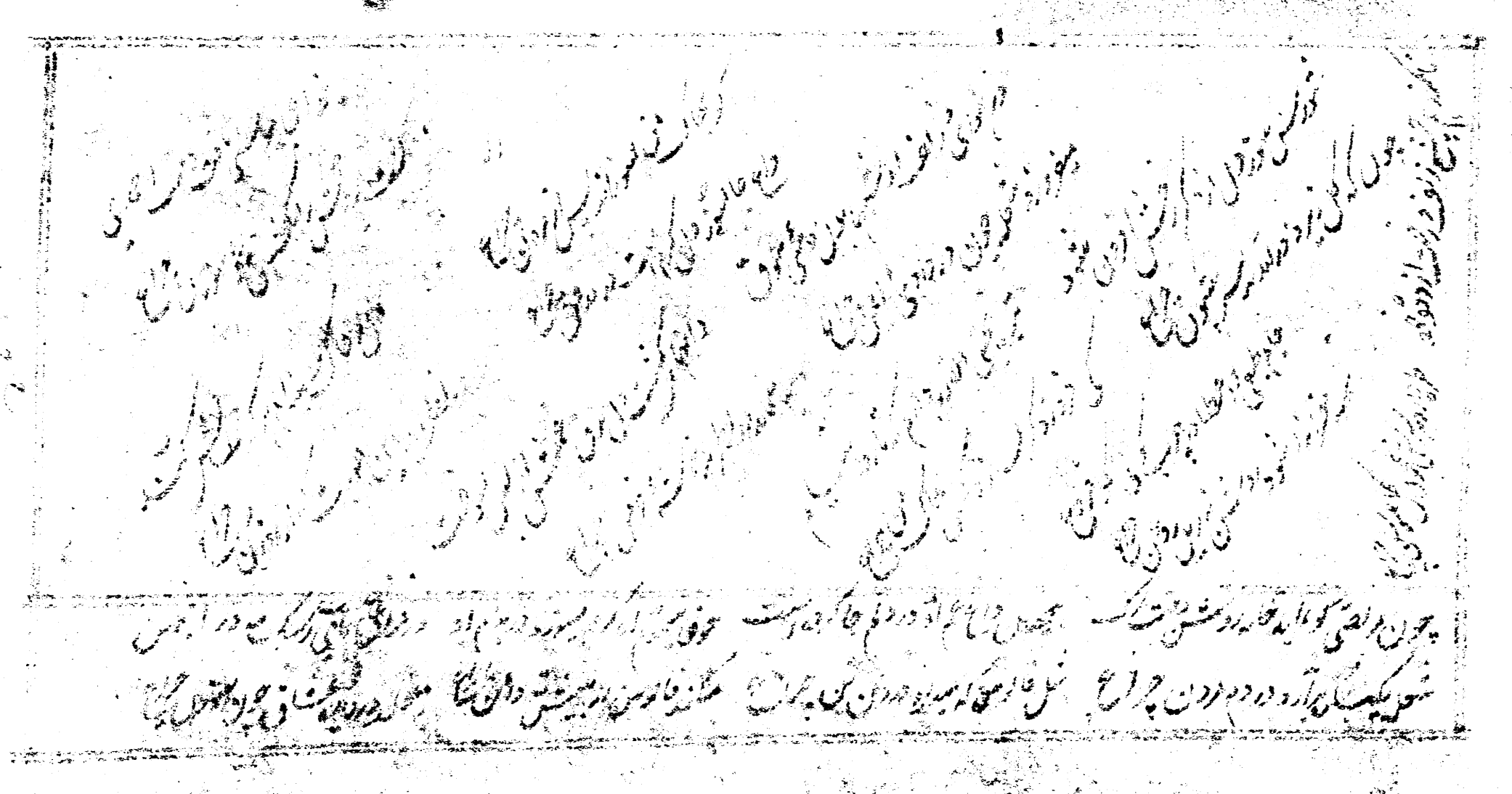

مرگ عاشق بر دل معشوق باشد ناگوار
می‌تواند سینهٔ عاشق بداغ افروختن
اعتبار حسن [illegible] در بند لباس
دوستان [illegible]

چون [illegible] از راه سوز و گند شیون چراغ
ماه گردد [illegible] بر طاق فلک روشن چراغ
[illegible] محتاج پیراهن چراغ
چون [illegible] روشن چراغ

[illegible]

[illegible]

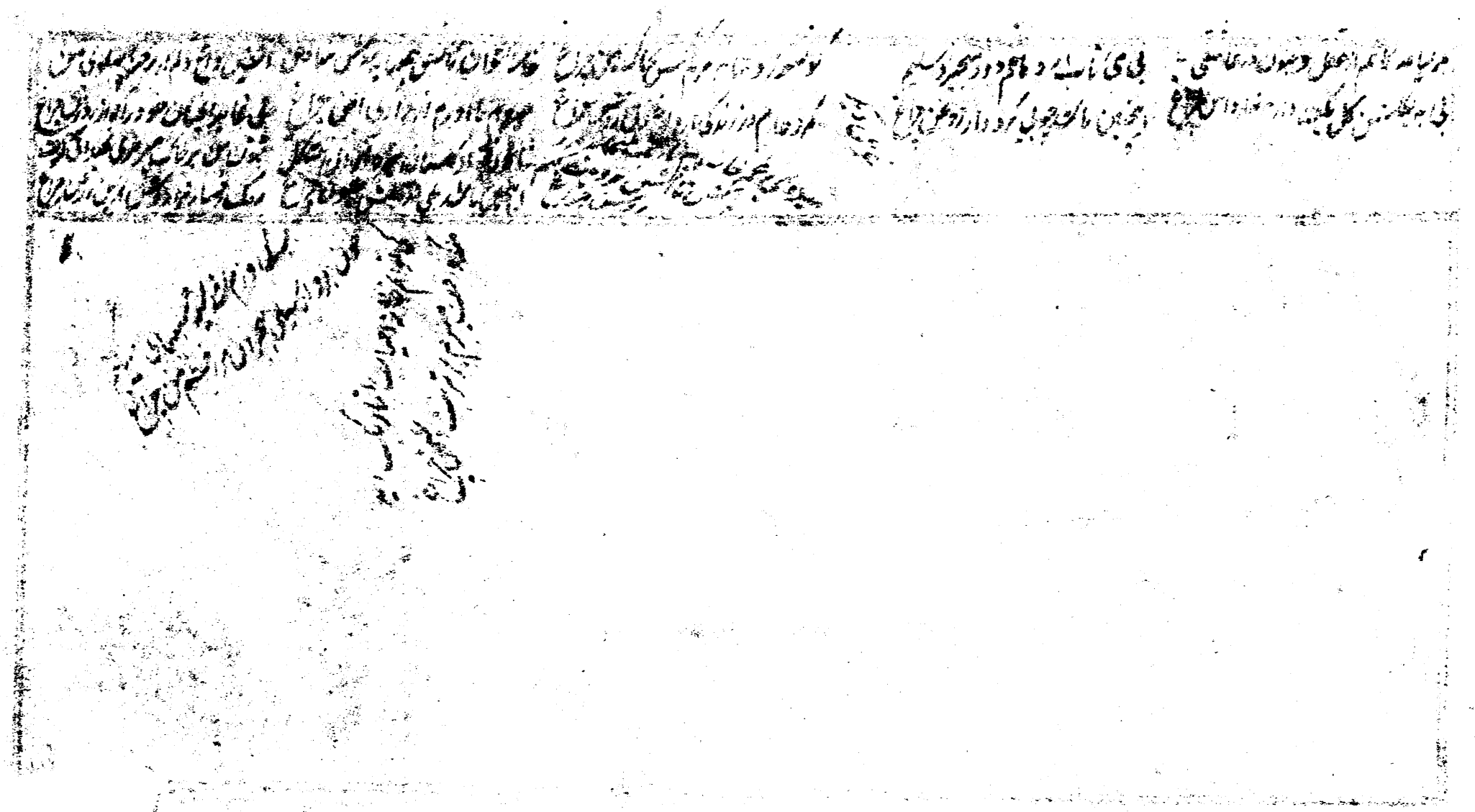

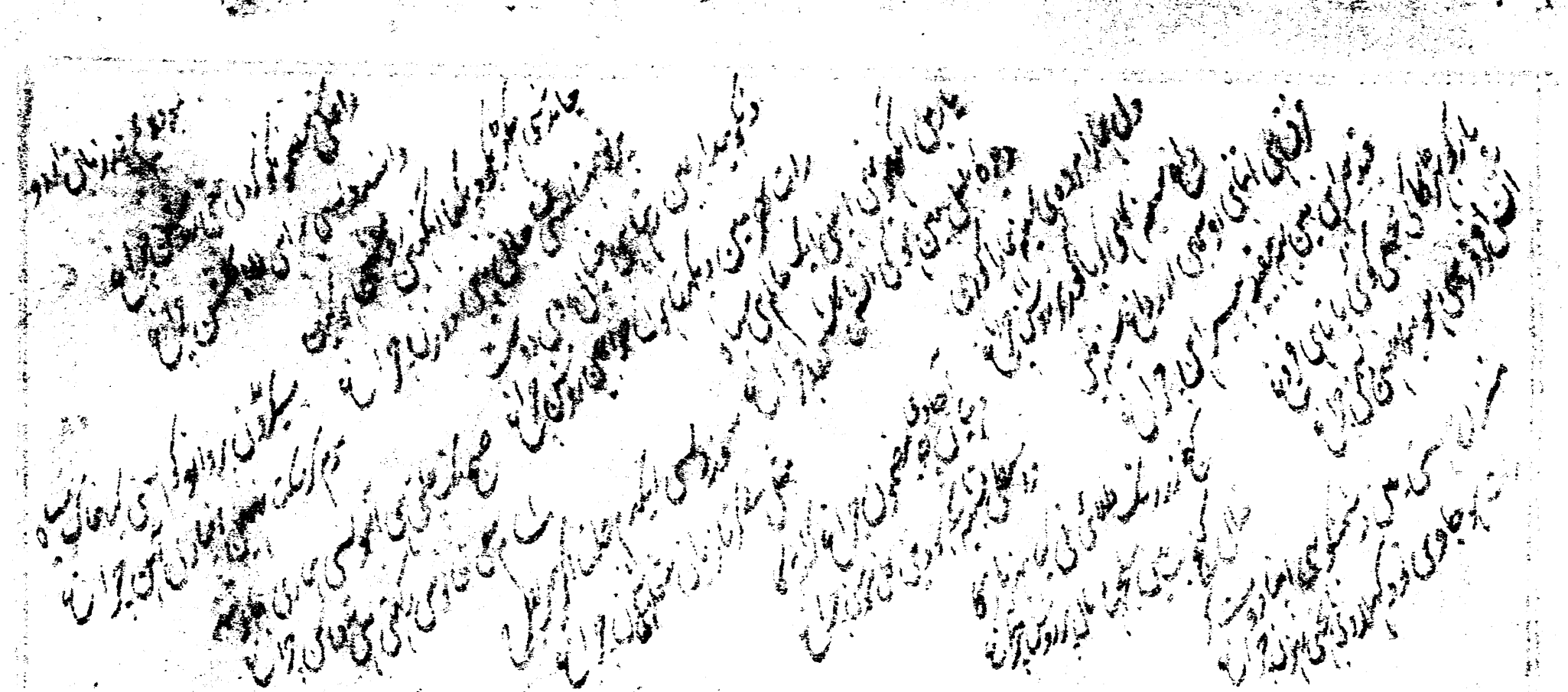

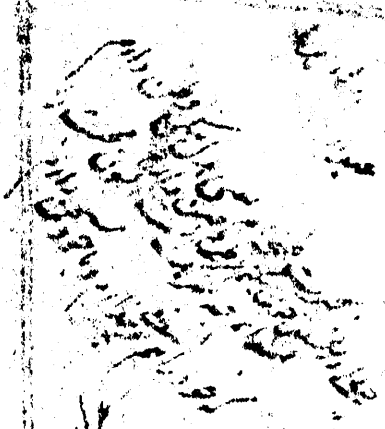

[illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

شعرا برتو حسن سخن پیدا شاعر بوده بعهد [illegible] شعر گوید برابر [illegible]

در هر دو زمین و کار چندان با هر یک از [illegible] ما جد روان [illegible]

[illegible] از نتایج طبع [illegible] موقوف [illegible] لطائف [illegible]

از انسا [illegible] و [illegible] چون یک [illegible] عالیه با [illegible]

[illegible] خمسه که هر گروه [illegible] رسانده [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] ابن [illegible]

[illegible] بر فنون اعتبار و [illegible] رسانی [illegible]

[illegible] شعر [illegible] از [illegible]

[illegible] عالم [illegible] رسانید [illegible]

[illegible] آورده [illegible] و [illegible]

[illegible] آورده ام [illegible] زوال [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] این بیت [illegible] شعر [illegible] از دیگری [illegible]

[illegible] آورده ام [illegible] معانی [illegible]

[illegible] زبان آورده ام [illegible] در آن [illegible] مضمون [illegible]

شعر [illegible] ان شاء الله [illegible] و [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

مگر

نباشد که تو چه کار با ظرافت او بود که [illegible] دو چون [illegible]

این اطلاعات [illegible] این [illegible] [illegible]

مطلوب بود [illegible] مردان همه و سخن [illegible]

[illegible] بود و [illegible] همه و [illegible] این

[illegible] و از [illegible] مستقیم [illegible] این [illegible]

[illegible] خواندن این دل با [illegible] و [illegible]

و [illegible] است نزدیک [illegible] خود [illegible]

اطلاع [illegible] از [illegible] است [illegible] یک [illegible]

با [illegible] این را در [illegible] [illegible]

[illegible] خوانند خوب خوانند و [illegible] [illegible]

[illegible] علم [illegible] است که [illegible] [illegible]

[illegible] او [illegible] و [illegible] با [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] کسب حاصل میتوان کرد [illegible] و [illegible]

[illegible] مقصود تعلیم [illegible] و [illegible] است

[illegible] [illegible] کرد [illegible] کند [illegible] را [illegible]

[illegible] چون این کتاب در بیان [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] اصطلاح [illegible] بود و [illegible]

یعنی [illegible] شود و در هر چهار مصراع گویند که

حکم توافق و تقابل این کتابت بهتر [illegible]

در و باب [illegible] شرح [illegible]

[illegible] در بیان اصول و فروع و در قواعد نظم مشتمل بر

[illegible] در بیان کیفیت نظم و اشتقاق او [illegible] و بیان [illegible]

[illegible] در بیان [illegible] سخن [illegible]

در [illegible] و بیان [illegible] و اوزان و تقطیعات [illegible]

در بیان [illegible] اشعار مشتمل بر دو باب [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] در بیان صنایع لفظی [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] مشتمل بر دو باب [illegible] در بیان [illegible]

در بیان عیب [illegible] در بیان [illegible] نظم و [illegible]

[illegible] مشتمل بر دو باب [illegible] در بیان [illegible]

نظم و [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و حکایتی [illegible]

نظم کنند مثل [illegible]

بریک نیز معروف است و این اسمای [illegible] بعضی الفاظ مهمل را موضع میسازند

همین حال و همین مقول خبرت صاحب این کلام و مرتد این راه این [illegible]

وضع کرده و [illegible] [illegible] و [illegible] تفصیل آن جهة تمام بودن [illegible]

و بعضی [illegible] [illegible] و [illegible] و این [illegible]

حاصل کرده اند این [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] برآمده [illegible] و [illegible] اصح [illegible]

و [illegible] جمع [illegible] [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] و [illegible] عوارض بوده و دیگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محاسن و معایب [illegible] [illegible]

[illegible] بوده [illegible] [illegible] بیان داخل [illegible]

و صنایع و بدایع و لطایف و محاسن و معایب [illegible] [illegible]

[illegible] گفته آید [illegible] آنکه خارج است [illegible]

[illegible] مقبول طبع [illegible] [illegible] [illegible]

گوینده [illegible] [illegible] را خوانده [illegible]

[illegible] بجای [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] این [illegible] [illegible] صحیح [illegible] [illegible]

قافیه و ردیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مسمی به قصیده [illegible] است و مقطع آنست که سخن [illegible] بیت و یک بند و هرچه

بیشتر [illegible] بیت باشد و خاتمه را نیز گویند و شعرا [illegible] است و در

فن [illegible] مطلع و [illegible] و [illegible] بدیع [illegible] گفته [illegible] کمال

نظم [illegible] توانند کرد [illegible] کسی را گویند که نظم [illegible]

در صنعت کمال انشا [illegible] کرد و [illegible] قابل مطلع [illegible]

[illegible] آن بود که مطلع حرفی [illegible] اول مصراع [illegible]

[illegible] است قافیه آن [illegible] مصراع [illegible] ابیات دیگر [illegible] بود [illegible]

[illegible] شعری غزل [illegible] چند بیت [illegible] بیت [illegible]

و [illegible] بیت [illegible] باشد [illegible] است که [illegible] ابیات [illegible] طریقه [illegible]

با مشغول [illegible] قصه گرفته اند [illegible] در لغت [illegible]

[illegible] است که مثنوی باشد [illegible] مقامه [illegible] ایران [illegible]

غزل [illegible] گرفته اند و معنی [illegible] دست [illegible]

[illegible] که [illegible] لطافت [illegible] و ظرافت [illegible] بازی [illegible]

[illegible] عاشق و احوال [illegible]

و وصال باشد و عرب آن را تشبیب نیز گویند [illegible] در لغت ستودن [illegible]

[illegible] کردن است و در [illegible] فن آنست که ستودن و ستایش کردن [illegible]

کرده آید [illegible] السنت [illegible] مدح [illegible] نعت [illegible] در لغت

نشان دادن است و استعمال در معنی مدح است و [illegible] حکم دارد

و ماسوا او

و باستقرا روشن شده است که مخصوص است این صنعت بحضرت
حق شانه و تعالی و نعت حضرت سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
مناقب با وصاف علما و مجتهدین مخصوص است
و مدح و ثنا مستانه غیر ایشان ... ملمع در لغت ... گویند و در
صنعت آنست که ... ابیات قالب مرکب باشد ...
... گرفته منقول است که بزرگی ... مصراع ... ترکیب ... دو قسم
گفته است مصراع اول آب را خاک را ... مصراع دوم
آب را خاک ... بی ... در لغت
گویند ... جای ... بودن ... و عرب را ... جای ...
خیمه بودی خیمه را از اسباب ... و ... جای ...
بجای آورده آید الغرض ... ابیات ...
ترکیب کرده ... آنست که دو مصراع مرکب ... آنست که
دو مصراع مرکب ... همان بیت است ... آنست که مصراع دوم
آوردن قافیه مصراع اول ... مثنوی گویند و در
ملتزم نیست که در دو قافیه ... از استقرا معلوم شده است که در بحری
بزرگ مثنوی نگویند چنانچه در رجز تام و رمل تام و هزج تام داستان آن ...
... مثنوی همانست که ... رباعی در لغت چهار ...
که ... است و در صنعت آنست که چهار مصراع بوزن ...

باشد بر وزن دیگر بحکم استقرا [illegible] مقدمان الی یومنا هذا پنج یکی چیز

بدان وزن رباعی گفته است و شرط آنست که در مصراع بیت اول و چهارم

مصراع مراعات قافیه کنند و در مصراع سیوم شرط نیست ولیکن صنعت است

و آنرا مصرع خوانند و اصل وضع آنست که در بیت دوم مقصود را بی لطیفه

و بی نکته و بی مثلی بیارد [illegible] در لغت باز گردانیدن است و درین فن

بچند قسم تقسیم کرده و شرط آنست که اقسام بشمار ابیات قسم اول بود اگر آن

پنج این پنج و اگر آن هفت این نیز هفت و ابیات هر قسمی موافق ابیات

قسم اول که باستقرا معلوم شده است و بعد هر قسمی بیتی بقافیه و ردیف دیگر

و یا همان را که التزام نموده است بیارد و شرط است که این بیت بهر دو مصراع

مقفا و یا مردف باشد و نام آن بیت عقده است و بحکم اصطلاح ابیات

اقسام کم از پنج روا نیست لطافت تا یازده است و عقده را چون بر بار

بعد هر قسمی باز میگردانند و ازین سبب ترجیع خوانند و در اصل وضع ترجیع

این بود بعده خوب طبعان تصرفات کردند و آنرا مطبوع گردانیده اند و آنچه

مصنوع تر و مطبوع تر است آنست که خاقانی رحمة الله علیه اختراع کرده است

و آن بیت بر دو نوع است یکی آنکه در جمله اقسام بر جمله عقدها مراعات یک قافیه

کرده است و ردیف در هر قسمی علاحده آورده است و در عقدها یک ردیف را

منتظم ساخته و مطلع عقدها مردف کرده تا از جمیع عقدها شعری مرتب خیزد دوم آنکه

قافیه عقدها غیر قافیه اقسام ساخته است پس جمیع ابیات عقدهای شعری

علاجه مرتب خیزد و دیگر مخالفت قافیه است و چون این استاد و تلا

فصحا است و معطوف با اختصار حذف نظر پسندیده صنایع شعر و آنچه

کلام مبالغی است که شعر سخن اختراعی بود از ... بدیع و کلمات و جد و جمال

عبارات ... باشد که شعر خوش شود ... ابیات او و صفت ... امیر

شهوت و بیان کارهای دنیا و دین و فنای او و آنچه سبب بعد از جهت ...

باشد و اشعار و ظرف ... تحت صحبت و ... است که

... مصراع طاق ... که جهت تمام آن مصراع ...

... دست و ... آن ... است ...

این سخن ... جهت ... چهارم ... است

از روی ... قافیه و ... جهت ... نظم ...

است که ... و ... است

و جزالت عبارت ... بسیار در الفاظ ... و صرف ...

و لطافت و استعارت ... رعایت ... کلمات ...

... شیخ سعدی ... رحمه الله تعالی ...

... است ... نظم روانی ... بود که ... آن ...

از جهت لفظ و بیان ... لفظی و معنوی که ... گفته اند ...

که ... و ترکیب معانی ... بدیع ... عبارت ... و ...

موافق و محکم ... که ... و ... کار ... لطیف و ...

دوم فصاحت معنوی آنست که در سیاق عبارت و معانی الفاظ آن بحر

که از سیاق و سباق بی‌تأمل بر جوامع و مقاصد اطلاع توان یافت و انحراف

نمودن مصطلحات اهل فن گوید و مصطلحات و قواعد همه فن را مهجور حلق و قلب

ندارد و احتراز بدان حسب شود و بلاغت آنست که بالفاظ فصیح ترکیب

و معانی مستحسن تا حتی الامکان تعقید معنوی است و تعقید لفظی نکرده است و انجا

مقصود آنست که در نظم الفاظ فصیح بهم ترکیب آرد چنانکه در خواندن شعری ناهموار

نماید تا بی معنی و نامفید نبود و معنا آنست که الفاظ فصیح را چنان در ترکیب

بهم آلت ربط دهد که بهم پیوسته آید که کلمه کلمه را طالب است و درجه ترجیح فصاحت بیشتر

و پایه پایه در جوانی اتصال شده و بر اشعار و رسائل مرتبه عالی تر بود و ...

او اقرار کنند ... صنعتی است که کلمات ترکیب را متکلم با بدایت ... کنند

... آنست که در ترکیب کلمات فصیح مضمون معنوی ...

از معانی مستعاره و مجازه و سیاق تفهیم مقصود وافی و از اغراض فاسد ...

است که مقصود را بفصیح مقال بیان کند و آن مختلف است باحوال مقامات

... آنست که مناسبت و مطابقت مقام رعایت کند هم در کلام و هم

در مجلس و هم در خطاب و بر صفتی و معنی که انگیزد نهایت رساند و بدیع گرداند و در

استغراق کوشد و آن صنعتی است که هم در کلمه مفرد و هم در کلمات ترکیب و هم در کلام

یافته شود ... آنست که مجرد باشد از تنافر حروف و غرابت و مخالفت

قیاس و کراهت سمع بسبب شناعت یا بسبب ثقالت و یا بسبب غلظت و یا بسبب ... لفظ

به نسبت صنعت ایهام [illegible] و رفتار [illegible] الفاظ

استعمال کرده‌اند که بخطا بعضی دیگر کرده‌اند و در بیان [illegible]

[illegible] چنانکه حسین و قد و قامت [illegible] و عارض و [illegible] خود را [illegible]

کتابی [illegible] اگر کسی نداند [illegible] بعربی [illegible] چنانچه [illegible] و [illegible]

و [illegible] و گفت [illegible] و استعمال [illegible] تقید [illegible] حرف [illegible] جز [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] وجه و عین [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] استاد [illegible] استاد [illegible]

بهای جان عاشق [illegible] و گفت [illegible] العون [illegible]

الجانب [illegible] شاه [illegible]

[illegible] چشم تو عین لطافت است [illegible]

[illegible] است [illegible] الفاظ خالی از [illegible] و لطافت [illegible]

نکته [illegible] عشق [illegible]

[illegible] اگر [illegible] اورده صحیح [illegible]

مثاله [illegible] سینه [illegible] چشم تو [illegible]

و سلیقه [illegible] طبع [illegible] الفاظ [illegible] فصیح و اسالیب [illegible]

که [illegible] کند [illegible] معتمد [illegible] چنانکه خاقانی و ظهیر فاریابی

و انوری و اثیر اخسیکتی و عبد الواسع جبلی و کمال اسمعیل [illegible]

سعدی [illegible] شعرای دیار و فضلای روزگار [illegible] خسرو و شاعران [illegible]

دانشمندان و قاضی اثیر فقیه و شمس [illegible] کرده و بدرستی [illegible] بغداد

نجاری [illegible] باید کرد و در اوج متقدمان مذکور است و از استعمال

متاخران [illegible] و مناسبت متاخران [illegible]

شرح کار بر قواعد متاخران می باید کرد اگر مخالف [illegible] شریعت فصاحت

مذهب باشد [illegible] که تداول و تعارف [illegible]

و این سخن میان فقها مشهور است که [illegible] شرح [illegible]

مستعملان [illegible] تصریح کرده اند و مخالف [illegible] آورده اند [illegible]

که [illegible] بالاتفاق [illegible]

[illegible]

[illegible] در علم عروف [illegible] برهان [illegible]

[illegible] فاضل یعنی الفاظ [illegible]

و [illegible] و امرو فضلا [illegible]

و [illegible] عصر [illegible] فصاحت [illegible]

[illegible] متاخران خروج [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible]

و [illegible] باستعمال [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مناسب [illegible]

گفتن مقصود آنست که فضلای [illegible]

و فصیح زبان و ابلغ جهد نماید و نتایج فکر و مولدات طبع ادبا یاد دارد و تحقیق مطالب

کرده باشد که ممدوح ذوق و اهل [illegible] ارباب عشق و شوق [illegible]

[illegible] و [illegible] و فایت [illegible] و بعضی اشعار فصیح و ترکیب صحیح [illegible]

[illegible] لفظ [illegible] مطلوب [illegible]

[illegible] و قواعد [illegible] و شوق [illegible] و مقاله که [illegible]

[illegible] و [illegible] کار بجد کردن باشد [illegible]

خواهد رسید و [illegible] فصاحت [illegible]

[illegible] محروم ماند و [illegible]

[illegible] بس [illegible] ثابت شد که [illegible]

[illegible] و [illegible] فایده [illegible] معانی [illegible]

الفاظی باید و در تحصیل علم بدان اجتهاد نماید تا بر اغراض و مقاصد [illegible]

شعور یابد و [illegible] و تنقیح آن [illegible] باید [illegible]

[illegible] که اگر لفظی مشهورتر [illegible]

و [illegible] لفظ [illegible] و صنعتی از صنایع لفظی

مثل تجنیس [illegible] ما ظلم و اللیثی [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] واجب آنکه سخن بزبان عرب میراند

و باصطلاح اهل زبان [illegible] یا [illegible] گفت [illegible]

بزبان او سخن باید گفت لا تشغل [illegible] چون [illegible]

زود

کرد و ممکن باید گفت بدیع و مبتدع آنست که معنی بجد و تشبیهات نو انگیزد و ترک
معانی مبتذل کند و چیزهای نو از صنایع و استطراف بدایع و غیره انگیخته خود
پیدا آرد که از متقدمین مثل آن مسموع نشده باشد [illegible] آنست که شخصی چیزی
انشا کرده باشد و نکته و معانی مقصود او که بنهایت لطافت بود او را دست
نداده باشد و در ضمیر او آن معنی [illegible] و نیافته دیگری بقوت طبع
چنان آرد که می بایست و با او از آنچه احتراز کرده باشد دیگری بقوت طبع
چنان آرد که می بایست با دیگر چیزی زیاده کند که لطافت بیفزاید مثال اول ظهیر فاریابی
فرماید سپیده دم که ندا بر خیمه ابر در گلزار و گل از سراچه خلوت رود سفیده باره
ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد و بنوک خامه اگر صورتی کنند نقاش خسرو شاعران
بمحامات نبشته علیه الرحمة والغفران سپیده دم که گهربار ابر در گلزار شود
بجلوه گل اندر نگارخانه یار عجب نباشد اگر از نسیم روح افزا دم حیات زند
نقش خامه بر دیوار مثال دوم چنانکه شعر لطیف و نثر چهار در چهار عبد الواسع جبلی
خسرو شاعران محامات نوشت و مسجع کرد و مولف این لطایف مرصع
گردانید در قسم محاسن در مخترعات خسرو شاعران بذکر پیوندد
آنست که بیشتر بکرد صنایع لفظی کرد چنانکه ترصیع و تربیع و تجنیس و مقلوبات
و در آن کوشد که ترکیب معتبر آید و سلیس و مربوط نماید و در رعایت محاسن
و بدایع معانی چندان نکوشد [illegible] آنست که آنچه در قسم محاسن معنویات
ذکر کرده ایم آنرا در منشآت خود آرد و دقیقه از آن فرو نگذارد و جملگی قصد او

دارد و معانی لطیف و نکات بدیع بود همه در این باب گوشش اعتبار صنعت
تراکیب بدیع الیسام و اقوال متفقه است که معانی باریک و دقایق لطف انگیزد چنانکه
بغموض معنی موهم گردد و با معانی دقیق معلوم شود و پرده خفا از وجوه لطایف معانی
آن بر اندازد چون عطا بدان ایهام و خیال تکلف و امثال آن بود بیت
که صنایع قد آید لفظی چنانکه ترصیع و تجنیس یا معنوی چنانکه ایهام و خیال [illegible]
که نظم را بعضی آراسته گرداند که دل و طبع بدان ترکیب بسبب مراعات [illegible]
صنعت میل و استغراب و تعجب نماید و بسبب تمام خواندن و حفظ آن گراید
چه این صنایع جنسی مطبوع اند چنانکه ترصیع و تجنیس و ایهام و خیال که طبع انسان
بنگرد و دلها از آن [illegible] گردد و بعضی نامطبوع اند چنانکه [illegible]
بعضی که [illegible] این صنایع [illegible] گردد مگر [illegible] شعر [illegible]
در [illegible] باشد [illegible] است که [illegible] و [illegible] بود و [illegible]
با خصوص [illegible] است و [illegible] صنایع لفظی متکلف [illegible] آید و [illegible]
[illegible] آمده که از [illegible] بدر آرد [illegible] بیت
که [illegible] وجد بود [illegible] شاعری [illegible] نباشد و این [illegible]
و عاشقی صرف و این [illegible] است [illegible] دارد و لیکن [illegible]
بر این [illegible] است چنانکه شیخ [illegible] در بیان [illegible] وجد [illegible]
است و لیکن [illegible] اتفاق [illegible] بیت [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] و معانی بدیع [illegible]

ولیکن اجماع بران شرط نیست که آن جزو اصل دل بگیرد و موثر در طبایع سلیم بود و
[illegible] بدانست که یا ذکر عظمت و قدرت و هیبت و بی نیازی باری عز اسمه باشد
و یا [illegible] اشخاص محبوبات و وقوع مفارقت احبا و اصحاب بود یا بیان
بیوفائی دوران و شرح بی صفائی کیهان و غلبات اشتیاق و شدائد
فراق و یا تشویش بنقل مطالب و یا تندیم بر فوات مقاصد و فضایل باشد
و این شیر سانح نظمی باشد که آنرا حقیقی خوانند حقیقی آنست که سخن بر آن
وجد بود و در محبت حضرت عز اسمه و در آنچه موجب قربت بود باشد
و بیان فضایل و اغراض و معنی مجازی آنست که سخن را چنان ترتیب دهند
که جز در مهر و محبت خوبان و شمایل ایشان محمول نتواند بود و بیان و حوال
عشق بر نمطی بود که حمل آن بر محبت حضرت ربوبیت و جلت قدره و علت کلمه
نتوان کرد بسبب آنکه اطلاق آن و اوصاف مناسب جلال آن درگاه
نباشد مگر بتکلف تاویل و استعارات و رقیق و کنایات لطیف چنانکه
بعضی از اصحاب رموز اهل تصوف گفته اند [illegible] آنست که الفاظ را
بتراکیب آرد که فصحا و فضلا در نشأت خود آورده اند و مترسلان
در مراسلات صرف کرده و این تلفظ بدان الفاظ از تلفظ عوام ممتاز شده
و عوام بدان الفاظ تلفظ نتوانند کرد و در محاوره نتوانند استعمال نمود و معنی
آن ندانند و ازین عوام مطلوب موزون طبعانند نه عامیان که اصلا
بران قادر نیستند بهمه انشا کردن در حال فرمانست بی تفکر دراز

ت در علم القرائت [illegible] نظم خواندن است [illegible] [illegible] و دانسته

دانسته در شعر نیز گویند [illegible] مستعد [illegible] است [illegible] شده [illegible]

لغوی است و اصطلاحی آنست که ایراد معنی غریبی که خواهند و آنچه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] شعر مانند که بعضی است [illegible] کرده [illegible]

و یا [illegible] و یا صنعتی که کسی چیزی گفته است [illegible] یا امتحان طبع خود

یا با التماس دیگری بگویند و این [illegible] است و [illegible] آنست که

یا بیش است یا کم است [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] میکند [illegible] یا دیگرا [illegible] میکرد [illegible] است [illegible]

شعر [illegible] است [illegible] متابعت [illegible] خوانند [illegible] است حکایات نام

[illegible] مذمت کردن است [illegible] سخنان [illegible] بعض [illegible]

[illegible] و [illegible] قصص و عبرت [illegible] سخنان [illegible]

[illegible] کردن و بهم آوردن است [illegible]

نشان دادن است [illegible] بود [illegible]

[illegible] و تعارف و استعمال [illegible] و حسن [illegible] نکنند [illegible] از انجا [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] شاعر در حکایات [illegible] و یا [illegible] و یا صنعتی [illegible]

[illegible] شنیده [illegible] بیان [illegible]

[illegible] و مکان [illegible] باشد [illegible] دیگری اطلاع نمود

و گر بر دو محکم تا باه قبول کنند و بعده یک روز دو روز فرصت طلبند و انشاء

و امکان اطلاع نبوده باشد همین حکم دارد و گر بیت متاخری موافق متقدمین بخند

و قایل اینها باشد که در قوت طبع او شبهه نبود هم این قبیل باشد و این را

توارد نیز گویند اصلاح معنی ربودن است که معنی غزل مدح آرد و ما از معنی

بغزل رود مثال اول [illegible] مثال دوم

[illegible] قوت [illegible] مانند [illegible] که معنی [illegible]

که در یک بیت تمام گفته نشود بضرورت در دوم بیت تمام شود پس سیاق

چنان آرد که بیت اول موقوف ماند دوم حاصل گردد مثال [illegible] دانی

چراست چرخ بگشت [illegible] چرا آن [illegible]

قدرت این [illegible] بر دو نوع است [illegible] دوم عیب [illegible]

که دو لفظ بیک معنی مترادف بیارد و لیکن میان دو لفظ در استعمالات [illegible]

[illegible] باشد یا معنی دوم خاص باشد و یا بعضی مخصوص [illegible] قصیده [illegible]

از جود امل ترادف است و آن هنر است و آن چنانست که معنی رجا و امل گرچه

امید است [illegible] امید محمود را خوانند و امل امید مذموم را پس بگوید امید [illegible]

اگرچه آن امید محمود مذموم باشد اما عیب آنست که هر دو لفظ بیک معنی بی فرق آرد

و این را بالاتفاق عیب گرفته اند و مولانا [illegible] این را حشو قبیح

تسمیه کرده است [illegible] در لغت چوب خیمه است

و خیمه را که در و فاصله و وتد و سبب می باشد احتیاج کلی بچوب است تا نصب شود

بیت را که از سبب و وتد و فاصله مرکب است احتیاج بعروض دارد تا درست گردد

زیرا که عروض نیمه دوم از مصراع اول است و در عرب اوزان عروض مختلف

می باشد و متنوع میگردد و دانستن آن اهم است پس این علم را نسبت بدان کردند

گرچه ضرب که نیمه دوم از مصراع دوم است آن نیز متنوع میگردد و دانستن آن اهم

اهم است اما متقدم بنسبت اولی تر و درین صنعت دانستن طریق اوزان بحور

و دوایر و تقطیع و لواحق است [illegible] برابر کردن حروف بیت

با بحر در حرکات و سکنات [illegible] اسم جنس است که در تحت او انواع است و آن

جمع بر سه قالب و یا چهار قالب است که در دوایر در آید بحسب تکرار قالب و یا

جمع بعضی قوالب با بعضی و هر بحری را نامی علیحده نهاده اند چنانکه در دوایر بشرح

رسد [illegible] نیمه اول است از مصراع اول بیت [illegible] گفته شد که نیمه دوم است

از مصراع اول بیت [illegible] نصف اول است از مصراع دوم بیت ضرب

گفته شد که نیمه اخیر از مصراع دوم است [illegible] میان هر بیت را گویند [illegible]

آنست که از قالب یک حرف و یا دو حرف را کم و یا بیش کنند پس چون حرف در

اول بیت افتد یعنی در صدر آنرا ابتدا گویند و چون در عروض افتد فصل خوانند

و چون در بیت و یا در مصراع بضرب پیوندد غایت لقب یابد و چون در همه

بیت افتد اعتدال نام نهند [illegible] آنست که در همه قوالب صحیح بود [illegible]

آنست که در بیت تمام هشت قالب افتد و این بر اصطلاح اساتذه [illegible]

فارسی است [illegible] آنست که در بیت تمام شش قالب آید یعنی در هر مصراع

بقالب اید و لب در اصطلاح پارسیان اجزای جمع شده را گویند و اجزا
سبب و وتد [illegible] خواندند [illegible] گفته [illegible] حرفی است
از کلمه [illegible] ساکن یا [illegible] متحرک [illegible] ساکن [illegible]
[illegible] و [illegible] حروف [illegible] گویند [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible] آنست که [illegible] کلمه [illegible]
حروف [illegible] ساکن [illegible] حرف [illegible] باشد
[illegible] حروف [illegible] بود و سبب آنکه در استعمال نیست
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] ساخته و [illegible]
این [illegible] موجب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible] اول آن الف باشد حرکات الف [illegible]
[illegible] است [illegible] ساخت [illegible]
بعد [illegible] است [illegible] الف است [illegible] گویند [illegible]
آن [illegible] متحرک ساکن [illegible] اند [illegible] است که [illegible]
و جمیع [illegible] قافیه از [illegible] گرفته اند و بعضی [illegible] است
قافیه [illegible] قافیه نام نهاده اند در قافیه اصحاب [illegible]
اختلاف کرده اند بعضی یک کلمه گویند و بعضی [illegible] کلمه و بعضی [illegible] و

در ابیات تا نبودن اصح یک لفظ است فاما حسب اصطلاح [illegible] این [illegible]

[illegible] است قافیه [illegible] یکی [illegible] و لهذا گویند فلان قافیه الف

و یا و یا کلمه [illegible] حرف [illegible] در این بیت [illegible] شد

عالم [illegible] و اعظم حرف میم [illegible] قافیه است و [illegible] یک

عالم و اعظم [illegible] و [illegible] و نزد بعضی از عالم [illegible] معظم قافیه

و اصح اصطلاح این [illegible] آنست که قافیه که در اول [illegible]

مطلع است در دوم بیت [illegible] لفظ [illegible] در ابیات [illegible] مکرر آید

[illegible] بود [illegible] در بیت دوم [illegible] از [illegible]

که قافیه [illegible] بود [illegible] پنج کرده [illegible]

[illegible] آنست که قافیه یکی از این پنج [illegible] باشد [illegible] شده

آنست که قافیه [illegible] لفظ [illegible] تکرار [illegible] مطلع [illegible] حرف [illegible]

چنانکه [illegible] این بیت است [illegible] ولی [illegible] کنی [illegible] جان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آنست که

چنان [illegible] که معنی [illegible] او [illegible] قافیه تمام شود فاما چون [illegible] قافیه

شرط است بر حکم ضرورت بیاورد مثاله ای [illegible] شیرین [illegible]

کنی [illegible] لفظ [illegible] قافیه [illegible] است که [illegible] معنی [illegible]

[illegible] اول [illegible] گفته شد که [illegible] قافیه است که [illegible] برد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] در این بیت [illegible] غزل [illegible] [illegible] دیگر

[illegible] و آن یک حرف باشد که [illegible] باشد که [illegible] تکرار [illegible] ردیف [illegible]

[illegible] حروف لین است که [illegible] روی آید و آن الف و واو و یا است چنانکه [illegible]

[illegible] با الف ردف است و [illegible] و واو [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] گویند که سوم [illegible] الف روی باشد چنانکه [illegible] و [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] تاسیس [illegible] حرفی گویند که [illegible] و تاسیس [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] روی [illegible]

[illegible] روی [illegible] حرف [illegible]

[illegible] حروف [illegible] باشد [illegible] حرفی [illegible] گویند که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد که [illegible] حرف [illegible]

[illegible] حرف [illegible] بیت [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] الف [illegible]

[illegible] بیت [illegible] حرف [illegible] روی [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] گویند [illegible] قافیه [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] بود [illegible] چنانکه

[illegible] حرکت [illegible]

چنانکه [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] قافیه [illegible]

[illegible] حرکت ما قبل الف تاسیس است چنانکه [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] است [illegible] بعد قافیه آرند و تکرار [illegible]

و این بر دو نوع است یکی کلمه تام دوم حرفی که بجای کلمه تام باشد یعنی حرف

منفصله یعنی جدا [illegible] فرو شمرده باشیم [illegible] که [illegible]

[illegible] و این کلمه تام [illegible] مثال [illegible]

[illegible] سه مرتبه [illegible] که [illegible]

[illegible] مطلع اصل [illegible] بیت اول [illegible] دوم

بیت [illegible] سیم [illegible] مطلع [illegible] مطلع دوم و مطلع سیم

و این [illegible] ذو المطالع خوانند [illegible] است که شعر [illegible]

در مطلع اول صفت [illegible] خواهد بکند و در مطلع دوم غزلی گوید و در آخر

او در آمد مدح کند تخلص آرد و در مطلع سیوم صفت هوا و فصل [illegible]

در آمد مدح کند و این مطلع [illegible] ابیات باشد چنانکه قصاید ذو المطالع

[illegible] حسن مقطع [illegible] بیتی است که در آخر شعر باشد و قطع کلام بدان کرده [illegible]

[illegible] آوردن اسم ممدوح است و عقیب ذکر او [illegible] دعای باشد

که [illegible] معلق کند چیزی که بقای او تا قیامت باشد [illegible] است [illegible]

نام خود نویسد [illegible] خواستن [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] خطیر [illegible] ارباب [illegible] مستحسن [illegible] است که تا کسی [illegible]

[illegible] سبحانی فکری مستقیم و طبع سلیم نباشد هرگز بواسطه علم در عروض
صنایع و ضوابط اوزان و بدایع یک بیت بلکه یک مصراع مستقیم نتواند گفت اما
اگر کسی در اصل فطرت [illegible] و فطنت مجبول و محصول بود [illegible] حقایق و دقایق
و لطایف و ظرایف بحسب سلیقه سلیم [illegible] فالحاصل چون کسی را
عنایت عظیم مخصوص شود و [illegible] اطلاع [illegible] در غیبت استماع
افکار غالب بود و در فصل فضل قابل نشو و نما باشد و در انشا و انشاد مایل بود
اول چیزی که بدان احتیاج دارد دانستن اوزان است و آنچه متعلق است زیرا چه
می باید اول نظم کردن کلمات بداند و موزون گفتن و خواندن و نوشتن تواند بعده
صنایع و بدایع بنابرین قضیه ترکیبیه و مقدمه فکریه اساتذه این فن شریف و نظم لطیف
برای تیسیر اطلاع و تسهیل استماع قوانین و ضوابط و قواعد و روابط اختراع کرده
و بیان آن بدینگونه مشرح بتنقیح و مصرح بتوضیح باز نموده شد که کلمات تمام
مرکب است از متحرک و ساکن و ابتدا جز متحرک نبود و انتها جز ساکن نبود و در
تقطیع علامات متحرک صفر است و علامات ساکن الف مثالها و پس چون
کلمه مرکب باشد از دو حرف اگر دوم ساکن است آنرا سبب خفیف گویند و اگر
دوم نیز متحرک باشد آنرا سبب ثقیل خوانند و کلمه که از سه حرف مرکب است اگر
دو حرف بالا متحرک باشند و آخر ساکن آنرا وتد مجموع نام نهادند و اگر ساکن
میان دو متحرک باشد آنرا وتد مفروق خطاب کنند و اگر کلمه است که مرکب از چهار
حرف است و ساکن بعد سه حرف متحرک آنرا فاصله صغری لقب سازند و اگر

ترکیب [illegible] خوانند و

متقدمان [illegible] اجزای [illegible] کرده [illegible] حرف [illegible]

[illegible] آوردن [illegible] کرده‌اند [illegible] اجزای [illegible]

[illegible] و پارسیان [illegible]

این [illegible] ارکان اجزا نام کرده‌اند چون بعضی از این [illegible] بعضی

کرده [illegible] از اقوال [illegible] گویند [illegible] جزو [illegible]

[illegible] است [illegible] قوالب [illegible] است و [illegible]

[illegible] و شعر [illegible] است [illegible]

[illegible] این قوالب [illegible] پارسیان [illegible]

و مفعولات در استعمال می‌آید از آنکه به زعم ایشان رایق و [illegible] طبع نمی‌نماید

و این قوالب اصول‌اند و بعضی [illegible] از بعضی [illegible] بیشتر [illegible] علم

کرده و [illegible] زیاده کردن [illegible] نام کرده‌اند [illegible] از وقوع زحاف [illegible] اصول فروع

جدا [illegible] هر یک از آن زحاف نامی علم کرده‌اند تا علم بدان حاصل شود

و زحافی که [illegible] از آن رایق [illegible] افتد [illegible] پارسیان [illegible] زحاف

[illegible] بسته‌اند [illegible] تفصیل [illegible] افکندن دوم ساکن [illegible]

فاعلن [illegible] فاعلات [illegible] مستفعلن [illegible] مفعولات [illegible]

[illegible] افکندن چهارم [illegible] تا مستفعلن [illegible] شود و مفعولات [illegible]

افکندن پنجم ساکن باشد تا فعولن [illegible] و مفاعیلن [illegible] کرده

[illegible] و مانند آن [illegible] گردد

[illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] بعد [illegible]

[illegible] مفعولن [illegible]

مفعولن که [illegible] و ساکن [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] مستفعلن [illegible] و اگر متحرک باشد

[illegible] میان [illegible] مخصوص [illegible] شود

و اگر [illegible] متحرک [illegible] و این [illegible]

[illegible] شود [illegible] است میان [illegible]

[illegible] شود [illegible] است میان [illegible] مفاعیلن شود

و اگر [illegible] ساکن [illegible] و ساکن گردد [illegible] متحرک [illegible]

فاعلاتن [illegible] مفعولن [illegible] گردد [illegible]

و اگر [illegible] ساکن آخرین باشد [illegible] ساکن گردد [illegible] مستفعلن [illegible]

[illegible] است [illegible] و اگر [illegible] مفاعیلن

فاعلاتن [illegible] مفعولن [illegible] گردد [illegible] است میان [illegible]

[illegible] فاعلاتن که [illegible] فاعلن [illegible] گردد [illegible]

[illegible] مستفعلن [illegible] سالم

[illegible] سالم [illegible] گردد [illegible]

تا مستفعلن بماند [illegible] ساکن [illegible]

تا مستفعلن [illegible] مستفعلن [illegible]

شده بود [illegible] شود [illegible] [illegible]

[illegible] بماند [illegible] که چون [illegible] آخر جزو [illegible]

شود تا مفاعلن [illegible] گردد [illegible] چون در آخر جزو [illegible] شود [illegible]

حذف کنند تا مفعولات [illegible] [illegible]

مفاعیلن [illegible] شود [illegible] باشد [illegible]

تا [illegible] مفاعلن [illegible]

شده بود [illegible] شود [illegible] آخر [illegible] حذف کنند [illegible]

حرف [illegible] ساکن [illegible] مفاعلتن [illegible] کنند [illegible]

متحرک را ساکن کنند مفاعلتن [illegible] مفاعلن [illegible] کنند [illegible]

خرم و [illegible] مفاعلتن [illegible] مفاعیل [illegible]

[illegible] کنند [illegible] شود [illegible] مفاعلتن [illegible]

مفاعیل شده بود فاعیل [illegible] ساکن [illegible]

[illegible] یکی ساقط کرده [illegible]

[illegible] آخر جزو [illegible] حرفی ساکن زیاده کرده شود تا مستفعلن [illegible]

[illegible] که چون [illegible] آخر جزو [illegible] حرفی [illegible]

بران زیاده کنند تا فاعلاتن [illegible] کرده [illegible]

و لا ارا المعروف است که در اول بیشتر تا جا چنین [illegible] اند از [illegible] با الفاظ
جایز است [illegible] مخصوص است [illegible] که در [illegible] مذکور خارج از [illegible]
[illegible] که در مطلقش [illegible] نظم خوانده [illegible] درست [illegible]
که مصراع دو [illegible] باشد [illegible] مصراع او [illegible] چنانکه [illegible]
نموده [illegible] بعد [illegible] چون قوالب [illegible] ساخته [illegible]
واقع شده است یعنی بعضی [illegible] دراز [illegible]
روا نیست این نوع کردن قالب مخالف [illegible] کردن [illegible]
و بحسب [illegible] جمع [illegible] مخصوص [illegible] چنانچه
[illegible] در [illegible] دو [illegible] که [illegible]
منسوخ [illegible] بیان می آید [illegible] است [illegible]
چه قدیم [illegible] عربیست [illegible] از [illegible]
[illegible] با [illegible] این [illegible]
نیفتاد و [illegible] این [illegible] طرح [illegible]
[illegible] دارند [illegible] است [illegible]
[illegible] منسوخ نموده اند [illegible]
[illegible] آن را [illegible] می آید که [illegible] مطبوع [illegible]
[illegible] که [illegible] روان [illegible]

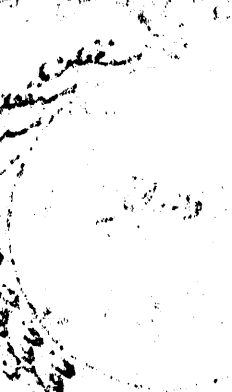

تام و یکی مجزو تام وزن اول چهار جزو سالم مثاله [illegible] تقطیع این بحر [illegible]

[illegible] بیت تام اجزای [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] وزن سیم همه اجزای مطوی مثاله [illegible]

[illegible] وزن چهارم مرکب مخبون و مطوی

مثاله [illegible] وزن پنجم مرکب

مطوی و مخبون مثاله [illegible]

[illegible] وزن ششم مجزو و مخبون مطوی و مقطوع مثاله [illegible] وزن [illegible]

[illegible]

[illegible] ابتدا [illegible]

[illegible] وزن [illegible] تام همه اجزای سالم مثاله [illegible]

[illegible] وزن [illegible] سالم

و یکی محذوف مثاله [illegible]

[illegible] وزن سیوم دو جزو سالم و دو مقصور مثاله [illegible]

[illegible] وزن چهارم سه جزو مخبون

و یکی محذوف مثاله [illegible]

وزن پنجم دو جزو مشکول و دو سالم مثاله [illegible]

[illegible] مجزو وزن ششم دو جزو سالم و یکی مقصور مثاله [illegible]

[illegible] وزن هفتم مخلع [illegible]

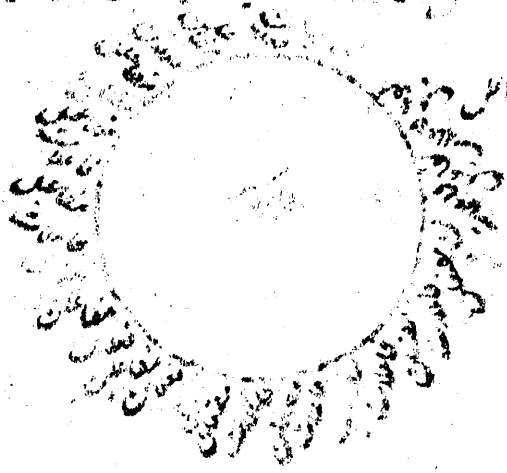

دوم زحاف [illegible] تام و مجزو وزن او اجزای بر اصل [illegible] مخنث

[illegible] [illegible] [illegible] مجزو وزن [illegible]

بر [illegible] [illegible] مثال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مجزو [illegible] تام [illegible]

[illegible] [illegible] تقطیع [illegible]

وزن [illegible] مثال تقطیع [illegible]

[illegible] مجزو وزن [illegible] مثال [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] وزن آورده [illegible]

[illegible] [illegible] مثال [illegible]

[illegible] [illegible]

این [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] وزن تام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

وچهارم [illegible] مثال [illegible] [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] اتفاقی [illegible]

دیگر شاید است [illegible] بحر رجز و اوزان رایج کنند و کر اتفاقات [illegible]

[illegible] است بحور را مطبوع بعض طبع را بر بدید نشست و الف برای اوزان رایج

در دوران بود با استعمال آن رایج و متأخران بود مؤلف این رسالت [illegible]

[illegible] با عبارت به قالب بحر فی زاید انشا کرده چون قالب [illegible]

بحر فی نیز از قوالب سالم ماند تا هیچ نقصانی به ایشان راه نکند اگر [illegible]

[illegible] و کر [illegible] حاجت بازخواند آن قوالب [illegible]

و طبع [illegible] [illegible] مرکب از دو فاصله صغری [illegible] مرکب [illegible]

[illegible] مرکب از [illegible] و میان ایشان یک فاصله صغری چون [illegible]

[illegible] رایج از وجوه فایق بود خطاب ایشان [illegible]

[illegible] این بحر تام و مجزو وضع شده به اجزای سالم [illegible]

[illegible] کار [illegible] [illegible]

[illegible] وزن دوم مثال [illegible] [illegible]

[illegible] این بحر نیز تام و مجزو است به اجزای سالم مثال وزن [illegible]

[illegible] چهار وزن [illegible]

دیگر [illegible] با [illegible] و دوم [illegible] به اجزا سالم مثال

[illegible] وزن خوای [illegible]

وزن سوم مجزو به اجزای سالم مثال [illegible]

[illegible] وزن چهارم دو جزو سالم [illegible] مثال [illegible]

کتب [illegible] چون بحور و اوزان

قوم گشت و قواعد و قوانین معلوم شد طریق تقطیع آنست که بیت را بر خط عروض

نویسند و خط مصطلح و اصل در خط عروض آنست که حروف را بر چهار نوع ملتزم انگارد

و هر نوعی با حکمی معلوم شمارد بدین تفصیل [illegible] هر حرفی که در گفتن اصالة ظاهر شود

اگرچه در خط مصطلح که کتابت از کتابت کتب و مکتوبات است نبشته نگردد در خط عروض

بنویسند چنانچه نون تنوین در الفاظ مرکب [illegible] که در بیت فارسی افتد مثاله

گفت کیف حال گفتم مالک [illegible] گفتم این الوصل گفتا من وراء المشرق و در لفظ

مالک و غصه این تنوین در خط کتابت نبشته نمی شود فاما چون در تلفظ می آید

در خط عروض بنویسند و چنانچه حرفی از اشباع حرکت آخرین بیت ظاهر میشود و آن

حرکت قاف است در لفظ مشرق که با اشباع کسره یا پیدا کرده در قافیه [illegible]

و معلق روا باشد مثاله [illegible] لطافت نیست چون رخسار او گل در چمن در ظرافت

نیست چون بالای او سرو [illegible] گفت اینک مشک از قرمز [illegible] گفت اینک

ماه انور من رای [illegible] هر حرفی که ملفوظ باشد اگرچه صریحا ملفوظ نبود

در خط عروض نویسند خواه در خط مصطلح نوشته شود یا نه مثال آنچه در خط مصطلح

نبشته نمی شود [illegible] ساغر زرین ز دست [illegible] خوش بود خاص از کف

سیمین [illegible] را در لفظ زرین مشدد است و نون نازکان در خط عروض

دو باید نوشت اول را ساکن و دوم را متحرک زیرا که در بحور حروفی مشدد نبود

بسبب آنکه غالبها از اسباب و اوتاد و فواصل میکنند و درین بر سه حرفی

ت در بیت بوقت تقطیع بضرورت شده را لحاظ کنند و حرف [illegible] هم

در تقطیع با بر آوردن [illegible] است در حرکات ساکن باشد و مثال آنچه در خط مصطلح

[illegible] قاضی [illegible] بجز جهان [illegible] خاسته [illegible]

[illegible] وصل [illegible] اگر [illegible] نمی‌آید حکم ملفوظ است زیرا که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و گفتن [illegible]

و [illegible] باشد اگرچه [illegible] مصطلح نویسند در خط [illegible] حذف کنند

[illegible] چون [illegible]

و چون [illegible] اگرچه [illegible] چون [illegible]

نیابد و [illegible] در خط [illegible] نویسند زیرا که التقای ساکنین [illegible]

بیت [illegible] زیرا که [illegible]

مثال قاضی [illegible] جهان [illegible] و چون [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] التقای [illegible] یکی از حروف [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] و [illegible] و غیر آن [illegible]

وصل [illegible] است [illegible] آمده هم

[illegible] آمده [illegible] قبیل [illegible]

[illegible] حکم [illegible] باشد اگرچه در خط مصطلح نویسند در خط

[illegible] این [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] است [illegible]

معمول اند و در مصراع دوم حروف مسروقه و از این قبیل است این بیت

نشست سرو ابلی کرم مجلس خاص [illegible] خوان [illegible] خواست [illegible]

چنانکه خواست این بحر مجتث مخبون [illegible] معمول اند و دوم [illegible]

حروف مسروقه دارد [illegible] در این بیت [illegible]

[illegible] جان [illegible] دو [illegible] مصراع [illegible]

ودران [illegible]

و شاعران ما مصراع [illegible] کرده [illegible] نظم [illegible] تمام

[illegible] بود با او مناسبت دارد [illegible] مطابق است و وجه

و مناسبات آنست که [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] بر چهار نوع است ذاتی و صفاتی و [illegible]

ذاتی آنست [illegible] و صفاتی

آنست که [illegible]

[illegible] آنست که [illegible] مثال آن

[illegible] ابدی آنست که [illegible]

در نظم [illegible] بر این انواع [illegible] است [illegible]

ذاتی نظم آنست که ترکیب [illegible] مناسب [illegible]

مطالع ابیات رسیدن بلیغ و دوم بیت بلیغ بود و ضروری است که از دو بیت [illegible]

[illegible] اول این باب بیت لطف و خواست [illegible] مصرع [illegible] آنست که مطلع و مطلع

حقیقی و معنوی مطلع حقیقی باشد و بیا [illegible] و اجزا [illegible] است [illegible]

[illegible] تقریر ساقی و تجرید معنی معلوم و مفهوم شده و کلام [illegible] معنی [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] و تناسب الفاظ و فصاحت [illegible] معانی [illegible]

[illegible] صاحت و سلاست و بلاغت و رقت [illegible] و خیال [illegible]

[illegible] و نازکی در روشنائی [illegible] است [illegible]

[illegible] حال [illegible] استاد آن [illegible]

[illegible]

[illegible] سابق [illegible] معنی

[illegible] مطلع [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] بدایع [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] معنی [illegible] آنکه [illegible] معنی [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

و تصریع و تقسیم و لف و امثال آن خلاف است که بتصنیع و سخن تر کرده و تشبیه یعنی خاصه [illegible]

[illegible] است بدان کردیم و ان [illegible] ارتقا است که بترتیب [illegible] بلیغ [illegible] تر شود

اکنون [illegible] لفظی و معنوی [illegible] بر قسم [illegible] معنی [illegible] باشد [illegible]

و دقیق تر کرده و نظر در ترکیب [illegible] ایشان [illegible] [illegible]

کرده تصنیع و ترکیب [illegible] مبالغه [illegible] [illegible] [illegible]

در صنایع لفظ و ترکیب بیشتر [illegible] [illegible] معنی [illegible] [illegible]

[illegible] صنایع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ترکیب و تصنیع [illegible] [illegible] [illegible] معنی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکنون [illegible]

لفظی و معنوی [illegible] [illegible] معنوی [illegible] [illegible]

[illegible] صنایع [illegible] صنایع لفظی و معنوی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالاتفاق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] واجب [illegible] بلکه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جمیع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اشعار [illegible] [illegible] است

بدین طور معروف در شعرای عظام بدین ترکیب به وجه تحسین شده با بالا [illegible]

این جمله عادی بود مجرای سخنان عوام جاری نباشد ما ترکیب معنوی است

که از الفاظ به بیان الالت [illegible] تشبیه کرده [illegible] را به طبع

حقیقت نماند این [illegible] حقیقت الفاظ آورد و استعارات معنوی است [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] دیگر را [illegible] ترکیب معنا و برای [illegible]

از الفاظ استعاره و بیان [illegible] و لفظ و اجزای حقیقت الفاظ [illegible] بیان [illegible]

آن [illegible] جمع نظم چون [illegible] را [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] فعل است جان [illegible] آمده کرده [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] کار [illegible]

[illegible] مخالفت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] استعارات معنوی [illegible]

[illegible] است و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] معنوی [illegible]

[illegible] است [illegible] آن و رابطه [illegible]

[illegible] آورد و [illegible]

[illegible] بیان آورد و [illegible] علیه الرحمة والغفران [illegible]

و دیگر دو استعاره های لفظی و معنوی چنانکه در ترکیب معنوی یافت بلکه طریق [illegible] مثالش
لفظی و معنوی در غالب الحمد است اکنون بدان که ترکیب معنوی را دو بیان [illegible]
نمایان [illegible] استعاره [illegible] مجاز [illegible]
استعاره [illegible] است که در تشبیهات و در ابیات [illegible] و [illegible]
[illegible] رعایت [illegible] و توجیه سخن و وضع لفظی [illegible]
[illegible] مصطلح بعد و در صنایع و بدایع [illegible]
[illegible] چون [illegible] ترکیب و [illegible] چنان [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] گفتیم و استعاره [illegible]
[illegible] چون [illegible] جمع حسن [illegible] اشعار [illegible]
و هم [illegible] گردد [illegible] در کار دست [illegible]
[illegible] دست دارد و ان استعاره [illegible] است که [illegible] بر [illegible]
توان کرد [illegible] استعاره [illegible] عالم [illegible]
[illegible] بود [illegible] سخن [illegible] بیت
[illegible] عوام [illegible] این بیت شیخ سعدی علیه الرحمة [illegible]
[illegible] است [illegible] سلطان [illegible] خوش [illegible]
[illegible] مراد ازین بیت [illegible] است [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بهار [illegible]
و درین بیت خاقانی رحمة الله علیه [illegible] ما [illegible]

چون اینجا مصراع اول پای بند شده بیت ... [illegible]

و درین بیت خاقانی رحمة الله علیه در مصراع اول پای بند شده [illegible]

و [illegible] جمل است و در مصراع دوم پای بند شده بیت [illegible]

[illegible] و اقتضا [illegible] پوشیده نیست آنچه در جمیع اشعار [illegible]

مولانا [illegible] عبارت [illegible] ذکر [illegible] بیت [illegible]

بیت [illegible] که [illegible] خواند [illegible] نرخ گهر [illegible]

بشکند ملک الشعرا [illegible] و [illegible] که چون [illegible] ملک الکلام [illegible] کلام

ملک الکلام [illegible] و درین بیت چند [illegible] تجنیس [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] گهر [illegible] و [illegible]

رعایت [illegible] که [illegible] لعل خواند [illegible]

مشتری [illegible] نرخ گهر [illegible] بشکند [illegible]

که [illegible] لعل خواندن رعایت [illegible] گهر [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] است و مشتری را خرید [illegible] رعایت [illegible] است که [illegible]

و [illegible] مشتری بجای فلک [illegible] که در آن بیت [illegible]

و مقصود از مشتری است که فلک جای اوست [illegible] کمال قدرت

طبع [illegible] قوت فطنت [illegible] در [illegible] سخن [illegible] و آفرین [illegible]

و [illegible] بر [illegible] آن مجلس [illegible] این بیت برخواند

خواجه سنائی [illegible] نرخ خواست [illegible]

خواجه خواستی انرا چه کردی درین بیت نیز نقض آورد و بیان نقض بکمال کرد که در محل

ذکر آن کوکرد چه نسبت دارد و عاقل موجه [illegible] موجه [illegible] بود [illegible]

بود که [illegible] خواستی انرا چه کردی در [illegible] معنی [illegible]

کرد [illegible] بیت [illegible] مراعات [illegible] کوکرد [illegible] الحصول [illegible]

[illegible] الوصول [illegible] اصل درین باب [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] الفاظی [illegible] تشبیهات [illegible] چون [illegible] و شکل [illegible]

و رنگ و طریق [illegible] و [illegible] مانند [illegible] لفظ [illegible]

ترکیب [illegible] چون [illegible] و [illegible] چون [illegible]

[illegible] شیوه [illegible] انست [illegible] میرود [illegible]

[illegible] از [illegible] وقت [illegible]

[illegible] بیت [illegible] انست و آن [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] یوسف [illegible]

یاقوت [illegible] است [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] کبوتران [illegible] حریفان [illegible]

[illegible] و [illegible] حال [illegible]

طلوع آفتاب [illegible] شد و از [illegible] شکفت [illegible] کای [illegible]

و [illegible] تیز [illegible] و سکه [illegible] خوب [illegible]

و [illegible] تاج [illegible] داد و [illegible] بلند [illegible] مقام [illegible]

و با به سروشی بدست آورده علی هذا القیاس لب لعلت جهانی که خونبها
کرده و این حرف فقط دمی بزلف بربندی دمی بچشم غلطانی مقصود ازین تحسینها
و غلطانیدن تهمت نهادن است و اگر گفتی بچشم بربندی و بزلف غلطانی از بد
افتادن معنی درست است اما سخن بی نسبت است و نزدیک بجاکه بند برزلف و غلطانی
بچشم مناسبت دارد و نظر اینها بی نسبت است نزدیک کاملان این سخن بی نسبت کفته
تا گفتن اولی تر است و همچنین لفظ ... هر دو جا نسبت که خونبها همین حکم دارد
و گر گفتی که کشتی بغمزه دوری یا سخن بی نسبت ... که کسی گرد ... مرتب اند
تشبیه مذکور که گوید فلان بیرون شمس مسابح دارد و ان به طریقه عدوان نماید که
سعد بروان میده و اسب بران می بخشد و از جریانات کوی در دم می
و مشک در جمال فرستاد و بردوی صبح دمید ... مقام شود دالی انفرنگا
همه ایها بی نسبت است اگرچه معنی مقصود است اما کاملان صنعت ندارند
است که نسبت افعال و حرکات و غیران بر هر ... موافق کنند باعتبار مناسبت
در هر یکی اصطلاح و استعمال عرف و یا باعتبار حسابگذاری با گفتن و کردن و خوردن
و اشامیدن و گرفتن و خواندن و نوشتن و داشتن و گفت در زدن و زر
کردن و تیغ زدن و طبل و دهل زدن است کفتن و سنگ انداختن و افتادن
در جست و خاستن و قلم انداختن و شستن و رفتن و تیغ کشیدن و ریختن
در سینه ... و خون ریختن و تیر رسیدن و گذشتن و بریدن
و کشیدن و کشادن و آب زدن و روانیدن و تری دتانک و برودن و زدن

گفته‌اند که [illegible] اگر کسی خواهد که آن نام جهات را متوجه شده گوید لازم است که

استعاره اختیار کند و در بیت اول تیغ را اسم [illegible] اثبات [illegible] است

ولی [illegible] باید [illegible] تیغ نو [illegible]

[illegible] نزدیک است و [illegible]

[illegible] که آنجا [illegible] است و اینجا [illegible] مناسبت [illegible]

[illegible] خانه [illegible] و آشیانه و سرو و چمن با شمع و لگن و ماه و فلک [illegible]

[illegible] آن و [illegible] دهقان [illegible] شاه و تخت [illegible]

و میدان و کمان و قربان و [illegible] باشد مثاله جام خورشید [illegible]

از بر فلک کشتی ماه نو [illegible] آمده [illegible] جام [illegible]

نامه [illegible] است [illegible] خورشید [illegible] فلک کشتی

ماه نو [illegible]

بیست [illegible] آفرین [illegible] بر [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است و کلام [illegible]

[illegible] از لطافت [illegible] از اوهام است مثاله خورشید [illegible]

جهانگیری از آن تیغ جمشید [illegible] مثال دیگر

[illegible] جهانبانی [illegible]

[illegible] مصراع دوم مطابق قسیم مصراع اول است و [illegible]

... ست که بدین نمط معروف نبود و چه معقول و منقول نامسموع و نامقبول است چه جفا

بنده است و خطا [illegible] است اگرچه از اهل صواب است [illegible] کلام [illegible]

[illegible] با بارانید [illegible] [illegible]

گفت نتوان گرفت که مطابق [illegible] [illegible]

جمع آمده درین مثنوی [illegible] چون [illegible]

گرفت نتوان [illegible] قسم [illegible]

[illegible] صنایع [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] استعاره [illegible]

عبارت [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آورده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دیگر خسرو [illegible] بیت [illegible]

خسرو [illegible] است [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] دل [illegible]

گرفت چون بر طریق استعاره عشق را سلطان [illegible]

[illegible] ساختن [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] عشق را سلطان [illegible] لفظ سلطان

فایده ظاهر نشود [illegible] مستعمل چنانچه مه روشن و مه تابان و شب تیره و گل نازک

و خار درشت و تیر و سخن شیرین و تلخ و [illegible] و [illegible] بلند و [illegible]

و چشم نیم خواب و زلف پریشان و مژگان و چشم و خم و لب لعل و شیرین مثال این

[illegible] عادت [illegible] تحریر [illegible] کرده اند [illegible] گفتن [illegible] گفتن

[illegible] گفته است کنج [illegible] ملک را فرو [illegible]

گوید [illegible] بسیار ناخن [illegible] رخسار دیگری گوید [illegible]

[illegible] کار [illegible] بسعادت رسید [illegible] ناصحیت

[illegible] دیگری گوید امروز بامداد که برخاستم از خواب با طالع شگفته

با [illegible] کنج [illegible] وجود [illegible] ملک را فرو گفتن [illegible] مصطلح است

[illegible] گفتن [illegible] است [illegible] کرد اینان نامصطلح چه [illegible]

[illegible] سخن [illegible] از [illegible] عارج است و [illegible]

و [illegible] طالع را شگفته خواندن و خاطر

[illegible] گفتن [illegible] است [illegible] و گر کردن کنج [illegible]

[illegible] ملک [illegible] نعمت [illegible] بسیار

[illegible] با طالع [illegible] ناخن [illegible]

[illegible] گفت [illegible] دستور کرده است [illegible]

[illegible] این [illegible] نوشته و این [illegible]

[illegible] است [illegible] بدین تقدیر اگر کسی گوید خانه فلان [illegible]

و این درخت نظر شد باعتبار آنکه خانه را آدمی تصور کند و درخت را آدمی
متعقل سازد روا بود بمجرد این تقریر از خجالت و تشویر سر بر افکنده ماند
چون این مقدمات تمهید کردیم و قواعد و اصول ضوابط مشدد گردانیدیم
صنایع معنوی را به بیان رسانیم و شرح کردانیم بعون الله تعالی و [illegible]
که لفظ مشترک مشتمل دو معنی تام باشد و آن معانی یا هر دو حقیقی باشند و یا هر دو
مجازی و هر دو معنی مراد متکلم باشد مثال هر دو معنی حقیقی [illegible]
[illegible] گوشها دو معنی دارد یکی جمع گوش دوم جمع گوشه
و این هر دو معنی تام است و هر دو مراد متکلم است مثال هر دو معنی مجازی [illegible]
سروان عالم افروز [illegible] دام [illegible] روز ولیکن [illegible] خالص
خویش [illegible] داشته [illegible] لفظ [illegible] معنی [illegible]
[illegible] مجازی یکی مشغول و دوم مقدم و اینجا هر دو معنی مجازی تام است
و هر دو مراد متکلم است مثال دیگر [illegible] که رستم در
زمان [illegible] لفظ [illegible] معنی دارد حقیقی [illegible] منکسر است و مجازی
[illegible] و [illegible] هر دو معنی مجازی تام است و هر دو مراد متکلم است
[illegible] تعریف این همان تعریف [illegible] است الا آنکه اینجا لفظ مشتمل سه
معنی است و هر سه معنی تام و مراد مثاله ستون سنگ اگر گویند چو است
بگویم راست کوه بی ستون است این بیت ابن [illegible] بقا جوی
شهنشاه در وصف منار سنگین [illegible] است لفظ راست سه معنی دارد یکی

راست نقیض دروغ و دوم راست مخالف کژ سیوم راست بمعنی درست

و مسلم بپای درین شعر بر سه معنی مراد متکلم است [illegible] تعریف

این چنانست که تعریف ذو المعنیین [illegible] اینجا یک معنی بلغتی دیگر [illegible]

بلغتی دیگر و هر دو معنی مراد مثال یک معنی عربی و یکی پارسی [illegible] بر سر آب بود دایم [illegible]

ناگهان رسید بر سر ما [illegible] دو معنی دارد در عربی آنست و در پارسی ضمیر جمع

و اینجا هر دو معنی مراد اند مثال دیگر یک معنی عربی و یک هندی [illegible] پای مردی او در

عظم صفات [illegible] اینک بروی عزی لات [illegible] لات در عربی نام بتی [illegible]

و در هندوی لکد و هر دو معنی مستقیم است مثال دیگر یک معنی پارسی و یک هندی

هندو بچه دوش زبس [illegible] پای افکند [illegible] چون دوش [illegible] که [illegible]

فریاد برآورد که مائی مائی [illegible] در فارسی مخفف میای که نهی از آمدن است و در هندی بمعنی

ای مادر من و این لفظی است که زبان هند در حالت تعجب و تحیر و استغاثه و ناز

گویند مثال دیگر هندو بچه دیدم اندر کوی کز نرگس مست اوست هر سو هوی

بگرفته ببر از کمرش پرسیدم فریاد برآورد که موی موی معنی بفارسی آنکه کمر من

در باریکی تار موی است و تکرار برای تاکید اعلام است و بهندی بر سبیل دعا [illegible] میگویند

که بمیری بمیری مثال دیگر هندو بچه نشسته در بازاری افکنده زلف بر میان

زناری بگرفتم زلفش [illegible] بوسه بلب فریاد برآورد که ماری ماری معنی فارسی

او است که [illegible] من مثل ماری است از و حذر کن و معنی هندوی آن باشد که بروجه

استغاثه میگویند که ما را کشتند کشتند بفریاد رسید [illegible] تعریف او بمکان تعریف

و المعنوی است الا آنکه اینجا دو معنی یکی قریب یکی بعید بود و مراد متکلم

بعید باشد نه قریب و این تعریف بحسب اصطلاح است مثال کمان

[illegible] شد و دان [illegible] خواست یکباره [illegible] زه [illegible] عطارد

دو معنی دارد یکی آفرین و دوم زه کمان و این قریب است بجهت مناسب

وان بعید بسبب عدم ذکر مناسب و مراد همین معنی بعید است که گفته شد

همچنین گوشه دو معنی دارد یکی طرف هر چیز و کنار و دوم گوشه کمان و این

قریب است بقرینه مذکور وان بعید بجهت عدم قرینه اما مراد شاعر معنی بعید است

زه [illegible] آفرین [illegible] گوشه کمان است وان معنی [illegible] قول

[illegible] دی آن شیری که در حرب [illegible] [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سام [illegible] [illegible] سال بود [illegible]

یکی [illegible] دو معنی دارد یکی [illegible] [illegible] و دوم [illegible]

[illegible] سام [illegible] معنی دارد یکی [illegible] [illegible]

[illegible] و دوم معنی بعید [illegible] [illegible] [illegible]

و مراد همین معنی [illegible] [illegible] آمده یکی قریب [illegible]

[illegible] بواسطه ذکر [illegible] و دوم بعید [illegible] [illegible] شده و اینجا

همین معنی دوم مراد [illegible] لفظ مشترک [illegible] [illegible]

[illegible] معنی تام [illegible] [illegible] نظر کرده [illegible]

خیمگان یعنی هم و هونا بیست نباشد لیکن این صفت نهایت دارد ابیات

مثال کوکب از نور ما و پاره از روشن خورشید مراد داشته هر دو معنی دارد

یکی یاری دوم حرف زدن معروف که پی در پی یکبار درآید چنانچه در نهادن ما شد

دا بحال ما و معنی اول است و دوم معنی تام است لیکن بسبب ذکر حرف کاف

هر دو زدن حرف میوه دارد این معنی تام نیست و بسبب لحوق ضمیر سطر دانا و تر

مثال دیگر که طول عقل او تو را مردم لیک به عرض مستور [illegible] امتداد عرض دو معنی

دارد یکی مناسب طول یعنی امتداد ثانی از سطح جسمی دوم [illegible] و این معنی

دوم که تمام است مراد است و معنی که مناسب طول باشد تمام نیست چون این صفت

نیست دلاویز است چند نظیر دیگر نوشته شد [illegible] دو [illegible]

داده دعا معتمدان را [illegible] موده [illegible] کرد از افادت [illegible]

صید کرده تسلیم خاصه و عام خرده بیانات شمرده بیننده هم درین بیت لفظ

[illegible] اگر چه از دو المعنی خاص شمرده شد اما چون معنی دوم تمام نمی شود

تسمیم [illegible] مثال دیگر اگر چه از ... ام زود است [illegible] من حبه

و [illegible] خطا نکند مثال دیگر [illegible] بر همه بندی [illegible] بر گردی گشتی

معنی [illegible] گشتیم [illegible] مثال دیگر [illegible] است

بصفا کودکی جوانه واست مثال دیگر [illegible] تر او زن کرده نامه خویش

بیا کرده [illegible] که کردن آمد [illegible] کودکان سوی [illegible] بوز [illegible]

دا [illegible] بر آسمان آمد [illegible] بیت که ترکیبی [illegible]

وضع باشد و آن ترکیب مفید و غرض تمام باشد و یا ترکیب از الفاظی بود
که اطلاق هر لفظی در اصطلاح و استعمال بر دو کان چیز باشد و آن ترکیب برای
یک غرض باشد و این صنعت عین ایهام است الا فرق آنست که ایهام
در یک لفظ است و توالی چنین در الفاظ است و مستفاد از ترکیب و گر تهمت
مقدمه موید گردد و زیباتر آید مثاله بحسب وضع مسنونات تهمتنه گر دو جام
بودی مست بنگر اکنون خراب جام شکست شه آفاق مست و عیش مدام
ترا مکه شد ز مست آمد جام جام گر می طرب فزا بود است و بزرگی جهان
نما بود است بخت گو یاوری تو شد پیوست داده جام جهان نما بدست
چو بدست تو داد دولت جام ده ز دوات بجام دور مدام در دو بیت
اول هفت لفظ مشترک است یکی دور که دو معنی دارد یکی عهد و وقت
دوم کشتن جام شراب دوم جام دو معنی دارد یکی نام والی تهمتنه دوم پیاله
سیوم مست یکی حالتی که از خوردن می حاصل شود دوم اما روی از خوشی
چهارم خراب یکی بیخودی از خوردن می دوم پیرانی پنجم شکست یکی انکسار
دوم انهزام ششم مدام یکی می دوم دوام هفتم بدست یکی عضو معلوم دوم
ضبط از سیاق ترکیب و ربط این الفاظ و غرض تمام مفهوم میشود اما غرض
که بنای این دو بیت بر وی است آنست که تهمتنه در عهد والی تهمتنه که جام نام
داشت انبار ده خوشی بر دوام است که جام والی مذکور در ضبط آمد و غرض
دوم که بنای این بیت بر وی است آنست که تهمتنه از دور یعنی کشتن جام شراب می بود

جام می شکست و شاه آفاق مست باده شد جامش بر دست [illegible] بیت

آخر را همبرین ترتیب استخراج کند الا آنکه در ابیات آخر لطیفه زاید است و لان

[illegible] تمهید مقدمه میکند و آن ثبوت صفت جهان نمای بر جام است بعده میگوید

[illegible] جام جهان نمای را بدست تو داد که آن والی حقایق ممالک و خزاین جهان

بتو نماید پس او را بقوت دولت در گردش دار همیشه یعنی در خدمت رکاب او

بدار مثاله و بکره بمیدان نگرست کنند کنان آن گیتی که او جوش بسیار دارد

غرضی که بنای بیت بر وست آنست که در میدان یعنی ساغری را نگر کنند کنان یعنی

حباب برآرد آن گیتی که بسیار میجوشد یعنی شراب و غرض که بنای بیت بر اوست

آنست که در میان میدان بنای جولانگری اسپان جنبها بر گرد میکند آن اسپ کیست

که جوش بسیار دارد مثال طریق دوم بر حسب اصطلاح [illegible] میر نورانی چنین آنرا که

گفتی صادق است مهر خود را بر همه آفاق روشن میکند این بیت دو معنی دارد و مفید

دو غرض است اما غرضی که بنای بیت بر اوست آنست که میر نورانی صبح آن صبح

که او را صادق گفتی آفتاب خویش بر همه جهات تابنده میکند و غرض دوم منافی

آن میر نورانی صبح آن پیر که او را صادق گفتی شفقت خود را بر همه جهان ظاهر میکند

و این غرض مستفاد از لفظ نورانی و صادق و مهر و روشن است که اطلاق این الفاظ

هم بر میر درست آید و هم بر صبح بیان آنست که ایراد الفاظ مشترک مشتمل دو معنی یکی

حقیقی و دوم مجازی بود و مراد مجازی باشد و شرط آنست که مجاز اصطلاحی باشد

و یا ایراد لطیفه و یا ضرب مثلی و از اینها هر یکی مشتمل دو معنی نماید از جهت حقیقت و مجاز

امر مجاز بود بمعنی صفت خیال [illegible] حقیقی در یک طرف صورت نماید و در طرف

دیگر خیال نموده شود و همین معنی مراد باشد و این خیال بر دو نوع است یکی آنکه

بهیئت دوم خیال نموده [illegible] آنست که مجاز اصطلاحی [illegible] مثال [illegible]

بادپای کرین باده [illegible] فکنده [illegible] زمین [illegible] افتاد [illegible] [illegible] باد پای

[illegible] مثال دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] در این [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] آن معنی [illegible] [illegible] معنی [illegible]

و یکی [illegible] مثال دیگر چون [illegible] [illegible] جام [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] در این رباعی [illegible] [illegible]

[illegible] اصطلاحی است و [illegible] است [illegible] [illegible]

که لطیفه [illegible] [illegible] این شیر فروش [illegible] [illegible]

[illegible] هر جا که [illegible] [illegible] بیند [illegible] حال بر [illegible] شیر فروشی [illegible]

در این رباعی شیر فروشی [illegible] اصطلاحی است [illegible] [illegible] معنی آن

[illegible] که شیر [illegible] [illegible]

کنایات و این معنی [illegible] است و خیال [illegible] و این [illegible] مشهور است

[illegible] فقال [illegible] [illegible] کمال [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] در این [illegible]

گشادن خرب عشق است و یک صفایی [illegible] و آن گشادن قفل است و

بستن خیال هر دو معنی مجازی مصطلح مراد است که معنی با قافیه است [illegible] از معنی

دارد هم تشبیه [illegible] است که ترکیب از الفاظ متناسب باشد و در سبب تقی

از معنی یک معنی منسوب بود و از معنی دوم مراعات نظیر و ایراد هم حاصل آید

و این معنی اصلا مراد نباشد و در آن لب [illegible] بود و در غالب ترکیب بدان معنی مجاز

می نمود و در بیان تمثیل و لوازم ضمنی است که در تخییل به معنی دوم کان بود در

لوازم ضمنی کمان [illegible] صنعت مراعات نظیر و ایراد لوازم ضمنی باشد مثلا

تجزم عزم چو در مو نصب ایست را سیق و بدان ضم شده معانی [illegible] خم

و نصب و فتح و ضم حرکات [illegible] کمان بمعنی واردی اعلام حرکات و سکون [illegible] لازم معنی

جزم تحقیق است و معنی نصب برپای کردن [illegible] و معنی فتح ظفر است و معنی

ضم جمع کردن و با هم پیوستن است و سیاق ترکیب مراد [illegible] معنی است

بر این معانی بنا بر این بیت [illegible] و از آن روی که این الفاظ اعلام

حرکات و سکون اعرابی ایراد لوازم می آید و لیکن ضمنا مثال دیگر

[illegible] ز صرف تیغ تو گشت فعل خبر قتال بود خصم [illegible] مانده چنانچه

مخذوف [illegible] و این ثنا خوان در دیباچه فتاوی سلطانی در مذهب

سلطانی ایراد اسامی کتب را بهترین التزام نموده این چند نظیر از آن

و هم آمده در نام کتب بسرخی نوشته شده که بود و مفهوم گردد و معلوم شود

اینست خسروی که از برای احیاء الدین نظر [illegible] است

در تمهید قواعد سخن کلام عذب [illegible] از مجالست او [illegible]

حاصل و از سوالف [illegible] واصل جناب سامی [illegible]

نامی او [illegible] جان بخشی که آنکه ماضی بود چون استقبال نمود او را [illegible]

و فرمود که الماضی لا یذکر و امر اعلی که از امر [illegible] افعال خبر توان خواند چنان [illegible]

که به که جمع سلامت بود بر سر حرف آید و اسم و رسم خود نگذارد تا فعل و را فعل [illegible]

خواندن لازم نگردد و اما [illegible] آنست که ایراد الفاظ لوازم برای صحت معنی بود

نه مجرد صنعت ایراد لوازم مثال [illegible] که دست [illegible] در زیر بات [illegible]

سخن و اندکی کشش [illegible] آورده اند [illegible] و سرو پا که لوازم اند ایراد [illegible]

برای صحت معنی است نه مجرد قصد صنعت لوازم اما [illegible] آنست که الفاظ

خاص غیر مشترک را مجرد قصد صنعت لوازم آرد چنانکه خاقانی گوید دست [illegible]

در مار ضحاکی کشید گنج افریدون چه سود [illegible] تا نشر [illegible]

هندو اندر [illegible] زیر دامن پوشم از درهای جان فرسای من مثال دیگر

پیل آمد از هندوستان آورد طوطی بیکران [illegible] بصحرا بر کران طوطی است [illegible]

مثال [illegible] زرده [illegible] از شب [illegible] عنان کشته شد براق صبح باد بقای صبحدم

مثال دیگر اگر زبانی در آمد زمانه باکی نیست تو [illegible] که درست است [illegible]

ساق در این ابیات ضحاک و افریدون و اینکه و مار و گنج و از درها و طفل و

مهد و هندوستان و پیل و طوطی و زرده و ادهم و براق و پای و ساق از [illegible]

لوازم آورده است مثال دیگر مجنون چو رباب چنگ بر سر مثال دیگر

سرمکردان که خاکپای توام در مصرع اول چه بر سر برای رباب بتکلف آورده است

و در اصطلاح وقت نوحه کردن دست بر سر میگویند نه چنگ و در مصرع دوم

سرمکردان برای پای بتکلف آورده است زیرا که مقصود از سرمکردان آنست که اعراض مکن

و در اصطلاح عرف رو مکردان گویند نه سرمکردان اما شاعر از جهت تلازم لوازم چون خواست

بگوید که خاکپای توام سرمکردان گفت و در مصرع دیگر از جهت تلازم رباب اصطلاح

بگردانید و چنگ بر سر گفت چه در اصطلاح دست بر سر گویند نه چنگ بر سر [illegible]

که وجود عینی و با وقوع حالی را حملی لطیف پیدا آرد و سببی عجیب بیان کند که آن چیز برای

این غرض پدید آمده است و آن حال از معنی حاصل شده و این صنعت را حسن التعلیل

نیز گویند مثاله هیچ دانی چراست چرخ بگشت هیچ دانی زمین بجاست چرا او بقدر تو دید

سرش قدرت آن شنیده ماند بجا مثال دیگر در بستن تا شب گلین برای مناره

یک سنگ نبشته شده است سید اسباب چوبین چون با تمام نه کل تا شب بستی

تا بر بام شهنشاه فرشته خوی یک خواست مگر بهر ملک کرده بری راست [illegible]

تا بر یک ز مردم رود بر چرخ مینا ماه و انجم مثال دیگر در وصف چرخ که برای فرود

آوردن مناره یک سنگ راست کرده بودند چه خوش چرخی که بی طنبور رودی

زند خود چرخ و خود گوید سرودی مثال دیگر هم در صفت ستون سنگین است

چو نزدیک ستون شه بار داده ستون پیشش بیک پا ایستاده مثال دیگر در شرح بستن

ستون بریسمان و پایها که از چوب آورده بودند ستونها در رسنها بسته محکم

رسن در پایها بربسته محکم چنین بربسته کش در وصف هستم حقیقت بست این

موی [illegible] بیستم با بستند بین گرد که [illegible] نظر بگریزد از بس خیسک گاه مثال قمر [illegible]

وجست عطا یابیدن ترحاست چون شاد اهل [illegible] دیده [illegible] تشبیه

هستند خاک عظیم [illegible] ایست [illegible] صفدیت [illegible] التقبض [illegible]

[illegible] شال خصوصیات شده [illegible] مثال [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] [illegible] بعضی از [illegible] خود [illegible]

تشبیهات و استعارات کنایات و خیالات غریب و صنایع نوا [illegible] معانی

مبتذل و استعارات شعر [illegible] فلک [illegible] باد [illegible]

[illegible] گران آمد اگر خود گران [illegible] چرا تو [illegible] و

[illegible] آسمان آمد مثال دیگر تشبیهات این [illegible] صفت [illegible]

تشبیه [illegible] بعضی [illegible] و بعضی قدیم [illegible] قدیم است [illegible]

[illegible] آورده شد [illegible] کوی [illegible] بنگاشته [illegible]

[illegible] که [illegible] گوئی [illegible]

یک [illegible] شده [illegible] یا [illegible] دست [illegible]

[illegible] یا [illegible] دلربائی [illegible] و گردن [illegible] یا آنکه [illegible]

[illegible] کهکشان با اظهار یا آنکه [illegible] گردن [illegible]

[illegible] مثال دیگر در صفت ماه نو [illegible]

بخواست چرخ [illegible] یا [illegible] برداشته [illegible] سری [illegible] نمود [illegible]

تیغ [illegible] شکست [illegible] [illegible]

که در وصف چیزی و شرح حالی صورت واقعه [illegible] مثلا واقعه آنست که چون کسی بعد

دیری بر کسی آمدن گیرد و آن شخص که بروا بنده می آید برود و در سر پای او غلطد و اینده

برخیزد و او را کنار گیرد این صورت واقعه را خسرو شاعران علیه الرحمة والغفران در رسیدن

سبزه توجیه در دو بیت بر سبیل اعجاز کرده است چون آن ابیات در غایت لطافت بود

اول همان در قلم آمد رسید سبزه تماشاکنان پس از سالی بعرصه چمن و راه جویبار گرفت

دویده آب و بغلطیده سبزه را تا بخاست سبزه و آن آب را کنار گرفت مثال دیگر

چو صوت سبزه بپوشید سرو بر یک پای قیام کرد شب و روز خاست زو انوار

اگرچه شاخ جوانست و نازک است از آن دو تو شد است قدش چون گرفت بر سر بار

اگرچه وقت سحر ابر بیشتر زد آب ز خواب مستی نرگس نشود بیدار چو باغبان بلب آب

سر بر آوردند سرو که تیغ کشد بید و نیزه گیرد خار [illegible] این صفت چنانست

که شاعر چیزی را که در ذهن چیز دیگر است بعقل بعضی اوصاف این زمان صورت بندد

مثال [illegible] چو در پیش ستون شه بار داده ستون پیش یک پا ایستاده طرفه این صفت

چنانست که خارق عادت و با خلاف معتاد را ذکر کند بر وجهی که متضمن حسن و لطافت

باشد و لفظ که بر طرفه و عجب آن بمعنی اوست آوردن از وست یا لفظا یا تقدیرا

مثال در صفت حسن قبه لعل قبها آراسته دیوارها در جزو گل مفرش از دیبا بساط

از برنیان آورده اند نخل را بریشم گل از زر بار از در و گهر نوبهاری طرفه در فصل

خزان آورده اند لعل و دریا هم جو با قطره شرار آتشین طرفه با هم هر دو در یک ریسمان

آورده اند طرفه ترکان ریسمان نی تر شده نی سوخته تا چه سحر است این که در

هندوستان آورده اند مثال دیگر صفت جشن ساقیان هر طرف شده بخرام

از صراحی فکنده می در جام گرد جادوگر است ساقی مست باده را به سان سوخت

بدست زمزمه برکشید اهل طرب از اول روز تا آخر شب آنچنان در اصول خود

ستاده که حذاقت نموده قسمت باد قسمت باد میکند عجب کاشی می فتد

اهل طرب طرفه بنگر بشهر راه زده طرفه تر راه پیش شاه زده کرده بر دستها

عراقی ساز زده در هند شسته راه حجاز مثال دیگر در صنعت گرما در شعری مسطور است

گرمی قرص تافته تنور اهل حکمت ز عقل علم افزا طرفه بین تافته چنان این قرص

که جهانی تنور شد حاشا و دیده لعل آتشین بنگر آتشین گشته لولوی لالا که ز نورش

عرق شود مدهوش او می خواندنش خرد بسزا طرفه اینست چون عرق را ریخت

گشت بیتاب و بهستن شد [illegible] این صنعت چنان است که ممکنی یا محالی یا مستحیلی

در وصف ادعا کند و این بر سه نوع است [illegible] و این چنانست که

مدعا عقلا و عادت ممکن الوجود باشد مثاله رفتم ببالا است فرود بدم فرو بالای

تو بالای تو شانده فرو غوغای هر سرو سهی مدعا آنست که آوازه حسن بالای

تو بالای سرو سهی که احسن قامت است فرو نشانده و این ممکن الوجود است عقلا

و عادت دوم اعزان و این چنانست که مدعا ممکن الوجود عقلا باشد اما عادت

نه مثاله اگر سعادت تو یک نظر کند بزحل بدل شود بسعادت همه نحوست

و درین صنعت خسرو شاعران را غزلی است در دو بیت اول سحر کرده است آنست

این بیت فرشته می ننویسد جفای دمبدمش که از تحیر آن رو نمرود قلمش

خوبترین خلق است روی او نگار انکه تیغ چند در وی وصف کند جان [illegible]

دوم مبالغت که در عقل و عادت ممکن الوجود نباشد و این بر دو نوع است معمول

[illegible] آنست که محالی را دعا کند که متضمن معنی و لطافتی نباشد و بی توجیه صحیح نماید

و آن را [illegible] مثال [illegible] در وی [illegible] چون [illegible] و [illegible] تا او [illegible]

مثال [illegible] چون [illegible] همه دولت [illegible] وصف [illegible] خویش [illegible]

[illegible] آنکه بروجهی دارد که صنعت نزدیک گرداند مثال از وصف [illegible]

[illegible] است [illegible] است که [illegible] و چراغ [illegible]

بیت [illegible] نوعی آنکه [illegible] متضمن معنی و لطافتی باشد تا

[illegible] ممتنع آید [illegible] را وجود [illegible] بیدار و [illegible] جام و

[illegible] آنکه [illegible] اندیشه نماید و [illegible] باشد مثال [illegible]

[illegible] دیدن [illegible] و مستی [illegible]

و این صنعت آنست که جمع کند میان دو لفظ متضاد و این بر دو نوع است یکی

[illegible] و آن چنانست که هر دو لفظ نفی باشد یا نباشد بر [illegible] است مثال

[illegible] روان [illegible] بیرون آمدست [illegible] شادی [illegible] داد [illegible]

[illegible] و شاعران است از [illegible] الفاظ [illegible] و بغایت

[illegible] است دوم [illegible] چنانست که جمع کند میان دو معنی [illegible] نفی و اگر

[illegible] نباشد [illegible] بود دریا نابد مثال اول [illegible]

[illegible] تا [illegible] بود مثال دوم [illegible]

چو داود [illegible] طریقی که [illegible] اتحاد و معنی [illegible] است

[illegible] توافق [illegible] گویند و این صنعت چنانست [illegible]

با مناسبت [illegible] مثاله [illegible]

و [illegible] آورده اند [illegible]

با این [illegible]

و ذوات و صفات و افعال [illegible] است چنانکه [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] لازم [illegible] چنانکه [illegible] زلف [illegible]

ترکیب [illegible] بودی [illegible]

چنانکه در بیت اول [illegible] و این صنعت [illegible]

[illegible] مثاله [illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

یکی نوع [illegible] ذکر کرده [illegible]

[illegible] بستانی ولیک بوستانی [illegible]

و این صنعت چنانست که مطلوب بطریق اصل [illegible]

[illegible] چون باد [illegible]

تنگ تو ساحر است. بدسان باد میتواند بست [illegible] این صفت چنانست که

[illegible] اصلی مناسب او ادعا کند با عبارتی لطیف و آن غیر مقتضی بود بلکه ادعائی باشد

و این بطلان [illegible] است نوعی آنکه او را علتی نباشد عادت مثاله دوش چون خنده زدی

در گلشن غنچه از شرم دهان گرد آورد خنده معشوق را علت گرد آوردن دهان غنچه کرد

و نوعی آنکه ممکن نباشد عادت مثاله بر هم بنده که در عرصه پای خواجه قند جهان گشت

دو تو پیش خسرو کیهان و نوعی آنکه ممکن بود مثاله تا بطعن جشن تو روی گل آموده

شود باغبانانت به بستانها گل آموده کنند [illegible] این صفت چنانست

که ممدوح را بر وجهی مدح کنند که از آن مدح [illegible] دیگر سزد مثاله ذات تو اندر

سخا ابری است کاندر سایه اش عالم از گرمای فتنه جمله در آسایش است ذات

ممدوح را در سخا تشبیه با بر کرد و گفت ابریست که در سایه او از گرمای فتنه عالمی

آسوده است پس از آن مدح که سخی خوانده بود مدح دیگر حاصل شد و آن آنست

که پناه عالمی است و سبب امن و امان و قلع ظالمانست [illegible] تشدید دال

و این چنانست که ترکیبی که سیاق او بجهت معنیین باشد متضمن معنی دیگر بود مثاله

در شب هجرم نماند خواب از آن پس کاهها هر زمان اندر خیالی دیگر از غم

میروم [illegible] و این چنانست که از کلام غیر صفتی واقع شود کنایت

از چیزی تا او را حکمی ثابت گرداند پس شاعر آن حکم را بر دیگر ثابت کند بغیر آنکه متعرض

نفی و اثبات شود و اثبات آن حکم را بر وی کند و پس نفی مستفاد از ترکیب باشد

مثاله گفت خصمم خصم را روزی بر اندازد بلی گفتمش آن بل منم و آن کامکاری

و این است در بیت مصراع اول از آنکه [illegible] قایل آن حکم را [illegible]

بحکم او وصف [illegible] ثابت کرد و اهل کلام غیر [illegible]

هم از این قبیل باشد مثال [illegible] گفت [illegible]

وصال [illegible] خجسته [illegible]

است [illegible] تعالی [illegible]

فرق [illegible] خود [illegible]

باشد مثال [illegible] یارب [illegible]

اما در این طریق باید [illegible] مخالف اصطلاح باشد [illegible]

طعام خواهی خورد [illegible]

اشتقاق [illegible] بسبب آنکه گفته اند طعام خواهی خورد [illegible]

و [illegible] لفظ مشترک [illegible]

[illegible] اول [illegible] است [illegible]

و [illegible] نام [illegible]

[illegible] اول [illegible] است [illegible]

دوم [illegible] لفظ [illegible] است [illegible]

[illegible] اثبات [illegible]

آنکه [illegible] حکم اثبات کرده باشد [illegible] از آن [illegible]

[illegible] کند [illegible]

در این بیت از ممدوح و مدوح است [illegible] سابقش حکم است و این حکم

به مستعلق آن امر که طلعت انبات میکند [illegible] ثبات آن حکم

کرده بود مستعلق [illegible] این حکم است [illegible]

این جا نشانه [illegible] که ترکیب جهان را ربط دهد که از معنی الفاظ بیرون ماند [illegible]

تاکید مدح آن شاه [illegible] هر دو نسبت جهانی [illegible] زیاده [illegible]

تو جهان را اگر حسن آباد از مصراع ترکیب در نسبت جهانی [illegible]

زم شد [illegible] از زیاده جهان ربط داد که تاکید مدح شده

و این جهان [illegible] که ترکیب [illegible] مدح هم لفظ کشند و این را توجیه

توجه [illegible] روز که [illegible] از تو [illegible] اسید [illegible]

[illegible] بیست آبادان جهانی [illegible] که [illegible] تراجد

[illegible] در [illegible] بود [illegible] لطیف [illegible]

شد و فتی [illegible] اخوان علیه رحمت و الغفران ما بین [illegible]

[illegible] شمس [illegible] گذشت و [illegible] بسیار بود و او را

[illegible] شمس [illegible] لعنت [illegible]

بیست [illegible] خسرو [illegible] در حال این بیت [illegible] کرد

این [illegible] با گوارا [illegible] می بینم [illegible] با لب [illegible] شمس [illegible]

بیت و [illegible] خود را [illegible]

[illegible] جهان [illegible] و این [illegible] که در میان [illegible]

چند چیز مترتب آید هرچه باشد مثالی نیست و نبود است [illegible]

یا جد و یا فرجد [illegible] مثال دیگر [illegible]

فیروز [illegible] و این صنعت چنانست که شاعر صفتی [illegible]

کند و [illegible] نقلی [illegible] مثاله [illegible]

و گر [illegible] سبیل [illegible]

[illegible] از روی [illegible] است [illegible] صفتی [illegible]

بالا رود مثاله [illegible] قطره از [illegible] چشمه آب حیات [illegible]

[illegible] نبات [illegible] لفظ نبات [illegible]

[illegible] آن [illegible] بعد از برآمدن [illegible]

نبات [illegible] از آن چشمه [illegible] نبات [illegible]

قطره [illegible] اما [illegible] از این صنعت [illegible]

بلکه از قبیل [illegible] از این [illegible] بسیار بود که

[illegible] و احتمال صنایع متعدده دارد [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible] نهال [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] از [illegible] صنعت [illegible]

[illegible] صنعت [illegible] قطره [illegible]

[illegible] است که اگر آن [illegible] باشد [illegible]

ولیکن این چشمه نیز از حیات باشد و از آن آب حیات خیزد و لفظ نبات خود
والمعنی است یکی سبزه دوم نبات تند درین بیت در صفت این پنج
ارتقا نموده و در بیت دوم نیز پنج درجه ارتقاست یکی آنکه خاری نهال
کند که هرگز خار نهال نگیرد مگر تخم دوم آنکه بر خارها نهال کند و درین صفت تخیل است
و تجسس نیز یکی جمع خار دوم جمع خاره سنگ و معنی دارند هم تواند بود
سیوم آنکه گل دهد چهارم آنکه گل در دم دهد و درین رعایت تناسب است پنجم گلی دهد
که عیب بر مشک گیرد و خوشبوی که معنی ابر عیب است و درین صفت تخیل نیز است
و در بیت سیوم صفت حرص شخصی میکند که او چنان حریص است که از غایت
حرص برای حصول محقری مرتکب چندین هنیات میشود اول آنکه برای دری
و آن هم نیم دانگ دوم حلق میزند نه آنکه خدمتی دیگر میکند سیوم از آن مغان
که بدترین طوایف اند چهارم بدهن میزند نه بدست پنجم آنکه در روز جمعه که سید الایام
ششم آنکه در مسجد جمعه که خیر البقاع و افضل اماکن است هفتم در روز که ستر فواحش
کردن بر همه لازم است هشتم میان خلق نهم جماعتی کثیر نه دو سه آدمی دهم
در روزه ماه رمضان که ایام شریف اند و در وصوم واجب
و اجتناب از افعال فاحشه لازم [illegible] و این صفت چنانست که شاعر
در شعر سخنان مخالف عرف و عادت آرد و ترک مبالات کند از هر چه احتراز
نماید هم بران اقدام نماید و از اوصاف اهل صلاح و تقوی عار کند بلکه
ظاهر شریعت را مخالفت از کمال پندارد و موجب ترقی انکار و بلکه از

جوازات اهل فتوی اجتناب ورزد و مخالفات شرع و عقل اجتناب کند و

آنرا سزاوار خود پندارد و موجب کمال انکار و بنا بر سبب شعر باطن داند و

موجب ترقی تصور کند مثاله ما عاشقیم در نزدیک ما دوست دولت

فقیری و راحت همه بلاست گر عاقلی ز درد و بلا میکند گریز مطلوب ما همانست

نشانیش در کجاست مثال دیگر عاقلان گر ز خدا عاقبتی میخواهند دل معذور

چه دانند که فنای چیست مثال دیگر از غزلهای شیخ شرف الحق والدین پانی پتی

و بیشتر غزلیات ایشان ازین قبیل است خراباتی منم مستانه جامی

نمیدانم حلالی از حرامی نمازی میگذارم در خرابات نه اندر وی سجودی و قیامی

براقی کردم از وحدت چو برقی خدایی را برو کرده لگامی

و این صنعت چنانست که شاعر در شعر سخنان چون کلمات قدسی آرد بر سبیل حکایت

من الله تعالی گوید و اعجب این است از کلام پاک دین داران بیرون آمد و ما

عوانان را درین باب سخن نرسید و این نظیر را مقال اهل حال آورده شد

ما بر سر تخت دشمنان داریم هر جا که بود دوست تیغ آریم اینست طریق ما

بیندیش و بیا گدایی و خواهی بر وی بگذاریم مثال دیگر صاحب حالی است جان

بود همیشه در محبت ما تو عزیز بود مدام در کشور ما داری سر ما و گر ز دور از سر ما ما دوست

کشیم تو نداری سر ما [illegible] و این چنانست که سری را ذکر کند که برای

تحصیل آن جمیع اسباب بود مثاله خونبها میبرد و نبود بغش حرفه نیست

کافر است و ترک بدست و جوان و پادشاه مثال دیگر بیت خواجه شاهی [illegible]

هم از این قبیل است . چون از شنیق خوردم یکمری کرد بیابان بود

تا بستان را بسر و لا ... تا ... سیند و این ... صنعت که

شاعر در مدح ... بنهایت کوشد چنانکه زیاده نتوان کرد

معنی ... صنعت ... صنایع نام این آورده اند ...

این ... مطایبه ... است و انجا ... مثاله

در ... بخشید هر آنچه هست موجود ... عالم ... کاینات

صنعت ... است که شاعر در بیتی از نظم قصه را بر سبیل اشاره ذکر کند و آن

قصه از مشاهیر قصص باشد و ... حکایت ... مشهور ...

مثاله ... صنعت خندق کردی از ...

... صنعت تلمیح اشاره کردن ...

... که شاعر ... تمام ... مثاله در صنعت

هر کس که ... کافر بود ...

... منظر ... خالیعن ...

باید که ... جمیع بدایع معنوی در ترکیب ... تمام ...

چنانکه ... از دست میرود تا ... که بعضی ...

... می آید که ... چنانکه ...

ترکیب ... بیک لفظ مثاله ... و درین ترکیب ... لفظ

... امروبی ... را اندام ...

مثال و همچنین [illegible] را [illegible] ست [illegible] اگر دو کیا [illegible] معنی

[illegible] است [illegible] [illegible] دیگر چنانکه [illegible] معانی

و [illegible] است [illegible] الفاظ دیگر [illegible] تام شود و درین ترکیب

[illegible] چیز است یکی [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]

[illegible] [illegible] سوال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جواب آنکه [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]

جواب آنکه [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

جواب آنکه [illegible] بود [illegible] الفاظ [illegible] [illegible] اول

که [illegible] [illegible] است و در جواب [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] که در ترکیب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] سوال [illegible] شده دیگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چنانکه درین ترکیب [illegible] [illegible]

و معنی وارد [illegible] [illegible] دوم [illegible] یکی [illegible] دوم [illegible] چنانچه این

ترکیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چنانکه [illegible]

است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که در ترکیب

هندوی است اگر نه آنکه بعضی را دشوار شودی مفرد از جمله لغات هندی چنانچه

[illegible] زبان هم ازین قبیل و چون چنین صنایع معنوی دست [illegible] خراسان

[illegible] و زبان هندوی در [illegible] تازی [illegible] چون [illegible]

و معنا [illegible] که غیر از [illegible] که این [illegible] است [illegible] دیگر [illegible]

که از تازی [illegible] است چنانکه [illegible] و [illegible] هر [illegible] و [illegible]

گفته و الحق که در انصاف [illegible] من [illegible] ازین [illegible] سواد [illegible]

تمامی [illegible] اوهم [illegible] و [illegible] هندی [illegible] بیشتر [illegible]

در [illegible] که [illegible] را [illegible] ولیکن چون [illegible] دو [illegible]

[illegible] که [illegible] کم [illegible] لفظ هندی [illegible]

[illegible] که [illegible] دیگر [illegible]

که از هندوی [illegible] شده [illegible] معلوم [illegible] گشت [illegible] دیگر [illegible]

دیگر [illegible] است [illegible] که [illegible] تازی کم توان [illegible] زبان [illegible]

هم تازی [illegible] است که بیشتر در [illegible] است که [illegible] عرب [illegible]

[illegible] این [illegible] کم [illegible] دیگر [illegible] پارسی [illegible] معانی [illegible]

از [illegible] کم [illegible] کسی [illegible] است [illegible] نشاید [illegible] است

[illegible] کسی [illegible] هندوستان [illegible] و [illegible]

[illegible] هندوستان را [illegible] هندوستان [illegible] کسی [illegible]

[illegible] کلام [illegible] هند [illegible] خراسانی [illegible]

با [illegible] [illegible] [illegible] شناسد [illegible] [illegible] است که ذوق [illegible] [illegible]

حاصل است [illegible] شرح و بیان [illegible] است [illegible] کسی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انصاف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] است [illegible] بوستان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] آرد

[illegible] الفاظ قسم دوم [illegible] الفاظ [illegible] [illegible] [illegible] حروف [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] است که الفاظ قسم دوم [illegible] قسم [illegible]

[illegible] مثال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] جمیع اجزا [illegible] [illegible] کردن واجب است [illegible] آرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صنعت [illegible] [illegible] مثال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] صنعت [illegible] است [illegible] پارسیان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] لطایف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مقابل لفظی میان آرد که در صورت موافق و معنی مخالف بود [illegible]

منوع است [illegible] و این آوردن دو لفظ متجانس است و این بر دو طریق

[illegible] و آن چنانست که هر دو لفظ در عدد حروف و کتابت و لفظ متفق باشند

مثاله اصل تو خطاست ترک من چنین است در تیر و سنت خطا نیست مقصود هر دو لفظ

خطا که بصورت در همه ارکان متفق اند و در معنی مختلف [illegible] و آن چنانست

که در همه ارکان متفق باشند جز در حرکات مثاله لب شیرین تو که چون شکر است

گر دمیدم مگر که جان شکر است مثال دیگر فلک گرد گرد گردان را گرد گردد کشید

ایشان گرد مثال دیگر در دو دست بجان صفا بخشند گرد گرد درت ضیا بخشند

[illegible] و این صنعت چنان است که مقابل لفظی که در حروف بسیار دو یا سه

لفظ اندک حروف آرد تا برابر آن لفظ شوند و این نیز بر دو طریق یافته شده است

[illegible] و آن چنانست که در همه ارکان متفق باشند مثاله تا همچو لب

دیده ام مرجان را خواهم که فدای تو کنم مرجان را اند دو لفظ یک مردم جان

مرکب شده و مرجان مصراع اول را جنس گشته [illegible] و این بر دو

گونه یافته اند [illegible] همه ارکان متفق باشند مگر در حرکت مثاله در فراق رخ چو گلزار

عاشق خسته زیر گل زار است مقصود ضمه گلزار است و کسره کاف گل است که با لفظ

زار مرکب شده گونه [illegible] در حرکت و کتابت مختلف باشند و در ارکان متفق مثاله

رخ تو آفتاب چون آن آفت آب اندرون چشم آرد مراد آفت است

که با آب مرکب شده و جنس آفتاب بسیط گشته و اصل درین باب است که لفظی که بسیط

باشند بعضی در کتابت چنان باید که گوئی در اصل وضع دو لفظ تمام [illegible]

بدو طریق یافته شد و تشویش مثال خطی و خطی مشوش تا جان و دست بگوی آن ما
یابد بوسه دهد و با تن شیر جا برا مثال خطی و لفظی مشوش هر آنکس بدیده ام که یار
او بی حیرت کرد و شوق اسب ابلی مثال خطی مجرد مشوش هر چه که اگر فعلا کو به مرحبا ست
هیچ بمردم مثال خطی مجرد مشوش مرا که بیار نکو مرا راست از دست [illegible]
تجنیس مشوش انها راست [illegible] و این جنایت که تجنیس که بعد از [illegible]
و ان بیگانه است [illegible] و این صنعت جنایت که در حروف متجانست باشد حرف آخر
آخر مثال [illegible] ته نوشت که هست از او بر خاطر مرا نوشته از [illegible] و این
تجنیس میانه که در حرف اول و در حروف متجانست باشد مثال [illegible] تجنیس اشاره که
میباشی بقهر نزدیک عاشق نوشته بود لطف [illegible] و آن تجنیس نهایت
که حروف اول و حروف آخر جنس باشد و حرف میان [illegible] مثال [illegible] ای که
بجوید قادری [illegible] و در ما جنبا که بگوید قادری [illegible] مراد از او [illegible]
و در اینجا مقصود اشارت و بشارت است و در [illegible] مطلب قادری [illegible]
است [illegible] و این صنعت چنانست که در لفظ متشابه و تجانس باشند
و در کتابت متباین باشند مثال خصمت ندا مرا مان بر جست چو است
[illegible] مولانا فخرالدین [illegible] نظر این صنعت
چیست او [illegible] سفر با سفر در هوای صعد و سبا کن [illegible]
[illegible] مراد لفظ سفر و سفر [illegible] و سبا و صبا [illegible] و این [illegible] است نیز
[illegible] خواندن [illegible] و عوام را اعتبار [illegible] که از مخارج حروف [illegible]

حرفها را بدو حرف دیگر [illegible] فصاحت [illegible] طایفه‌ای از اهل

تصحیح باشند چون ضاد را بدو صاد در سین و ضاد را با ذال یا زا و [illegible]

ضاد را با ظا [illegible] که تغیر لفظ از مخارج حرفی کرده و عوام

و جهال صاد و [illegible] را بسین و ضاد را دال خوانند خطاست و خطا تحت

فساد [illegible] خطا است که این حروف [illegible] حروف لغات ایشان

نباید [illegible] بتلفظ یا الفاظ [illegible] رعایت مخارج حروف [illegible] است

تا فساد معنی نشود و فقها در قرائت اگر ادای حروف در مخرج نتوانست

و ضاد [illegible] ذال [illegible] و صاد در سین و ظا [illegible]

خوانند در فاتحه غیر المغضوب [illegible] که ضاد است زا یا دال خواند [illegible]

فساد صلوت [illegible] تغیر معنی نشود [illegible] باشد

[illegible] خواند و [illegible] خواند [illegible]

[illegible] خواند و [illegible] صلوت [illegible] اند

عند العجز [illegible] ضرورت [illegible] الضرورات تبیح المحظورات [illegible]

مرده‌اند [illegible] در تصحیح این حروف کوشند [illegible] لا امکان

الهی [illegible] رحمة [illegible] این [illegible] فقیر [illegible]

با ذال [illegible] و همچنین تجنیس [illegible] مولانای فخر الدین قواس

است و این بیت را سند آورده بیت [illegible] باد [illegible]

و چون [illegible] باد و بعضی ازین بیت [illegible] که مقصود

زیجت او چون طالع مسعود او باد ... و محمود چون نام او که محمود است باشد

مسعود و محمود که موسوم اند چنین ... مسعود و محمود که مظفر شده اند خلفای ...

ظاهر است زیرا که تعریف مشکل است که در لفظ ... مشغول شده ...

و اینجا مسعود و محمود ... و چون ... است ...

از اصل ... از ... مختلف باشند ... است که ... نویسند و ...

درخت ... نام این ... کنند ... از ... اصل هم از ...

از ... اند و بنویسند ... درخت ... فرع ...

از درخت اصل ... فرع ... آورده

... نام آورده اند

[illegible]

... چون ... است که در ... نام ...

آورد و دیگر نام ... ننویسد بلکه ... مخصوص ...

مثاله اینست

[illegible]

[illegible] و آن چنانست که در حشو ابیات یا صدر و یا خارج ابیات

نویسد و در آن بامهای پرندگان و گلهای مخصوص آرد و گرد عشق صورت مرغان

و گلها تصویر کند زیباتر باشد چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمه صورت [illegible] کشیده

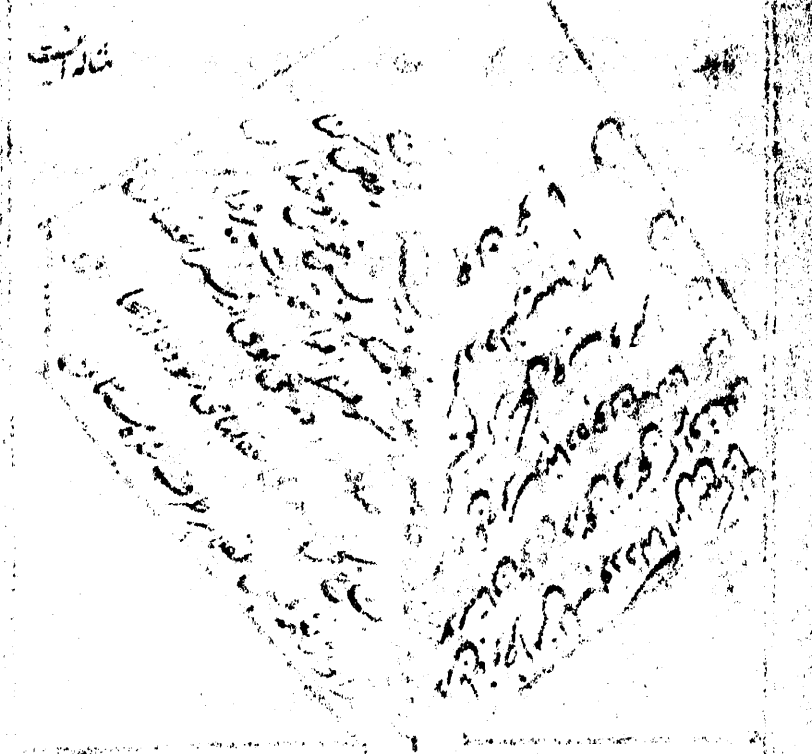

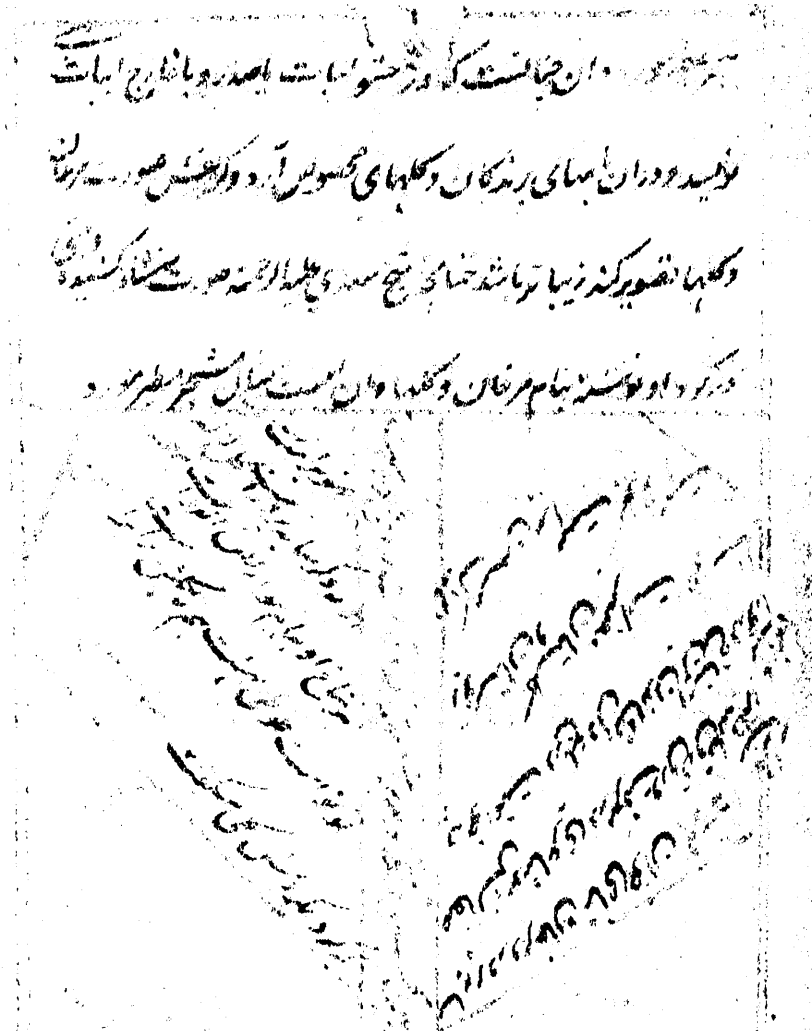

[illegible] او نوشته بنام مرغان و گلها و آن اینست مثال مشجر مطیر [illegible]

[illegible]

[illegible] و این صنعت چنانست که در نظم ربط الفاظ متداول باشد و آن ربط

مشترک بود میان هر دو چون در الفاظ متداول فصحا استادان پیدا بوده اند که مثل این [illegible]

دوم دو بیت خواهیم گفت چون بعضی علما این قسم الفاظ متشابه و بعضی را [illegible]

است [illegible] مستعمل بود [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] و [illegible] ملت چیزی [illegible] بماند کرده [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] بود [illegible]

[illegible] چنانکه گوئی [illegible] روی و موی تو چون شب است [illegible] رخسار تو چون

لاله و [illegible] چون [illegible] است

چنانکه گوئی [illegible] مانند [illegible] چون نافه مشک است [illegible]

ابروی تو چون کمان و مژه ناوک ترکان است [illegible] چنانکه گوئی [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] دل او سنگ است [illegible] که این [illegible]

خاصیت نیست بلکه مطلوب [illegible] نازک است چون گل [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] چنانکه سنگ [illegible]

[illegible] دل [illegible] صفت [illegible]

چیزی اثر بر وی نکند [illegible] نرم شود [illegible] بیت چنانکه گوئی سخن تو مرهم دل ریش

و با جوان کیمیا است یعنی چنانکه مرهم از روی خاصیت [illegible]

[illegible] کیمیا است که مرده را زنده

سخن تو [illegible] مرده [illegible] کیمیا [illegible]

کرده شد [illegible] است اکنون بدانکه جملهٔ تشبیهات بر دو نوع است [illegible]

که منسوب به مشبه به [illegible] از بیان [illegible] به وجود خارجی چنانکه مشبه [illegible]

[illegible] که [illegible] مشبه [illegible] و دیگر موجودات [illegible]

مشبه به موجود نباشد اما اجزای او موجود [illegible] مثال تشبیه [illegible]

[illegible] [illegible] به وجود [illegible] اما از موجودات [illegible]

و نوع تشبیه [illegible] و آنچنان است که در [illegible]

بسیار است چنانکه [illegible] و مانند [illegible] و دیگر [illegible]

و [illegible] طریق [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] تو [illegible] است [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چنانست که [illegible] ماننده [illegible] تشبیه

[illegible] تشبیه [illegible] [illegible]

[illegible] چنانست که [illegible] تشبیه [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] معلوم شد که مقصود [illegible] دیگر

[illegible] فایده [illegible] تشبیه است و [illegible]

[illegible] مثاله [illegible] زلف [illegible] در عالم [illegible] دیوانه [illegible]

[illegible] تشبیه [illegible] عاشق [illegible] دیوانه [illegible]

[illegible] تشبیه کرده [illegible] زنجیر زلف [illegible] دیوانه [illegible]

در مواردها ... [illegible] بلاغت بنا است که چیزی را بچیزی مانند کنند و آن چیز را بجا

مشبه به [illegible] علو کرده مثاله گر زانکه ... [illegible] تنویر آفتاب

نتوان دید شب [illegible] و این جا است که در تشبیه [illegible] در صفتی [illegible]

مثاله توی چون [illegible] دانا [illegible] توی چون [illegible] [illegible] و احتیاج

که چیزی را بچیزی تشبیه کنند [illegible] مثاله دست [illegible] بود

[illegible] چون [illegible] خواهد بود [illegible] در لغت چیزی عاریت خواستن بود و در

اصطلاح این فن آنکه لفظی را عاریت کرده اند برای معنی دیگر و چیزی را که عاریت

کرده اند مستعار گویند و آن چیز که از و عاریت [illegible] مستعار منه گویند و استعاره

با مستعار [illegible] [illegible] و این [illegible] است چنانکه [illegible] آورده

[illegible] در [illegible] اعتبار [illegible] و [illegible] و این دوگونه

است یکی حقیقت و دوم مجاز [illegible] که استعاره ثابت باشد و [illegible]

یافته اند یکی ترشیح و دوم تجرید [illegible] که استعاره [illegible] معلوم [illegible]

و لوازم جانب [illegible] رعایت کنند مثاله ای شاه [illegible] که تیغ زبان تو کام

[illegible] و [illegible] تیغ [illegible] است و [illegible] رعایت لوازم [illegible]

یعنی [illegible] رفتن [illegible] زبان [illegible] کام [illegible] آنکه جانب [illegible] رعایت

کنند و یکی [illegible] باشد و دوم [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] باقی نیست [illegible] هر دم [illegible] که مستعار است و [illegible]

[illegible] کرده است و [illegible] از [illegible] که [illegible] رعایت [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] و حرف باشند یعنی [illegible] نظایر [illegible] و اگر [illegible] بیت [illegible]
یعنی [illegible] یکی حرف [illegible] شعر [illegible] عکس [illegible]
خواهم گفت [illegible] عشق [illegible] زبان سخن [illegible] بیت [illegible]
[illegible] تصور [illegible] که [illegible] تجنیس [illegible] مصراع [illegible] در جامع [illegible]
[illegible] تعریف حقیقت و مجاز کرده ایم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] در [illegible] قسم [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] در [illegible] لفظ [illegible] موافق [illegible]
و این صنعت [illegible] لفظ [illegible] در بیت آرد
[illegible] صنعت [illegible] نام [illegible] بیت [illegible]
[illegible] و این صنعت چنانست که [illegible] باشد که [illegible] بیت [illegible]
[illegible] لفظ مرکب [illegible] است مثاله [illegible] صنعت [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] مراد [illegible] و این صنعت چنانست که
[illegible] بیت [illegible] تو [illegible] نشست [illegible]
[illegible] عکس [illegible] مرکب [illegible] ایشان [illegible] ترتیب [illegible] یک [illegible]
[illegible] است [illegible] مثال عکس [illegible] بر [illegible]
[illegible] چهار [illegible] یکی [illegible]
و این صنعت چنانست [illegible] یک [illegible] بیت [illegible] رساله
[illegible] این [illegible]

را وصاف بر توالی تکرار کردن بود چنانکه [illegible] سعدی [illegible] بلا [illegible] ماه جبین [illegible]

[illegible] با عطا [illegible] و قافیه [illegible] و این صنعت چنان است که [illegible]

[illegible] مثاله [illegible] دوست [illegible] مثال [illegible]

آمدن [illegible] نظاره کنان [illegible] از [illegible]

[illegible] و آنکه [illegible] بادست [illegible]

[illegible] کلام ملوک ملوک الکلام [illegible] از این قبیل است [illegible]

[illegible] اشتقاق ایشان یکی است [illegible]

[illegible] و این [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] آورده [illegible] ای که چون [illegible]

[illegible] گرد [illegible] روان [illegible] خلق [illegible]

[illegible] چون [illegible] گفته [illegible]

[illegible] و این صنعت چنان است که بیت [illegible]

تمام [illegible] بسیار [illegible] ترکیب [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] آن باشد که در شعر [illegible]

بیت مشهور [illegible] شاعر [illegible] و بهتر آنست که [illegible]

[illegible] است [illegible] حکم [illegible]

تفضیل بیت آن شاعر خجسته شعار بعد ازین دست ما و دامن دوست بعد ازین گوش

[illegible] و این صنعت چنانست که لفظ قافیه را ابتدای بیت دوم کنند و گرد

مر مصراع [illegible] خوب تر و لطیف تر از بیان آید مثاله [illegible] دل بیرون [illegible] جگر

جگر عاشقان را بخون [illegible] گرفت [illegible] دلم [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible] نسبت کند [illegible] چنانست که

خود را [illegible] مثاله [illegible] آن روی تو با ماه [illegible]

[illegible] آن موی تو با خود [illegible] آن [illegible]

[illegible] است با گلاب [illegible] و این صنعت چنانست که [illegible]

[illegible] بعد الفاظی آرد که [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] مثاله [illegible] عدل [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] مثاله [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] مثاله [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] و این چنانست که [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

جمع هم بهم [illegible] آنست که ترتیب نگاه دارد و اینجا آرد مثاله قد و خد و خط تو

و یک [illegible] آفتاب و مشک و سرو [illegible] آنست که موصوفات بر ترتیبی که

ذکر کرده شده باشد صفات ایشان را بر عکس ترتیب آرد و از آخر باول [illegible] مثاله

قد و خد و رخت بنامیزد مه و مشک است و سرو بوستانی [illegible] و این صنعت

چنانست که در مصراع اول سه چیز بیارد و در مصراع دوم مطلع ایشان صفت کند و در

دوم در مصراع اول آن هر سه صفت را باز گرداند در مصراع دوم قسمی آن سه چیز دیگر آرد

در مصراع اول بیت سیوم آن سه چیز را باز گرداند و در مصراع دوم بیت سیوم قسم آن

سه چیز دیگر آرد و همچنین نمط شعر را تمام کند مثاله سه چیز دان رخ و زلف و خط ترا

یکی فریب و دوم عشوه و سوم سودا فریب و عشوه و سودا هم اگر [illegible] یکی [illegible] دوم

عاجز و سوم شیدا [illegible] عاجز و شیدای او کنون [illegible] یکی [illegible] و دوم [illegible]

[illegible] و این صنعت چنانست که دو چیز را بیک صفت موصوف [illegible]

و در معنی مقصود [illegible] مثاله ابرو دست بقبض بر دو یکی [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] و این صنعت چنان باشد که دو چیز را بیک معنی جمع کرده اند و قسمت کنند

قول فعل [illegible] اقتدای [illegible] دانش [illegible] برای [illegible]

[illegible] و این صنعت چنانست که دو چیز را در صفتی اول جمع کند بعد تفریق کند

آنگاه تقسیم آرد مثاله مسکری و لعل [illegible] یکدم و این دایم [illegible] خاص [illegible] عام

بی خاصان [illegible] و لعل [illegible] اول در صفت مسکری جمع کرده است بعد تفریق کرده یکی

یکدم و دیگری را بدایم آنگاه تقسیم آورد که آن از برای عوام و این برای خواص [illegible]

و [illegible] آنست که در اثنای اشعار و قصاید و جمیع صنایع الفاظ و جمیع وجوه [illegible] معنی

و مناسب حال و تعبیر از فال نیک و برکت و سعادت مطلع آرد و از الفاظ مستهجن

و متنفر [illegible] احتراز کند مثل [illegible] لفظ [illegible] که [illegible]

سراجی [illegible] آرد و حضرت [illegible] آنست که در اختتام شعر [illegible]

چنان کند که تعلیق [illegible] با سببی [illegible] مستند [illegible] باعتبار

[illegible] ترکیب لطیف و معانی بدیع کند مثال [illegible]

[illegible] نظام [illegible] مناسبت [illegible]

[illegible] آنست که از غزل و یا حکایت و یا حکایت

و یا [illegible] سخن [illegible] چنان کند که در آن سخن بدیع [illegible]

بعبارات [illegible] و استعارات لطیف [illegible] مثال [illegible]

[illegible] گشت [illegible] خسرو [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] باید که [illegible] و از ایهام و [illegible]

[illegible] حاجت است که [illegible] آمد [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

و [illegible] آن یکی ضرورت [illegible] یا [illegible] مثال [illegible]

[illegible] یک [illegible] خواهم از تو [illegible] مثال [illegible]

[illegible] خوشم [illegible]

[illegible] این چنانست که [illegible] بیش از آنکه [illegible] تمام کند [illegible]

دیگر آورد که [illegible] بیت [illegible] و آنرا [illegible] شیخ [illegible] خواند مثاله [illegible]

می‌باید [illegible] بیت [illegible] و باقی [illegible] است که [illegible] را [illegible]

[illegible] چنانست که در مصراع اول چند لفظ جهان آورد که [illegible]

[illegible] مصراع دوم همان قدر الفاظ دیگر [illegible]

[illegible] در اول [illegible] چیزی [illegible] بهم [illegible] و در دوم [illegible]

[illegible] مثاله [illegible] داد [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] رفته و [illegible] است [illegible] دوم [illegible]

که در [illegible] و [illegible] گرفت و [illegible] است [illegible]

چیزی [illegible] که [illegible] مثاله

[illegible] جهان [illegible] دوست هم [illegible]

[illegible] است و [illegible] هم محذوف و هم [illegible] مراد [illegible]

[illegible] جهان باشد [illegible] چیزی را جهان گویند که [illegible]

[illegible] گردد [illegible] شود و [illegible] و [illegible]

و این بهترین انواع است که بطریقه ایهام [illegible] در [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] مولانا بهاء الدین بخاری [illegible]

و [illegible] شاعران [illegible] رسانیده [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible]

بی تیه آمد تا بیا لا جواز از مثالها بعضی جریده تصحیح او راست شعر خواجه ابوبکر [illegible]

مردان گفتم که شوم بر سرباش آگاه تا از جزو دریای عرب بیرون برد بر [illegible] باشد بتیزی

ناگاه یعنی در دریای عرب ابواب جوده تا آب دیرگاه که از ابواب بیرون برد او [illegible]

و سوار شده که تیز گیتی کمیت معکوس کرد اند که خود مرکب ابوبکر بوده [illegible]

تعریفی برد قرینه است گفته در تیر [illegible] که سوار شده تعریفی بند گفت به

تیز یعنی تازی مثال [illegible] ناجیتکن که بست که چون زیاد و گفتم بشنو

کم زور بیاری درنده و از شمشیر بیان روان کن اخذ تازی یعنی [illegible] شعر [illegible]

یکاو قرینه دال کرد [illegible] که لغت زبان در تازی [illegible] حتی [illegible] گفت

بر سر ده [illegible] شعر [illegible] که بند [illegible] شعر خوانند چون [illegible]

مخاطب خود مثال را بسوخت است [illegible] بعد [illegible] مثلش بود

مصرع دوم [illegible] است [illegible]

به از چند سپر [illegible] است [illegible] گویند و [illegible] مصرع دوم [illegible] است و [illegible]

بده خوانند از [illegible] معلوم کرد این [illegible] منقطع [illegible] است [illegible] دیگر

وضع [illegible] است [illegible] مصرع [illegible] است او

بر بیان ساند بجای او [illegible] و این صنعت چنانست که دایره نویسند و اندر میم

نقش کنند و اما [illegible] لفظ یا مصراع یا بیت از آن کنند مراکه [illegible] میم باشد

و در [illegible] قافیه [illegible] میم [illegible] از آن بازآغاز ابیات دیگر کنند [illegible]

ابیات میم [illegible] به طریق دوره خوانند

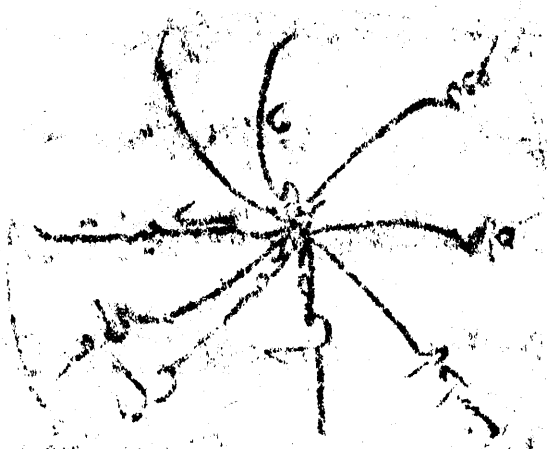

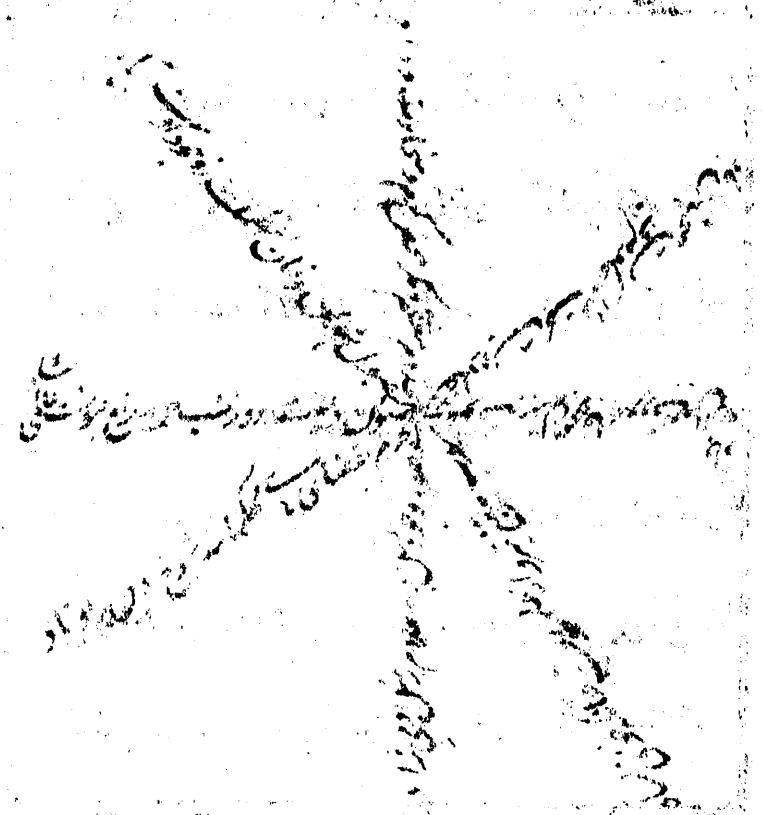

[illegible] که از شعری یا غزلی [illegible] برآید و یا [illegible]

در رباعی و یا بیتی دیگر چنان درج کند که از حروف اول و از مصراع [illegible]

ابیات را بسرخی یا برنگی دیگر نویسد که از جمع آن اسم بیرون آید [illegible]

حشو را نویسند [illegible] ولیکن این نوع لطیف و زیباست [illegible]

[illegible] دولت و جاه [illegible]

[illegible]

و تشریح خسرو شاه زادت در معنی که در محیات او کرده آید به بیان رسید انشاء الله تعالی

[illegible] است که باید [illegible] اعرابی یعنی یکی دو [illegible] [illegible] [illegible] رمان [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] خوانند [illegible]

و [illegible] خوانند یعنی [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] است که

[illegible] [illegible] شود که یکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خوانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] یکی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حروف [illegible] [illegible] [illegible] بود و این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و این را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خوانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترکیب اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] یعنی خسرو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ترکیب دوم [illegible] خوانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خوانند [illegible] [illegible] خوانند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خوانند [illegible] [illegible] [illegible] قرائت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است یعنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد که ای سرو [illegible] تو از ما رستی [illegible] که [illegible] تفسیر [illegible] که از [illegible]

[illegible] تو [illegible] و این [illegible] مناسب [illegible] و صنعت [illegible] بکلیت

[illegible] بکلیت [illegible] حروف [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] دارد که موجب [illegible] است [illegible] الفاظ [illegible]

حروف جدا [illegible] باشد مثاله [illegible]

ازان [illegible] بیت که جمله الفاظ [illegible] باشد که حروف جمله الفاظ [illegible]

و این [illegible] لفظی جدا [illegible] که حروف [illegible]

[illegible] دارد مثاله [illegible]

[illegible] آنکه حروف الفاظ تمام غیر منقوطه باشند مثاله [illegible]

[illegible] که حروف الفاظ [illegible] منقوطه باشند مثاله

[illegible]

یک حرف منقوط و یکی غیر منقوط [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] است که در ترکیب [illegible] منقوطه [illegible] حروف [illegible] باشد [illegible]

منقوطه نباشد [illegible] ترتیب ترکیب [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] و این صنعت چنانست که [illegible]

[illegible] در تمام شعر [illegible]

[illegible] مثاله [illegible]

[illegible] و این صنعت چنانست [illegible]

المعنی و یا بیشتر از حروف تهجی که [illegible] و آن چون بخوانند حروف تهجی [illegible] مقصود

و معنی لغوی نباشد مثاله تا بشناسی و بشناسی [illegible] مصراع تاء الف جیم و واو [illegible]

احسان [illegible] بهم [illegible] جیم و الف و جیم و واو مراد از [illegible] و صلاح تاج و حاتم

[illegible] و این صنعت چنانست که بیت یا مصراع نوشته شود بعضی الفاظ او [illegible]

تمام [illegible] مثاله [illegible] که [illegible] و این صنعت چنانست

که حروف الفاظ [illegible] مکرر [illegible] شده و آن [illegible]

دیگر [illegible] لفظ [illegible] ترکیب یا ترکیبی دیگر معلوم شود و این صنعت [illegible]

بر سه نوع است [illegible] مقلوب کل و مقلوب بعض و مقلوب مستوی و نوع چهارم که گویند

و آن را مقلوب مجنح خوانند و این از انواع رد العجز علی الصدر [illegible] در صنعت [illegible]

[illegible] و آخر [illegible] جمع کرده شده [illegible] هر کدام [illegible] یا

خوانند و بیان [illegible] اقسام و انواع [illegible] و این هر دو نوع است [illegible]

دو لفظ [illegible] چنانکه [illegible] و آن را مقلوب [illegible] تام

و این هر دو صنعت یافته شود [illegible] آنست که الفاظ [illegible]

یکدیگر باشند و قرینه قلب [illegible] و ناظر [illegible] اطلاع یابد

[illegible] لطف خواجه [illegible] بنده [illegible] دو لفظ [illegible]

مقلوب یکدیگر اند و قرینه قلب [illegible] و [illegible] آنست که قرینه قلب [illegible]

و آن هر دو [illegible] مثل [illegible]

[illegible] اقبال این صنعت مقلوب [illegible] مثال [illegible]

شناسی کرده و دانشمند عظیم چون نکته [illegible] و بهبود [illegible] بر عادت شعرا [illegible]

هر چند شاعر [illegible] [illegible] بعضی [illegible] [illegible]

و این صنعت چنانست که لفظی در قافیه باشد بعد [illegible] بود و [illegible] این لفظ را

متفق اللفظ و مختلف المعنی [illegible] [illegible] قرار دل من [illegible] و [illegible] ضرورت بود که لفظ

قرار در لفظ قافیه [illegible] معنی [illegible] مطلوب که کفته [illegible] باشد [illegible]

این [illegible] از قلب [illegible] در [illegible] [illegible] و در این صنعت [illegible] تکرار کرده

یکی آنکه لفظی که بعد بود متفق اللفظ باشد فاما مختلف المعنی پس [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] لازم [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

قافیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

سیوم آنکه ردیف را بعد هر بیتی بیارد و این در نثر غایت خوب آید [illegible]

سجع در لغت بانگ کردن قمری است و در اصطلاح اهل فضل آنکه [illegible]

بیارند یا دو لفظ یا بیشتر [illegible] الفاظ مقدمه دوم با الفاظ [illegible] اول

متساوی بود در رعایت حرف آخر و انجا از جنس [illegible] در قرآن [illegible]

فواصل خوانند سجع و آن [illegible] سه نوع است یکی [illegible] و آن چنانست

که در وزن و قافیه متفق باشند و این بهترین سجع است [illegible] [illegible]

بسته شده است دوم [illegible] و این چنانست که در وزن مختلف باشند

فاما قافیه متفق بود [illegible] و این [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] تو [illegible] مثاله مسعود [illegible] مطلع و اول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قوافی [illegible] که شعری [illegible] است

[illegible] بیت آن [illegible] تمام بیت [illegible] مثاله [illegible]

[illegible] [illegible] مطلع و اول [illegible]

[illegible] مطلع [illegible] و این صنعت چنانست که لفظ [illegible]

[illegible] آرد [illegible] ابیات [illegible] تکرار کرده باشد مثاله

مسعود [illegible] کلام [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] و این صنعت چنان باشد که [illegible] قافیه

ردیف لفظی [illegible] که [illegible] باشد [illegible] مثاله مسعود [illegible]

[illegible] و [illegible] که ردیف است [illegible]

بسیار [illegible] بیت [illegible] مصراع اول [illegible] مصراع [illegible]

گردد [illegible] و این صنعت چنانست که لفظی را شعری [illegible]

سازد [illegible] مصراع [illegible] دیگر لفظی آرد که از [illegible] هم قافیه [illegible] ردیف

نیز [illegible] مثاله [illegible] یار [illegible] [illegible] است [illegible]

و در [illegible] ردیف است و در مصراع دوم [illegible] قافیه است [illegible]

ردیف قافیه و ردیف [illegible] و این صنعت چنانست

که شعری [illegible] اول بیت [illegible] مصراع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] کرده است و عبارت مصراع موزون که بر خورده [illegible] خوانده و این

انتقالات بی تکلف است [illegible] بیت در نظم او [illegible] مطلع الف است [illegible]

[illegible] و [illegible] در تو [illegible] را با تو کرده [illegible] المشاکل [illegible]

[illegible] یک بیت است [illegible] یعنی [illegible] شد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مصرع [illegible] بیان [illegible]

[illegible] بیت [illegible] که [illegible] بوزن [illegible] الفاظ که [illegible]

[illegible] بالا یا زیر و یا [illegible] کم [illegible] جا [illegible] وزن [illegible]

[illegible] خوش قد تو خوش رفت سرو چمن شد [illegible] خوش قد تو خوش رفت سرو چمن [illegible]

شد [illegible] بحر اول رجز سالم خوش قد تو خوش رفت سرو چمن شد [illegible] مستفعلن

مستفعلن مستفعلن بحر دوم رجز مسدس خوش قد تو خوش رفت سرو چمن مستفعلن

مستفعلن مستفعلن بحر سوم رجز مربع مجزو خوش قد تو خوش رفت سرو چمن [illegible] مستفعلن

مستفعلن مستفعلن فع بحر چهارم رمل مسدس خوش قد تو خوش رفت سرو چمن [illegible] فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن بحر پنجم رمل مسدس محذوف خوش قد تو خوش رفت سرو چمن فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن بحر ششم رمل مثمن محذوف خوش قد تو خوش رفت سرو چمن شد فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن بحر هفتم سریع خوش قد تو خوش رفت سرو چمن مفتعلن مفتعلن

بحر هشتم هزج تام مختلف الزحاف مجزو جزو آخر قد تو خوش رفت سرو چمن شد مفاعیلن

مفاعیلن مفاعیلن فعولن بحر نهم هزج مسدس مجزو قد تو خوش رفت سرو چمن [illegible] مفاعیلن

[illegible] بحر دهم مخالف الزحاف خوش [illegible] قد تو سرو چمن [illegible]

خوانند [illegible] باشد که سنگ چنین جوهری پاکی [illegible] و ظاهر است و گر بهندی گرا

چنین خوانند که سنگ چنین جوهری پاکی و معنی او آن باشد که [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible] که سنگ پارسی و هندی [illegible]

[illegible] پارسی [illegible] پارسی [illegible] معنی [illegible]

و معنی [illegible] که [illegible] مادری [illegible] ای مادر [illegible]

مادر [illegible] معنی ترکیب [illegible] ای مادر من ای مادر من که [illegible]

مادری [illegible] یعنی فلانی ای مادر من [illegible]

که [illegible] پارسی [illegible] ترکیب عربی [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] چنانست که الفاظ عربی را [illegible]

ترکیب [illegible] ترکیب عربی تمام کرده اند اما باید که الفاظی آرد که [illegible]

[illegible] بوده باشد و در پارسی ترکیب می یافته باشد و الفاظ [illegible]

و در [illegible] که بسیار کوشیدم که نهایت [illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] مرتب شده است [illegible]

[illegible] ملک الشرق [illegible] عالم [illegible] فضل [illegible] علم [illegible]

آمد و وقفا [illegible] در وقت [illegible] محمود و بندوی بسبب [illegible] آگهند و علی [illegible]

و [illegible] و این خیانت که [illegible] مناسب [illegible] لفظ پیدا کرده و آن [illegible]

[illegible] که [illegible] خود و دریافت کرده سازد [illegible] حکم [illegible] که

[illegible] سخن [illegible] و این صحبت و منع حکم [illegible] و او [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] دوستان [illegible] و دو وقت

[illegible] مسائل اول [illegible] فاعلان [illegible] مسائل مجالس [illegible]

[illegible] در [illegible] اکابر [illegible] معقول [illegible]

[illegible] هم [illegible] که [illegible]

[illegible] مشهور [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] بندگی اکمال [illegible] و [illegible] و دنیا [illegible]

[illegible] این [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] چیزهای [illegible] کتابه [illegible]

[illegible] درست [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] که [illegible]

۴۱۱۹

[illegible]

[illegible] چنانست که جزو مصراع اول را بیان آرد که در جزو اول

مصراع [illegible] هفت قسمت نویسند مصراع اول سه جزو و بعده

[illegible] نویسند تا زود دریافته شود بعده سه جزو دیگر از آن مصراع

نویسند [illegible] مثال [illegible] دولت [illegible] تا [illegible]

[illegible] تو کس را قران [illegible] نظر

[illegible] رسید [illegible]

[illegible] کس [illegible] بیان [illegible] از [illegible] اگر [illegible]

[illegible] خواستن [illegible] تو یاری

[illegible] چون [illegible] الالف [illegible]

[illegible] معنی باشد مثاله

[illegible] اصل [illegible] برآمدی [illegible]

[illegible] مفاعلن [illegible]

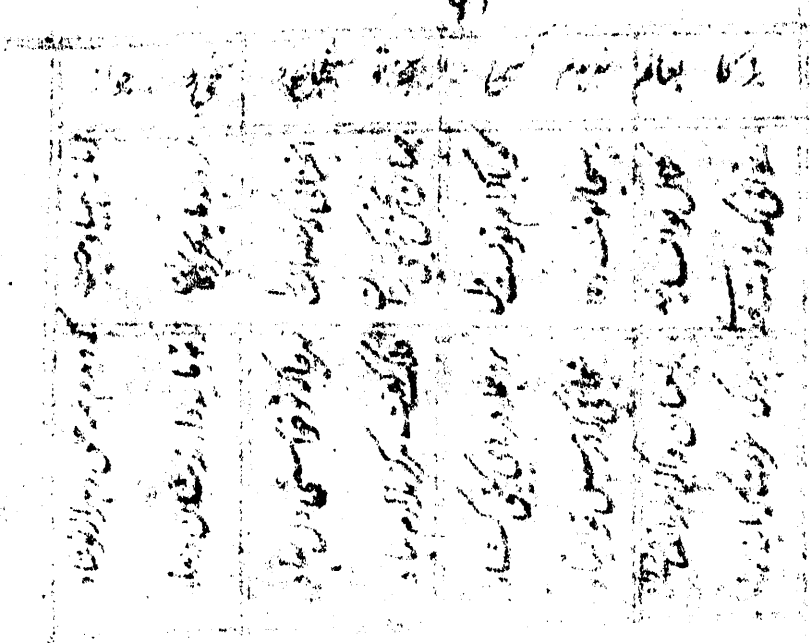

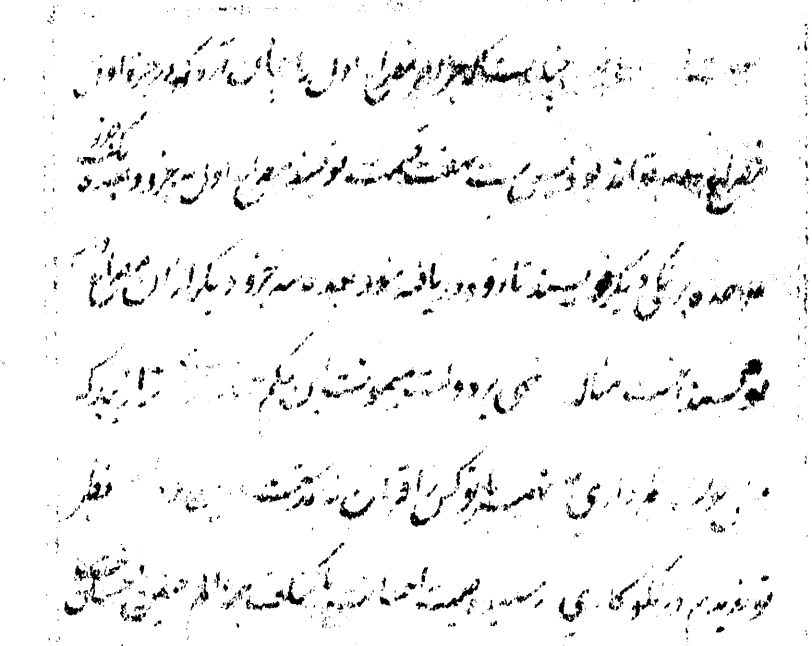

بدان [illegible] جهان [illegible] بلاد [illegible] بلاست [illegible] نقطه [illegible]

است [illegible] والحجر علی الاسد [illegible] توان [illegible] داد [illegible]

[illegible] یک [illegible] بعد ابیات برده شود [illegible] الفاظ قافیه [illegible]

تو باشی [illegible] جان [illegible] تو باشی [illegible] تو باشی [illegible]

[illegible] گفت تو باشی [illegible] اگر چه این صنعت قدیم است و این [illegible]

نام کرده اند [illegible] جهان [illegible] چهار [illegible] چهار خوانده شود [illegible]

[illegible] توان خواند [illegible]

[illegible]

همانا [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جهان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	هم دوران	[illegible]

[illegible] صنعت [illegible] که [illegible] بیرون آورده شود [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] فلک [illegible] است [illegible]

[illegible] که چهار [illegible] گفته است [illegible]

[illegible] و طریقه [illegible] است که [illegible] چهار [illegible] این [illegible]

[illegible] کنند [illegible] است [illegible] یعنی [illegible]

از ته [illegible] بهند [illegible] شود [illegible] هفت را که در هندسه صورت آن [illegible]

از ته است [illegible] صورت آن [illegible] شود [illegible] چون جمع کنند [illegible] خیزد [illegible]

تمام [illegible] که [illegible] از [illegible] [illegible]

و [illegible] این [illegible] چون چهار [illegible]

[illegible] است [illegible] دو [illegible] است [illegible]

[illegible] آن [illegible] نقش [illegible] است

چنانست [illegible] بالا التزام [illegible] کند [illegible]

[illegible] التزام کند [illegible] مصرعها [illegible]

این [illegible] باشد [illegible] خیزد [illegible] طرف دوم [illegible]

اینجا [illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] داد [illegible] شان [illegible] وجود [illegible]

[illegible] معروف [illegible] محرم [illegible]

مقصود [illegible] معدوم [illegible] ممنون [illegible]

[illegible] است [illegible] مشهور [illegible] است [illegible]

[illegible] محکوم [illegible] و این [illegible]

در تمام [illegible] کلام [illegible]

[illegible] چون [illegible] نباشد [illegible]

[illegible] دلیل بر عدم قصد [illegible] نیاورده [illegible] ندانست [illegible]

که در نظر بعضی جوانمردان [illegible] به مراتب کمال مترقی گردد و بنا بر آنست که مدعی کمال

و تحلی حال باشد و آنکه [illegible] اقتضا نماید به عقل نقصان خود معترف [illegible] و دایم

متوجه [illegible] طبع شده و [illegible] خود [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] قصه [illegible] است و لهذا [illegible] و [illegible] آن

و [illegible] طریقه [illegible] کامل [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] جوانمردی [illegible] [illegible] گفت [illegible] جایز است [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] است و [illegible]

[illegible] نقصان [illegible]

[illegible] نقصان [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] جایز [illegible] [illegible]

جایز [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] کنند [illegible] که [illegible]

[illegible] جایی که [illegible] جایز است [illegible]

احتیاج [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

کوشیده‌اند و مصنفی که به طرز ترکی را داشته‌اند با تصرفات دلپذیر و تکلفات لا نظیر بنای

سخن بنهایت کمال رسیده و به مرتبه‌ای که [illegible] چنانکه حکیمی اول [illegible] تا [illegible]

همچون چهار دیوار از ارکان اساس ساخت و اجزا بر سقف انداخت [illegible]

[illegible] در آن بنا [illegible] عمارت [illegible] قلم [illegible] آمده [illegible]

[illegible] است [illegible] باید [illegible] است وضع [illegible]

[illegible] بر آن [illegible] جانب [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] تقسیم [illegible] بهتر [illegible] و بهتر [illegible]

[illegible] کلم [illegible] دیگر [illegible]

بکمال [illegible] است [illegible] مصنفی [illegible]

[illegible] کمال [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] دولت ایشان [illegible] گفته [illegible]

که چون ایشان [illegible] ترکیب [illegible]

اسالیب [illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] اما [illegible] اسالیب [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگر

[illegible] تبدیل و تحویل می‌یافتند [illegible]

[illegible] جوهری [illegible]

[illegible]

بیان چه ترکیب [illegible] قصد و [illegible] معلوم نکرده و [illegible] الا بقرائن [illegible]

که تعقید را از هنر شمارند کمال انکار نمود [illegible] ایشان [illegible] ثبت اند که

[illegible] باشد که معنی [illegible] از [illegible] که در ترکیب [illegible]

[illegible] چون ترکیب و [illegible] تعقید [illegible]

[illegible] و [illegible] از الفاظ [illegible] است که [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] و [illegible] جلوه [illegible]

[illegible] جلوه [illegible] باید [illegible] بیان [illegible] که چون [illegible]

[illegible] باید [illegible] ثابت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آنست که ترکیب [illegible] الفاظ [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] است و [illegible]

[illegible] و [illegible] معنی [illegible]

[illegible] آنست که [illegible] معلوم

[illegible] است [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] حاصل شود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و چون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] گفته [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] را [illegible] [illegible]

از یک نوع خوانند و از صنایع و انواع خطاست زیرا که با اتفاق در بسیط و مجاز

تجانس که دو انواع بیان این دو صنعت را ذکر کرده اند [illegible] بیان [illegible]

در میان [illegible] بسیار [illegible] شد [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است که [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بیان کند [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

باشد چنانکه [illegible] است که [illegible] [illegible]

غزل دوم است و بهتر آنست که بعد سیزدهم بیت آرد و گر اصلا نیارد کمال بود

آنست که بیتی نویسد که آن بیت بی لفظ قافیه متعلق است و در عامل موقوف بیت

بتمام متعلق باشد مثاله ای تو سلطان نیکوان و منت بنده گشته بدیده سر

ج وقتی مرا نگفته ز لطف تا در آن ای بهی ز خلق نکو لفظ تو که قافیه بیت

اول است متعلق بیت دوم است [illegible] آنست که قافیه را بلفظ جمع آرد در

شعری که قوافی آن همه الفاظ واحد آن باشند چنانکه در قافیه هوا و صبا و وفا و پروا

و یا با و ها بلفظ جمع آرد و در برابر آسمان و ریسمان و سلطان بهتران و بهتران و

دلاوران نویسد [illegible] آنست که هیچ کلمه حرفی و یا بیشتر بسبب استعفاست و زن

و یا مراعات قافیه ساقط گرداند چنانکه خاقانی را خاقنی و مایده سالار را مایده سالار

و خوشنودی را خوشندی و نگریستم را نگرستم بغیر الف و واو و یا نویسند و چنانکه

بعضی از محابات و مدارات و مواسات و محاکات تا ما را بسبب قافیه حذف کرده اند

و محابا و مدارا و محاکا خوانده اند و آن آنست که چون ارکان بعضی اینچنین آورده اند

عیب نباشد زیرا که عیب و خطا خطاست اگرچه از اهل صواب زاید و گناه گناه است

اگرچه از مشایخ و علما بوجود آید و لهذا زلت از انبیا علیهم السلام مروی است

و نتوان گفت چون از پیغمبری در وجود آید از حد زلت بیرون رفت و آن

عیب بعقل و نقل ثابت است نقلا آنکه از اساتذه این فن مروی است و در کتب

بلاغت مسطور است نقلا آنکه چون حرفی از پنج کلمه غیر معتاد در کنند مفید

معنی نتواند بود و بعضی کلمات از آنهاست که بعد از حذف حرفی ملتبس بکلمه

و سیاقی است و لیکن بعضی علما که بهره از نحو عربی دارند بر این خبر رفته اند چون آقا

ج حقی و نقی جازم کرده اند نوشته است بس نیک که سلف نیکو [illegible] در عالم خبر داد با

و از این فرق [illegible] بر فرمایند [illegible] که الحال ماندن بر [illegible] کامل [illegible]

فضلا [illegible] و ایشان را خطا کرده که حواشیان [illegible] را بهتر از [illegible] شد و [illegible]

تواند [illegible] باشد مقصود [illegible] [illegible] گفت که بهرهم [illegible] [illegible] گفت که

از [illegible] مقدم بود چون آن گفته شود [illegible] آنکه چون [illegible] او [illegible]

[illegible] او [illegible] خواند ارام [illegible] و بعضی [illegible] گویند که این [illegible]

نیست و [illegible] در [illegible] آن [illegible] است گویند که [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] کرده [illegible] در کتب [illegible] و گویند این [illegible] است [illegible]

در [illegible] حواشی [illegible] آید که [illegible] است [illegible] [illegible] و

را [illegible] است [illegible] باشد [illegible] و [illegible] کرده اند [illegible]

و [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

مطعون [illegible] [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] علیه [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]

[illegible] تا [illegible] است [illegible] اختلاف و [illegible] یعنی در شعری که [illegible]

آن واو باشد [illegible] آید و بازگویند [illegible] شعری را می نویسند که [illegible]

[illegible] است و [illegible] قدیم [illegible] [illegible] و [illegible]

و [illegible] سلیم و مرحوم [illegible] مکرر و اشعار [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

اما رباعی و قطعه [illegible] العرض مختار [illegible] در زبان [illegible] سنائی حکمت

[illegible] در بلاغت و شعر و مثنوی [illegible] جست و جست و قصیده [illegible]

و ابداع [illegible] مصنوعات و تشبیهات و صنایع و عبارات و شعر انوری [illegible]

[illegible] و فصاحت [illegible] و [illegible] و شعر ظهیر [illegible]

[illegible] و فصاحت و لطافت و صفا [illegible] صفت [illegible]

و دقت و ابداع و خیال [illegible] و صنایع بدیعی [illegible] کمال [illegible]

[illegible] و دقت و ابداع و خیال و شعر [illegible] فردوسی قصیده و ابداع [illegible]

[illegible] مثنوی نظامی [illegible] مثنوی [illegible] تشبیهات [illegible]

و ابداع و فصاحت و بلاغت [illegible] خسرو شاعران [illegible]

در جمیع [illegible] مقاصد [illegible] نظم [illegible]

[illegible] و شعر و مثنوی [illegible] است [illegible]

در غزل [illegible] معانی [illegible]

[illegible] و طرز [illegible] معانی [illegible] است و در [illegible]

این [illegible] مقصدی را از مقاصد نظم [illegible] از انواع [illegible]

نظم مخصوص کرد [illegible] داشت [illegible] این طرز [illegible]

[illegible] است و این طرز [illegible] و تشبیهات [illegible]

[illegible] تعلقات [illegible] و این طرز [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

... مشرقی رساند و از نهایت ... [illegible]

که ... [illegible] ... کمال ... [illegible]

و استعداد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

واقف اصحاب سخن را از باب این فن معلوم است که متقدمان صاحب هنر [illegible]

آن که محل اعتقاد و منظور اعتنا اند پوشیده نیست و [illegible] و اصطلاحات

این فن را چنانچه شایسته [illegible] تکلم کرده اند و تحریر [illegible] بعضی از آن را [illegible]

و بسیاری از الفاظ [illegible] در [illegible] زمان [illegible] وضع است که

[illegible] ایشان [illegible] مناسب [illegible]

بوده و بعضی از الفاظ و ترکیب [illegible] بود که [illegible] تکلم

بدان [illegible] تکلم کرده [illegible] قافیه [illegible]

[illegible] کرده اند و بجای آن [illegible]

[illegible]

و بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

ترک کرده [illegible] الفاظی که ایشان [illegible] تکلم [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] چون [illegible]

[illegible] کاری پیدا آمد تا آن [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] برای [illegible]

متعسر [illegible] بتقصیر [illegible] و با عدم [illegible] نتوانند و از الفاظ العرب [illegible]

و چه تمکن نتوانند بود و [illegible] بعضی [illegible] شود و [illegible]

در [illegible] مبسوط کتب مجید و صحاح [illegible]

و هم [illegible] ایشان [illegible] الفاظ [illegible] احکام [illegible]

این [illegible] است [illegible]

ما [illegible] الفاظ لغت [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اساتذه [illegible]

[illegible]

تالیف شامل و مصنف کامل [illegible] جامع جمیع [illegible]

[illegible] آن [illegible] و مقاصد [illegible]

[illegible] در بیان آورده [illegible]

اختیار کرده و این را کتابی مختصر ساخته نام او لسان اللغة نهاد [illegible]

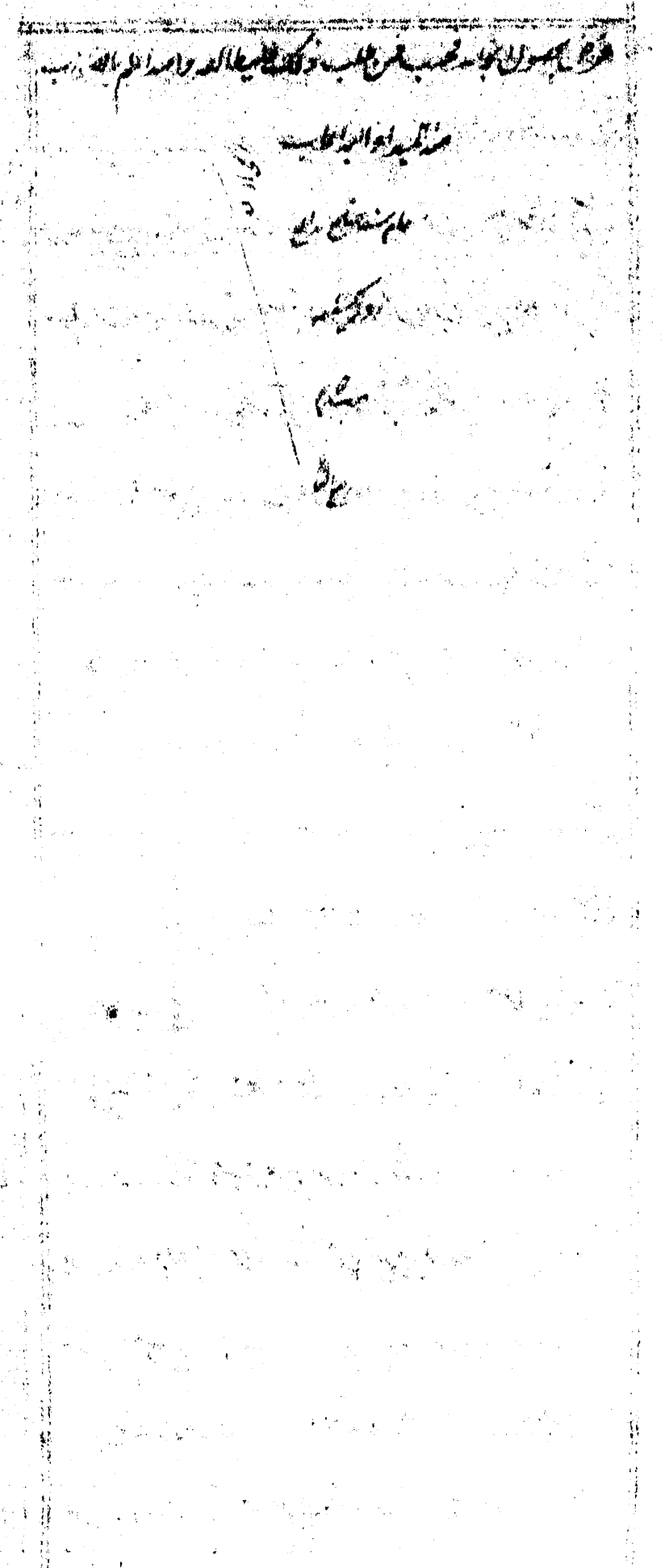

بسم الله الرحمن الرحیم

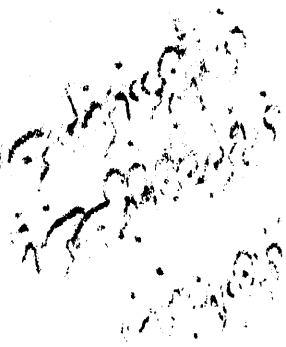

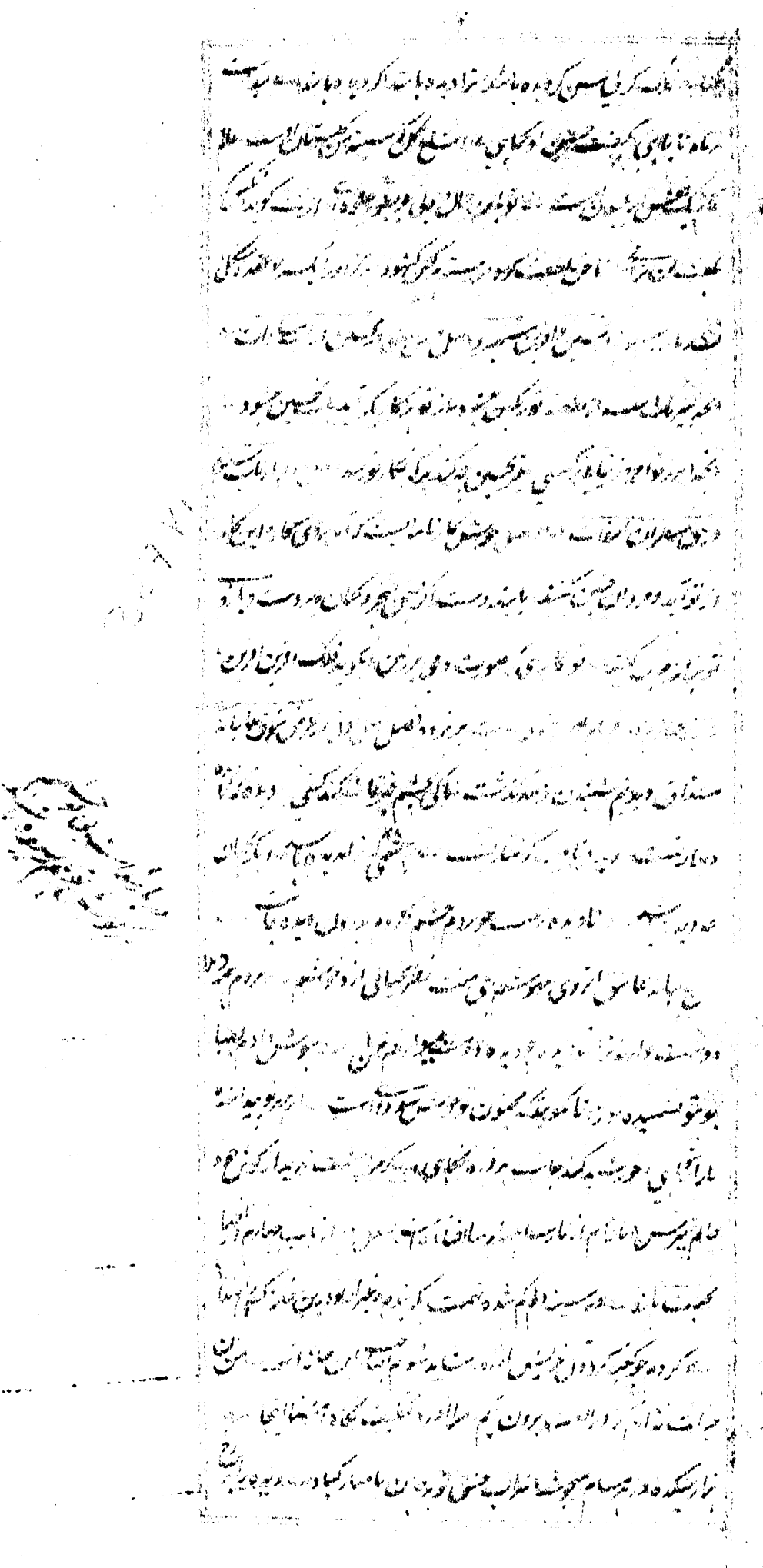

[illegible] بیت دگر هم [illegible] یاد اسیران [illegible] [illegible] ابرو کمان

دل را نبود که جای [illegible] باشند [illegible] با یکی چراغ [illegible] [illegible] که بر چهره خوار

از تو که [illegible] چشم و [illegible] خاک کوی [illegible] و آمدن [illegible] [illegible] [illegible] هو [illegible]

است [illegible] بیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چرا

معاشقست [illegible] پای جانان را از [illegible] چون [illegible] [illegible] را استیلای [illegible] باشد

به جای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عاشق [illegible] شوق تو دل را

مصرع [illegible] [illegible] در هجر جانان [illegible] دلم [illegible] گر دوست [illegible] [illegible]

توانسته [illegible] [illegible] مستوفی [illegible] [illegible] جانان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] روشن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یاران

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گلستان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وصال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در باب چهارم [illegible] اظهار [illegible] از نارسائی قاصد [illegible]

[illegible] محروم بودن کار [illegible] قاصد [illegible]

[illegible] آن اغراض [illegible] قاصد [illegible]

[illegible]

[illegible] از دوستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] امکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ه

[illegible] [illegible] [illegible] ... عرض حاجات [illegible]

[illegible] از [illegible] عرض حاجات [illegible] باشد [illegible] اسیدی [illegible]

[illegible] ترحم است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اسیدی از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] دل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کار است [illegible]

آن [illegible] [illegible] از دست این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اسید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] درست [illegible]

[illegible] [illegible] عاشق سوخته دل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قطره [illegible] دریا [illegible] [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

باید چهل زعفران در حین ادویه بنداختند کلاه ... عطرش را بست و تافته
زیست بکن و چغندر و کوبی و برای کمیه ... خوان می نهد ... نان ... داد
می نهد ... باز ... کرد ... گرفت اگر دست بستم ... ده ... برای
چاکر ... چون ... دست ... و ... داد ... نیست ... بیان گردد ... خوش
بی شک ... حلوای ... حلوالی ... دار ... کداری ... ولی ...
بود ... چون ... خوش ... بست ... بود
... بست ... چون ... بکس ... مرد ... ردی ... بنگاه ...
... بست ... درای ... ده ... نان ... این ... جان ...
باد ... بست ... بود ... بست ... بود ... بست ...
بود ... بست ... بود ... است ... نمی ...
... شده ... کدام ... بست ... نقل ...
... کوی ... علاقه ... دارد ... از ... چون ...
... بست ... بسیار کل ... شد ... حسن ... بدهم
... بود ... بود ... وزن ...
... باد ... بسیار ... جان ... باید ...
... از اعمال ... ستین ... برخش ...
... بست ... خانه ... مرد ... خورد ... بوقلمون ...
... بندی ... کرد ... بچشم ...
... کتاب ... بسیار ... بستم ...
... داد ... دی ...
... بست ... تاج شد
... لعل ... تاج ... بسته ... بود ...
... بود ... نوشتن کرد ... راه ...
... بست ... چشمه ... چون ...

خراب چهره حسن گلوسوز بیتاب [illegible] امید بدگذشت احسان [illegible] به
خود و مشموم بیهمان [illegible] شب یگانه نسبت عجب چهره [illegible] ترسیم کرده نزد
نسب [illegible] در دل [illegible] جهان [illegible] ولد [illegible] منت [illegible] نقش
فسانه [illegible] از [illegible] جدیدت [illegible] از مشموم [illegible]
[illegible] به [illegible] حرف [illegible]
دل [illegible] عشق [illegible] خود [illegible]
[illegible] است [illegible] اینجا [illegible] دوست [illegible]
[illegible] است [illegible] دست [illegible] مشده [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] جسم [illegible]
[illegible] نام او [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible] [illegible] را [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] است [illegible] او [illegible]
[illegible] است [illegible]
رسالت [illegible] بابت [illegible] کرم [illegible]
[illegible] کل [illegible] گذشت [illegible] جهان [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] بیت [illegible] شده [illegible]
[illegible] اول [illegible] اسم [illegible] محبت [illegible]
لطافت [illegible] کرم نموده [illegible] از [illegible] شم [illegible]
[illegible] تسمیم [illegible] است این غلط [illegible] از [illegible] سطر [illegible]
نزد [illegible] خود [illegible] [illegible]
یاقوت [illegible] رنج [illegible] این [illegible] خواست [illegible]

تری

دشمن سوز کین را لب [illegible] سیر کامل غزلیات و لجوج رفتاری [illegible] آتش آمد
چنان با [illegible] نقش حساب که آیینه بیست نو عروسان [illegible] بیکر [illegible]
نادری [illegible] پرورش و مالش کرد یادی سوار او بنرم و رزم شاد داست [illegible]
[illegible] و هم باد و در راست ایران [illegible] ببست نگین [illegible] دو [illegible]
[illegible] چشم عیب [illegible] است که چون آب [illegible] عیب [illegible] است
[illegible] آتش [illegible] است [illegible] یاجوج [illegible] پر آتش [illegible]
[illegible] دل [illegible] من [illegible] رئیس [illegible] که او [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] بسته [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] یا [illegible] که [illegible] یک [illegible] است [illegible] عیب
[illegible] شکفت [illegible] دست سوار [illegible] [illegible]
[illegible] علم [illegible] جوان [illegible] تماشای [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دست [illegible]
[illegible] بود [illegible] و مالش [illegible] جفا کرد [illegible]
[illegible] [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] فیلمان [illegible] گزان [illegible]
[illegible] سواران [illegible] کمان [illegible] کرد [illegible]
[illegible] دوشت [illegible] کلند [illegible] چرا [illegible]
[illegible] [illegible] پیلبانان [illegible] چرا [illegible]
[illegible] جفا [illegible] بود [illegible] [illegible]
[illegible] بسته [illegible] یک سیر [illegible] جهان [illegible] باری [illegible]
[illegible] جهان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جهت [illegible] نهاد دست
[illegible] دست [illegible] بود [illegible] ریش [illegible] علم [illegible]

[illegible]

شوریده دلم [illegible] بهره [illegible] کوی تو [illegible] جانی که
[illegible] روان [illegible]
[illegible] دل [illegible] است [illegible] که با ما [illegible]
[illegible] آید [illegible] اگر [illegible] شود [illegible] است که [illegible]
چون سرو [illegible] سر [illegible] بگفتم [illegible] گریبان [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] که جز [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] چشم [illegible] خوش [illegible] دو [illegible]
[illegible] گفتی [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] جمال [illegible]
[illegible] هوای [illegible]
[illegible] است [illegible] دل [illegible]
[illegible] است [illegible] جمال [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]

عاقبت پست آه چون با کامرانی با ما [illegible] از است [illegible] در میان آ[illegible]
[illegible] کی ز هر [illegible] و هستی پست [illegible] کردن [illegible] میشود
[illegible] جوانی با این [illegible] کرد [illegible] اکنان [illegible]
[illegible] و اقسام [illegible] چهار [illegible] عذر تا [illegible] هست
[illegible] چون [illegible] که با صد هزار درد [illegible] ای نگران [illegible]
الم [illegible] و هم الحال [illegible] از [illegible] و جهان [illegible]
[illegible] ای [illegible] در دام [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که [illegible] جشنم [illegible]
[illegible] جهان [illegible] احتیاج [illegible] که
[illegible] زبان [illegible] بوی [illegible]
[illegible] جهان [illegible] رسانی [illegible]
[illegible] شد [illegible] چون [illegible]
[illegible] که [illegible] خوشم [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] پیشهای دل [illegible] از این کوچه [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] هم
[illegible] حکایت [illegible] روح [illegible]
[illegible] که [illegible] آمد [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] است وقت [illegible]

شوق تماشای [illegible] دختر [illegible] تصور کنیت [illegible] صورتی باید حساب کرد
و ادا فنای من [illegible] بعد از [illegible] نیست که [illegible] و [illegible]
[illegible] حق [illegible] [illegible] [illegible] بیری [illegible] [illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] کرده [illegible] [illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] بود [illegible] نوشتم که کاغذ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نوشتم که کاغذ [illegible] بعد [illegible] [illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاغذ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] کرده ام
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شوق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عنوان مکتوب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نامه کرده ام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دوست دارد دوست این شیفتگی که کوشش بیهوده به از شیفتگی اندرین راه بی

خواهش تا دمی [illegible] دمی [illegible] مباش [illegible] مگو [illegible] مرد [illegible] گذشت [illegible]

ایام گذشت [illegible] بیوفی [illegible] بند [illegible] بند [illegible] بیوفائی [illegible]

[illegible] فرصت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دوست [illegible] دماغ فرصت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صید [illegible] بکام [illegible]

[illegible] نباشد [illegible] تا [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible] مرد [illegible]

[illegible] گذشت [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] سیدان [illegible]

[illegible] بود

[illegible] بود [illegible]

[illegible] دام [illegible]

[illegible] مشرق [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] روز

[illegible] گرفت [illegible]

[illegible] خاک شو [illegible] باش تا

[illegible] شوی [illegible] شوی [illegible]

[illegible] بیا [illegible]

[illegible]

از سخن زبانه لب شکوه و شستن [illegible] جو [illegible] به لبکبات عشق [illegible]

از [illegible] بهار [illegible] نسیم [illegible] انفاق

است [illegible] صفات [illegible] است [illegible] ساقی

[illegible] اشفاق [illegible] بازدهم [illegible]

[illegible] شکر کنند [illegible]

[illegible] است [illegible] مرت [illegible] شمع [illegible]

[illegible] وفات [illegible]

[illegible] باب یازدهم [illegible] ثنوی

[illegible] بود [illegible]

[illegible] دو [illegible]

[illegible] باب [illegible] وصف [illegible]

نفاق [illegible] نفاق [illegible] چون [illegible]

[illegible] جون [illegible]

دوستان چون [illegible] باد [illegible]

از [illegible] شود [illegible] سینه [illegible]

[illegible] ساقی [illegible]

مدعا [illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible] شنیدم

[illegible] دیده [illegible]

[illegible] باب یازدهم [illegible]

[illegible] سایه [illegible]

[illegible] بیت [illegible] نرگس [illegible]

لذت عمر کسی [illegible] وصال [illegible] عمر [illegible]

[illegible] باب یازدهم در صحبت خاطر ذی احباب
شد و سکوت [illegible] دل روشنی کیهان [illegible] در صحبت مکال است
نهان و از [illegible] دل [illegible] از سر [illegible] در صحبت
هیبت [illegible] جهان کند [illegible] طبع [illegible] مصاف [illegible]
در [illegible] شفاف نمایان باشد [illegible] از آنها [illegible]
داری [illegible] اگر نفع [illegible] از جهان داری [illegible] است
زلف [illegible] حرمت [illegible] نزدیکان هست
[illegible] گرچه کند شاه [illegible] از باب [illegible] و رساله
[illegible] داری [illegible] کن [illegible]
بینی [illegible] با عیان [illegible] شوکت [illegible]
نه بینی [illegible] از [illegible] عالم شود در
آخر [illegible] گرچه کرد [illegible] شوق
مجلس رای [illegible] نظر [illegible] کند [illegible]
[illegible] باب یازدهم [illegible] سر [illegible]
[illegible] کار [illegible] نمی آید [illegible]
جهان [illegible] این [illegible] قدر [illegible] دارد در
[illegible] باب [illegible]
[illegible] از باب یازدهم در [illegible]
[illegible] اسب [illegible]
[illegible] دولت [illegible] می آورند [illegible]
[illegible] کو [illegible] می آید [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]

خاطر

که حبیب [illegible] نوشته [illegible] یکی دیگر نواب [illegible] از نهم هفته قطره [illegible]
داشته [illegible] آمد [illegible] اسرار [illegible] از [illegible] مرتع [illegible] کار [illegible]
[illegible] [illegible] نوشت [illegible] شاغل است [illegible] که [illegible] بار شکسته
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مستند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دست [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوشته [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دل طبیب [illegible] [illegible] جان من [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دل هم [illegible] اگر دلی هست [illegible]
[illegible] عالمی [illegible] [illegible] است [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بیماری خویش [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شکسته [illegible] بیمار خویش را [illegible] [illegible] چاره درد دل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
توان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دل [illegible] دستان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میتوان [illegible] [illegible] هر مرض [illegible] دوا دارد [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرزند خود را [illegible] [illegible] [illegible]

گر عرض صحت فیما بین ... خوش است ور در پای رفت دو الف [illegible] دار با

دوا [illegible] در اظهار دوستی از هجوم اهل محبت [illegible] را چو عبارت

شده [illegible] پیش یک [illegible] اسباب جانانه [illegible] بیماری جمعیت دل

[illegible] پروانه چون هجوم شد [illegible] چراغ [illegible] زخمی [illegible] مرهم

[illegible] داد این دو [illegible] نتوانست [illegible] در تعریف

[illegible] هشتم فصل [illegible] در تعریف [illegible] که از [illegible]

[illegible] گفت [illegible] جایگاه [illegible]

او [illegible] حقیقی [illegible] جایگاه [illegible]

بهشت بتعظیم [illegible] نماز [illegible]

از باب سیزدهم در تعریف [illegible] فاسد [illegible] سوخت [illegible]

[illegible] دل بود [illegible] خورشید [illegible]

کاروان [illegible]

یارب [illegible] بخش [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

[illegible] در تعریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

نگار چابک بدن از صد نگه برانم کز مراد دل صبا بلشا [illegible] همه دل منیم می بخشید

سیه چشم ذوق کز هیچ کار نیست [illegible] بیش صبا بوی نجه [illegible] کلاه چه نشاید

دل از سخن جون شتاب با کرشمه [illegible] دست [illegible] هوا [illegible] مکن [illegible] خود

[illegible] اندرم [illegible] باغ جرا دیگر نیست [illegible] دل [illegible]

دل [illegible] رستم جامه ار کل [illegible] از [illegible] استادان [illegible] ساغ [illegible] سرش [illegible]

[illegible] سر [illegible] روز [illegible] بیکار دیار نمی آید [illegible] جایگه

در [illegible] نیست [illegible] از [illegible] بیرگ مقصد [illegible] چون خود [illegible] این [illegible]

[illegible] جهان [illegible] ستون [illegible] جمان

از دست [illegible] جهان [illegible] زمین [illegible] جای

[illegible] جون ارم [illegible] کلام [illegible] دست [illegible]

[illegible] پروانه [illegible] شمع [illegible] خراب

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] جهان [illegible] خیال [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] خوانی [illegible] شمع [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] دلهای [illegible]

[illegible] دلبر جهان [illegible] جهان [illegible]

دعوی است گواهی که تو داری — بر نگاه تند او مضمون اهم ظاهر است

هر سوالی را توان فهمیدن از روی جواب — طور جرس و نیابد ما را

پسند خاطر یکدل شنیدن وجه ذوق فغان ندارد — جاهل ز جفای

فلک اسیب نبیند هیچ آفت چیدن ثمر خام ندارد — از کدورت چه

است آدم همی پروا تیغ تصویر رنگارنگ چه پروا دارد — ز انقلاب زمان

در پناه جهل گریز که عقل بهم خوردن گرد خاطر افزون است — نتوان نوشت

مکتوب قاصد شتاب دارد — دادم پیام ای این هم جواب دارد

گر دل نویسم غمگین شوی ز خواندن شرح غم کتابی است اینهم

که تاب دارد — مشهور سرفرازی خود آورده است هر کس که پا

بیرون ننهد از گلیم خویش — داشت بر ما منتی روشن گر آئینه را

بر سر ذوق آمده است از شوق دیدار خودش — تجلی نامه موسی

ز کوه طور می آید محبت هم ز نام ما ز راه دور می آید — پس از عمری

میسوزم گر نگاهی کرد جا دارد — شهید زخم شمشیر تغافل اجر ها دارد

خواندن نام مرا بر خویش مشکل کرده است — آنکه گر خواند دلش نگشود

خواند نامه را — چو سایه خاک نشینم ز ناتوانی خویش — چگونه از سر کویت

برم گرانی خویش — از هر کسی سلوک بنوعی برابر است — از شیر حمله جوش

بود و از غزال رم — فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا — بلبل همین که قافیه

گل بخود بس است — گرفتار حباب از بهر آن زلف گره گیرم — بموئی

بسته است این زندگانی همچو تصویرم — تا زم بچشم خود که جمال تو

[illegible] بودم مو بیاری هم ولی [illegible] بگویم که از دل [illegible] نشانی [illegible]
[illegible] باید [illegible] کردن [illegible] خاطر [illegible] تمکین [illegible]
[illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زندگی باشد [illegible] دارم [illegible] دکتر [illegible]
[illegible] دست [illegible] دنیا [illegible] [illegible] کافی است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نمی‌توان باید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواست [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند
[illegible] انسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وفا [illegible] [illegible] ولی [illegible] [illegible] نشد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذشت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کسی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انتقام [illegible]
از دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... ما چهره گردون نهان باشست همان کشت زمانه جوانب بازگیا
بیار نوشته را جز سه نوشته باین دل که از سایه اجنا [illegible] همراهان
امیدم از سحر وفا که جوهر است پیدا میان چمن کلی است [illegible] ز دشت
[illegible] حاکم [illegible] نشسته ام [illegible] شده ام [illegible] زبان [illegible] دوچند [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] [illegible] بسیار [illegible] رند کلا [illegible] مته [illegible]
دارند [illegible] آشنائی [illegible] سرا خوشی [illegible] [illegible]
[illegible] چه است [illegible] سر کشون [illegible] عاشق [illegible] ماشتر
[illegible] کاش سر زباد [illegible] آسمان [illegible] مکروز آورد [illegible] شکوه
غبار [illegible] بیگانه [illegible] بیگانه [illegible] [illegible] [illegible] مقصود
[illegible] بر کلاه یوسف [illegible] پوشد [illegible] عاشق [illegible] بر سر
[illegible] است [illegible] عشق کردم [illegible] کسی [illegible]
عشق [illegible] چون آورد [illegible] دیوانگی [illegible] خوش است [illegible]
[illegible] کسی [illegible] [illegible] هوای کنت
[illegible] کاهی [illegible] [illegible] خسرو [illegible] شیرین
[illegible] یافت [illegible] یافت [illegible] صیاد ما بنای ستم تازه
[illegible] است [illegible] شکست [illegible] آسمان [illegible] [illegible]
[illegible] کسی [illegible] بر داشت [illegible] دست [illegible] است توهم دست زما
بر داری [illegible] رشته [illegible] [illegible] تماشا [illegible] نسب
[illegible] کسی [illegible] [illegible] گفتگو با خویشتن دارم